ق که علی رایت هدایت است و امام اولیاء و نور
اعت کنند مرا او کلمه ایست که لازم کردانیده ام
ن را کسی که دوست دارد او را دوست داشته مرا
شمن دارد او را دشمن داشته مرا پس بشارت ده او را
مد علی علیه السلم پس بشارت دادم او را پس کفت ای رسول
بنده خدایم و در قبضه و تصرف او پس اکر عذاب نماید
ان من باشد و اکر تمام نماید آنچیزی را که بشارت داد
پس خدا اولی بود بمن کفت پس کفتم خدایا جلا ده دل
ردان بهار و سر سبزی او را ایمان پس کفت خدای عز و
تحقیق که کردم با و او را پس بتحقیق که او تعالی رسانید
ن که بتحقیق که او بعد از این مخصوص خواهد نمود او را
چیزیکه مخصوص نساخته باشد بان کسی را از اصحاب
تم ای پروردکار من او برادر من و مصاحب من است
ن که بتحقیق که این چیزیست که بتحقیق سبقت کرفته
ر نقدیر و علم من که او مبتلی شود بان ذکر نموده این حدیث
کتاب ... فاضل جلیل علی بن عیسی در کتاب
الغمه کفته که خواندم کتاب کفایة الطالب بن صنف ...

۷۳۲۳

ابی عبدالله کنجی در اربل در دو مجلس که آخر انها پنجشنبه شش
جمادی الآخر سال ششصد و چهل و هشت بود و اجازه داد برا
و نوشت از او ان نزد من است تمام شد کلام کشف الغمه مؤ
کوید که این خبر صریح است در امامت او صلوات الله و
علیه و قابل تاویل نیست و تقریر دلالت آن اینست که رایت ...
که مردم از پی ان روند و بآن راه یابند و تشبیه نموده پیغمبر صلی
علیه و آله او را علیه السلام برایت در مشهور بودن قدر او و ...
پیروی اثار او و راه یافتن بنور او و چون منافقین از روی عناد ...
درین حکم می نمودند تاکید نمود انرا بلفظ ان یعنی بتحقیق و ...
جمله اسمیه کردانید یعنی مبتدا و منتهی کلام را اسم کردانید ...
که بتحقیق که علی رایت علم است و قاعده عرب است که مثلا اگر
که ایستادن زید را با تاکید کوید کوید که زَیْدٌ قَائِمٌ یعنی ...
زید ایستاده است و اگر نخواهد که تاکید کند کوید قَامَ زَیْ...
یعنی ایستاد زید و ممکن است که این تاکید برای زیادتی شوق ...
نشاط پیغمبر باشد صلی الله ... باظهار نمودن این فض...
برای او علیه السلام و بعد از این پیغمبر صلی الله علیه و آله ...
نمود بر امامت او و تعیین او برای خلافت بانکه

اولیاست پس کردانید او را از جانب خدای تعالی پیشوای اولیا ...
مقربین که مبرا اند از کدورات ظلمانیه و این مؤید کفته اهل
کشف و عرفان و علما طریقه و صوفیه متاله است که کفته اند
که او علیه السلام قطب دایره اولیا است و او را قطب الاقطاب فی لوح
کویند و یکی از دو پیر روحانیست و بعضی از محققین علمای ما
بیان نموده اند که ولایت او علیه السلام ولایت مطلقه است که مدد
میجویند از ان باقی ولایات خاصه و ما بیان ان نموده ایم در غیر این
مقام چه برای هر مقامی کلامیست و برای هر کلامی مقامیست و
کفته حضرت صلی الله علیه و آله که او علیه السلام نوریست که اطاعت
نموده مرا تاکید است برای نص بر امامت او و تصریح بخلافت او
زیرا که دلالت کند بر اینکه او نور الهیست که پاک میسازد عوام
او ناس را و هدایت مینماید بسوی مقامات عرفانیه و اسرار
اسلامیه که راه یابند باو مطیعان او و اسرار سبحانیه و اقتدا
نمایند باو مؤیدین بالطاف ربانیه و در قول پیغمبر صلی الله علیه
و آله که او یعنی علی علیه السلام کلمه ایست که لازم کردانیدم که جدا
نشود از متقین اشاره است بانکه او علیه السلام کلمه تقوی است
که مذکور است در قول خدای تعالی اِذْ جَعَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا فِی
و قتی که کردانیدند آنکسانی که کافر شدند در ...

که مراد از اقوات ... بنا بر قاعده ... (margin note, partly illegible)

محفوظ

لُو بِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ
دلهای خود شان حمیت را حمیت جاهلیت پس نازل کردانید خدا آرام خود را
رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى
بر رسول او و بر مومنین و لازم کردانید ایشان را کلمهٔ پرهیزکاری
وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
و بودند سزاوارتران و اهل آن و بود خدا بهر چیزی دانا
و حضرت را کلمه گفتن خلاف شایع و متعارف نیست چنانکه
حضرت عیسی را کلمة الله گویند و در بعضی اخبار وارد شده که
کلمات خدا ائمه معصومین اند و در خبر دیگر وارد شده که کلمات
الله التامة انبیا و اولیا اند سلام الله علیهم و شیخ فاضل عبد السمیع
حلی نور الله مرقده در بعضی از رسایل کلام او کلام را بطریق متکلمین
اصحاب ما تفسیر نموده بحروف و اصوات منتظمه که شنیده میشود
از جسمی چون درختی که خطاب نمود موسی را علیه السلم و بعد از آن
گفته که چنانچه اطلاق میشود کلام بر حروف و اصوات همچنین
اطلاق میشود بر مجموع کاینات زیرا که خدای سبحانه بعضی از
مخلوقات را کلمات گفته است وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ
و کلمه او انداخت او را بسوی مریم
در حدیث وارد شده که کلمات الله التامه انبیا و اولیا اند

پیر قدس الله روحه گفته که چون معلوم شد این معنی از جهت نقل
پس جایز است عقلا که نامیده شود شخصی بکلمه و کلمات باین معنی را
کلمات آفاقیه گویند و مجموع عالم را کتاب نامید برای آنکه جامع همه
کلمات است چنانکه قرآن را کتاب نامند برای آنکه مشتمل بر جمیع
کلمات قرآنیه است و براین معنی حمل میتوان نمود آیه شریفه لو کان
اگر بوده باشد
الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
دریا مداد برای کلمات رب من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا از زیرا که ظاهر آیه
کلمات پروردگار من و اگر بیاوریم بمثل آن مدد
مراد نمیتواند بود برای اینکه کلمات قرآنیه آخر میشود بنصف
وقیه از دریا پس واجب است تاویل این آیه را باین طریق که مراد معانی
کلمات قرآنیه است برای آنکه هر آیه ظهری دارد و بطنی و حدی
و مطلعی تا هفت بطن و بعضی گفته اند تا هفتاد بطن و بدین جهت
امیر المؤمنین علیه السلم ابتدا نمود در شرح و بیان باء بسم الله برای
ابن عباس از اول شب تا آخر آن و تمام نشد شرح آن پس فرمود
که اگر خواهم سنگین میکنم از شرح آن هفتاد شتر را پس معلوم
شد از این که معانی قرآن غیر متناهی است و یک دریا یا هفت دریا

بایدم
متناهی الدینیر تاویل نمود باین طریق که مراد کلمات افاقیه است و شکی

نیست در این که اشخاص انها غیر متناهی اند زیرا که خدای تعالی همیشه

افریدکار است در دنیا و اخرت تمام شد کلام شیخ عبد الصمد و آن نیکوست

ولیکن نقلی معلوم نیست که کلام اطلاق شده باشد بر سایر موجودات

و نه اینکه هر موجودی را کلمه نامیده باشد بلکه اطلاق شده بر کمل موجودات

از اولیا و انبیا و معنی اینکه لازم کردانیدم ان کلمه را متقین اینست که لازم

کردانیدم بر متقین اطاعت او را و پیروی او و رجوع بسوی او در امور مهمه

و فرا کرفتن مسایل حلال و حرام از او و اینها صریح در امامت است چنانچه

مخفی نیست بر صاحبان بصیرت مترجم کوید که بعضی از متاخرین

نقل نموده اند که عیاشی روایت نموده بسند خود از جابر کفت پرسیدم

ابا جعفر را علیه السلم از چیزی از تفسیر قران پس جواب کفت مرا پس

پرسیدم مرتبه دویم پس جواب کفت بجوابی دیکر پس کفتم کردیده شوم

فدای تو جواب دادی درین مسئله جوابی غیر جواب پیش ازین روز

پس کفت یا جابر بتحقیق که برای قران بطنی ایست و برای بطن او بطنی است

و ظهریست و برای ظهر او ظهریست ای جابر و نیست چیزی دورتر

عقلهای مردم از تفسیر قران بتحقیق که ایه هر اینه می باشد اول او در چیزی

و اخر ان چیزی و ان کلامی است متصل که تصرف کرده میشود در آن

برچندین

برچندین وجه و نیز روایت نموده بسند خود از فضل بن یسار کفت

پرسیدم ابی جعفر را علیه السلم ازین روایت که نیست در قران ایه مکر و

از برای ان ظهریست و بطنی و نیست در ان حرفی مکر برای ان حدیست و

از برای هر حدی مطلعی چه خواسته است بکفتن او که برای ان ظهریست

و بطنی کفت ظهر ان تنزیل اوست و بطن ان تاویل اوست تا اخر حدیث مطلع را

بر تشدید و فتح لام خوانده اند یعنی مکان اطلاع از موضع بلندی و بفتح

لام بی تشدید نیز احتمال دارد یعنی مصعدی که بان صعود نمایند بسوی

معرفت خدا و محصل معنی ان نزدیک بمعنی تاویل و بطن است چنانکه معنی

حد نزدیک بمعنی تنزیل و ظهر است و عیاشی روایت نموده بسند خود

از حمران بن اعین از ابی جعفر علیه السلم کفت ظهر قران ان کسانی اند که نازل شده

قران در ایشان و بطن قران ان کسانی اند که عمل کنند مانند عمل ایشان

و در طریق عامه وارد شده از نبی صلی الله علیه و اله که از برای قران

ظهریست و بطنی و مطلعی و نیز روایت شده که قران نازل شد بر هفت

حرف برای هر ایه از ان ظهریست و بطنی و برای هر ایه حدیست و

مطلعی و نیز روایت شده که برای هر حرفی حدیست و مطلعی و

نیز روایت شده که از برای قران ظهریست و بطنی و از برای بطن

ان بطنی است تا هفت بطن و از امیر المومنین علیه السلم روایت شده

که گفت که نیست آیه مگر برای آن چهار معنی است ظاهری و باطنی و
حدی و مطلعی پس ظاهر تلاوتست و باطن فهم است و حد احکام حلال
و حرام و مطلع مراد الله است از بنده بآن آیه و روایت شده از حضرت
صادق علیه السلام که گفت کتاب خدا بر چهار چیز است عبارت و اشارة و
لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشارة از برای خواص است
و لطایف برای اولیا است و حقایق برای انبیا است تمام شد کلام
بعضی از متاخرین و قدری از آنچه متعلق بتوضیح این مطلب است قبل از این
در بیان معنی تنزیل و تاویل مذکور شد و قدری دیگر در مواضعی که محکم و تحقیق
متشابه شده نیز مذکور است و حاصل آنکه دقایق و اسرار قرآنی بسیار است
و هر کس بقدر قابلیت و استعداد و ربط بر نصوص و آثار ائمه اطهار از آن
مستفید میشود و تمام آن مخصوص اصحاب عصمت است که محرمان اسرار
الهی اند و اطلاق کلمه بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بطریق مجاز است
و همچنین است اطلاق کلمات الله و کلمات ربی در آیه شریفه بر اشخاص
اگر مراد اشخاص باشد و همچنین اطلاق آن بر حضرت عیسی و همچنین اطلاق
آن بر غیر اینها چون مقدورات و معلومات غیر متناهیه الله تعالی
زیرا که هر یک از اینها را ربطی که موجب صحت تجوز است با معنی حقیقی
آن که گفتن و فرمودن و امر نمودن خدای تعالی است باشد و تفصیل آن

مستدعی

مستدعی بسطی باشد که مناسب این موضع نیست انشاء الله در مقامش
بیان میشود حدیث بیست و چهارم در صحیح مسلم و صحیح
ترمذی روایت شده از سعد بن ابی وقاص که معاویه گفت باو که چه
چیز منع نمود ترا که سب نمائی ابا تراب را گفت اما سبب آنچه گفتی سه چیز است
که گفته است آنها را پیغمبر صلی الله علیه و اله پس سب نمیکنم او را
هرگز و هر آینه بودن یکی از آنها برای من دوستتر است بسوی من از
شتران سرخ شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و اله که میگفت در
زمانی که واگذاشت علی را علیه السلام در مدینه در وقتی که میرفت بر بعضی از آن
جنگها پس گفت علی علیه السلام که واگذاشتی مرا با زنان و اطفال پس گفت
برای او رسول خدا صلی الله علیه و اله که آیا راضی نیستی که بوده باشی
نسبت بمن بجای هرون نسبت بموسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از
من و شنیدم او را که میگفت صلی الله علیه و اله در روز خیبر
که هر آینه علم را صباح میدهم بمردی که دوست میدارد او خدا و
رسول او را و او دوست دارند او را خدا و رسول او پس گردن کشیدیم و
چشم داشتیم همه بسوی آن پس گفت علیه السلام که بخوانید برای من
علی را پس آورده شد او و چشم او درد میکرد پس آب دهن انداخت
در چشم او پس به شد پس دفع کرد باو علم را پس فتح نمود خدای تعالی

بردستا و خیر را و چون نازل شد این آیه قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْنائَنا وَ اَبْنائَکُمْ
بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را
وَ نِسائَنا وَ نِسائَکُمْ خواند رسول خدا صلی الله علیه و اله علی و فاطمه
و زنان ما را و زنان شما را
و حسن و حسین علیهم السلام و گفت اینها اهل من اند مؤلف گوید
که این خبر مشهور است و حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی در کتاب کفایة
الطالب این طریق ایراد نموده پس گفته که باین طریق روایت نموده از مسلم
در صحیح خود و غیر او از حافظان حدیث و نور الدین علی بن محمد مالکی که
مشهور است بابن صباغ در کتاب فصول مهمه این حدیث را نیز نقل
نموده و این حدیث متضمن سه حدیث است حدیث منزله و حدیث
مباهله و حدیث محبت و بحد تواتر رسیده و همه اینها دلالت می کنند
بر افضلیت و امامت آنحضرت علیه السلام اما حدیث منزلة پس حدیثی است
مشهور که نقل نموده اند از متقدمین سنیان و محدثین ایشان مانند
احمد بن حنبل و مسلم بن حجاج و ابو عبد الله و حمیدی و رزین عبدری و
غیر ایشان چنانکه گذشت نقل آن در حدیث هفتم و این دلالت میکند بر
امامت از چندین وجه وجه اول آنکه این حدیث دلالت میکند
بر اینکه منزلها و نسبتهایی که هرون داشت بموسی غیر از نبوت همه اینها
ثابت است برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و اله زیرا که
اگر لفظ حدیث محمول بر این نباشد استثنا از آن صحیح نباشد یعنی صحیح نیست که

برعموم ظ

معنی حدیث

معنی حدیث چنین باشد که بعضی از مرتبهای هرون نسبت بموسی برای
تو ثابت است نسبت بمن مگر پیغمبری بعد از موسی که برای هرون ثابت بود و
پیغمبری من بعد از من برای تو ثابت نیست زیرا که بعد از من پیغمبری نمی باشد
برای اینکه سخن باین روش گفتن صحیح نیست بلکه اگر بجای بعضی از مرتبها
همه مرتبها گفته شود صحیح بود و از جمله مرتبهای هرون نسبت بموسی این بود
که اگر بعد از موسی زنده میبود قایم مقام او بودی زیرا که خلیفه او بود در
حیات او و برای اینکه موسی با او گفت که اُخْلُفْنی فی قَوْمی و خلیفه هر کس
خلیفه من باش در قوم من
قایم مقام او باشد در همه تصرفات پس باید که خلیفه موسی باشد بعد از
فوت نیز اگر زنده ماند و اگر نه لازم آید که معزول شود از خلافت و آن موجب
نقص و نفرت از او باشد و آن جایز نیست بر پیغمبران وجه دویم آنکه از
جمله مرتبهای هرون نسبت بموسی این بود که او شریک موسی بود در رسالت
و از لوازم آن این بود که واجب بود اطاعت او اگر زنده می ماند بعد از موسی
پس لازم آید که واجب بود بر امت اطاعت حضرت بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و اله وجه سیم آنکه چون نبوت هرون ثابت است پس
البته معصوم بود پس واجب بوده بر موسی که او را تقدیم نماید بر غیر
معصوم چه عقلا قبیح است تقدیم غیر معصوم بر معصوم پس اگر باقی
می ماند بعد از او واجب بود که امام و خلیفه باشد وجه چهارم

انکه یهود وغیر ایشان نقل نموده اند که موسی هرون را وصی وخلیفه خود
گردانید و تصریح بان نمود پس چون هرون فوت شد وصایت واسرار
توریة والواح را بر سبیل ودیعه نه بر سبیل استقرار به یوشع بن نون
سپرد که او انها را به پسر هرون شبر وشبیر برساند واین حکایت
دلالت میکند بر اینکه هرون اگر زنده می ماند بعد از موسی خلیفه
میبود وثابت نمود پیغمبر صلی الله علیه واله برای علی علیه السلام جمیع منازل
هرون را نسبت بموسی پس خلافت برای او ثابت بود وقاضی عضد
ناصبی در کتاب مواقف این حدیث را از جانب شیعه نقل نموده بر
اسناد دلایل ایشان سه اعتراض کرده اعتراض اول انکه صحت این
حدیث ثابت نیست واین محض جهالت یا تجاهل است که آمدی
پیش از او کرده واین سخن از هر دو نفر بسیار عجب است برای اینکه ما در
کتاب ما که موسوم است بشهاب ثاقب در رد بر نواصب بیان نموده ایم
که این حدیث مشهور ومستفیض است میان شیعه وسنیان بلکه
که بحد تواتر رسیده وایراد نموده ایم از طریق سنیان سندهای این
حدیث را که در کتابها وصحیحهای ایشان است قدری که زیاد از حد تواتر است
ودر ذیل حدیث هفتم درین کتاب نیز چیزی چند ذکر نموده ایم که دلالت بر
استفاضه وتواتر ان میکند ومحقق شریف در کتاب شرح مواقف گفته که

محققین

محققین برانند که این حدیث صحیح است واگرچه از اخبار احاد است
واین سخن از او جهالت وعناد است با اینکه بعضی از علمای ما او را شیعه
امامیه دانسته اند واین سخن ومانند این سخنانی که در شرح مواقف
ذکر نموده گواهی میدهند بر عداوت وتعصب او در باطلهای او وعلامه
وغیر او تصریح نموده اند بر تواتر این حدیث وما آن را تمام بیان نموده ایم در بر وجه مو
کتاب شهاب ثاقب مترجم گوید که این حدیث در کتاب
مستدرک از کتاب مغازی محمد بن اسحق نقل شده ودر ان حدیث مذکور است
که چون منافقان ارجوفه انداختند که پیغمبر صلی الله علیه واله ان
راه بی توجهی علی را علیه السلام در مدینه گذاشته حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله این کلام را گفت ودر کتاب کامل التواریخ نیز مذکور است و
ابن طاوس در طرایف گفته که قاضی ابو القسم علی بن الحسن بن علی تنوخی
کتابی تصنیف نموده در بیان طرق این حدیث واختلافات او ونام کرده است
ان را بکتاب الروایات عن النبی وحدیث نقل کرده وتاریخ ان کتاب بچهار صد
وکسری بوده از هجرت وتنوخی مذکور این حدیث را از جمع کثیری نقل
نموده از هر یک بشرح وبسط از ان جمله امیر المومنین علیه السلام وعمر بن
الخطاب وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عباس
وجابر بن عبد الله انصاری وابو هریره وابی سعید خدری وجابر بن

سمرة و مالك بن حويرث و براء بن عازب و زيد بن ارقم و ابی رافع مولای رسول خدا
صلی الله علیه و آله و عبد الله بن ابی اوفا و بریده و ابو زید و ابی سریحه و حذیفه بن
اسید و انس بن مالك و ابی بریده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل بن ابو طالب
و حبشی بن جناده و معویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن
مسیب و حبیب بن ابی ثابت و شرحبیل بن سعد و غیر ایشان و حاکم ابو نصر
که یکی از اعیان چهار مذهب است و در تاریخ سیصد و کسری بوده در کتاب
التحقیق نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام در روز شوری این حدیث را در فضیلت
خود خواند و کسی نفی نکرد پس این حدیث را روایت کرده از ابو بکر و عمر و عثمان و
طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمر و ابی بن کعب و عمار بن
یاسر و بعضی دیگر از آن جمع که قبل از این مذکور شد و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی و در مصابیح بغوی و شرح
السنه نیز نقل شده و بیضاوی در مشکات از صحیحان و مسند احمد بن حنبل
نقل کرده و ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری فی شرح البخاری نیز نقل نموده
و در کتاب فردوس نیز مذکور است و هیچ یك از معتبرین سنیان نگفته اند
که این حدیث صحیح نیست بلی بعضی از ایشان چون شارح تجرید از راه دین
عناد و بی انصافی گفته اند متواتر نیست اصل بحث دویم صاحب
مواقف اینکه فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو نسبت بمن بمنزله

هرون

هرونی نسبت بموسی دلالت نمیکند براینکه همه منزلها و مرتبهای هرون
نسبت بموسی برای علی علیه السلام ثابت باشد بلکه مراد اینست که تو خلیفه منی
بر مدینه درین سفر چنانکه موسی هرون را گفت که خلیفه من باش در میان
قوم در وقتی که میرفت بطور و ازین گفتن لازم نیاید که همیشه خلیفه
باشد زیراکه خلیفه من باش عموم و دوام ندارد یعنی دلالت ندارد براینکه
دائما و همیشه خلیفه من باش و درین هنگام عدم دوام آن و معزول بودن
هرون بعد از فوت موسی و پیغمبر شدن هرون مستقلا باعث تنفر نباشد
چنانکه شیعه دعوا کرده اند و توضیح جوابی که مؤلف از این اعتراض
گفته موقوف است بر بیان مقدمه پس بدانکه مثلا هرگاه کسی گوید که
همه مردم شهر آمدند عموما پس ازین سخن فهمیده میشود که زید که از
جمله ایشانست نیز آمده است پس اگر خواهد که این را رد نماید و زید را
از این آمدن اخراج نماید گوید همه ایشان آمدند مگر زید و در زبان عربی
گویند الا زید پس به مگر یا الا رد شده است آمدن زید و بیرون رفته از حکم
عام همه ایشان آمدند و لهذا الا را حرف استثنا گویند یعنی رد کردن
و زید را مستثنی گویند یعنی رد کرده شده و مردم را مستثنی منه گویند
یعنی رد کرده شده از آن و این قسم را استثنای متصل گویند و متعارف
و اکثری و اصل و حقیقت باشد و اگر زید داخل در مردم شهر نباشد یا بگوید

که بعضی از مردم شهر آمدند مگر زید آن خلاف حقیقت و اصل و متعارف باشد
بلکه مجاز و بی موقع باشد و کلام را بر آن حمل نباید نمود مگر جهتی داشته
باشد که بالضروره بر آن قایل باید شد و این را استثنای منقطع گویند و زید
چون داخل مردم نبوده پس داخل در حکم آمدن نیست تا احتیاج برد کردن و
بیرون کردن او باشد و بعضی این قسم را نیز بقسم اول بر گردانیده اند باین نحو که
اگرچه زید داخل در حکم آمدن نیست صریحا اما باید که از فحوای آن فهمیده شود که
زید آمده است تا کلام صحیح باشد باین طریق که ضمنا فهمیده شود که مردم شهر
و مربوطین بایشان آمده اند و زید از مربوطین بایشان باشد پس بگیرند و
اخراج او میشود از این حکم چون این مقدمه معلوم شد پس بشنو ترجمه
جواب مؤلف را مؤلف گفته که این اعتراض صاحب مواقف نیز از آن
جهالات و باطلهای اوست زیرا که اگر مراد از اینکه تو بمنزله هرونی
همه منازل هرون نسبت بموسی باشد نیکو نباشد استثنا یعنی الا مگر
انه لا نبی بعدی برای اینکه استثنا بیرون کردن چیزیست بحرف
اینکه نیست پیغمبری بعد از من
استثنا بر جنسی که اگر نبوده باشد آن حرف هر اینه داخل باشد آن چیز
پس اگر داخل نباشد استثنا متصل و حقیقت نباشد بلکه منقطع و
مجاز باشد زیرا که اصل در استثنا اتصال است حاصل آنکه باید
معنی حدیث این باشد که همه مرتبهای هرون برای تو ثابت است

تا اینکه بگفتن

تا اینکه بگفتن مگر پیغمبری مرتبه نبوت از آن بیرون رود تا استثنای متصل
باشد که اصل و حقیقت است نه اینکه این باشد که بعضی مرتبهای
هرون برای تو ثابت است که آن مرتبه خلافت در قوم تنها است زیرا
که درین وقت مرتبه نبوت داخل در آن نباشد پس مگر نبوت استثنای
منقطع باشد و آن خلاف اصل و حقیقت است و شارح جدید تجرید
تجویز نموده که استثنای منقطع باشد و آن بسیار دور است از حق
چنانکه گفتیم با اینکه بمقتضای نظر صحیح و تصریح جمعی از عظمای
علمای عربیت چون بدر الدین بن مالک و غیر او تحقیق آنست که
استثنای منقطع نیز بیرون کردن چیزیست که اگر استثنا نکنی آن
آن چیز داخل در حکم ضمنی کلام سابق داخل باشد پس عموم کلام سابق
حکم آن لازم باشد و اگر نه استثنا صحیح نباشد پس باید که همه مرتبهای
هرون ضمنا برای علی علیه السلام ثابت باشد تا جایز بود که گفته شود که مگر
اینکه نبی نیست بعد از من و در قول صاحب مواقف که از قول موسی
بهرون که خلیفه من باش عموم فهمیده نمیشود بحث و نظر است زیرا
چون خلافت را قید ننموده بر وقتی عموم فهمیده میشود قطعا و اگر نه
فهمیده نمیشود از آن مگر خلافت در لحظه و آن خلاف گفته همه
امت است با اینکه آنچه ما نقل نمودیم آن بود که موسی هرون را خلیفه

و وصی خود گردانیده بود تکذیب گفته صاحب مواقف مینماید در
اینکه عموم ندارد و کلام او سست تر میکند از خانهٔ عنکبوت زیرا که
قطع نظر از اینکه نبوت هرون مستمر و در رسالت مستقل بود دیگر آن
جمله منزلهای او خلافت او بود بعد از موسی بدلیلهایی که گذشت پس
عزل او یا عدم دوام خلافت او نقص باشد البته اعتراض سیم صاحب
مواقف اینکه بظاهر حدیث که ثبوت همه منزلها هرون است برای علی
علیه السلام عمل نتوان کرد زیرا که بعضی از آن بود که هرون برادر نسبی موسی
بود و این برای علی علیه السلام نتواند ثابت بود پس باید مراد بعضی از آن بعضی
از منزلهای او باشد و این اعتراض از فاحش ترین جهالتهای صاحب مواقف
و خنک ترین آنهاست برای اینکه عامی که تخصیص یابد و بعضی از آن بیرون
رود حجت بود در آنچه باقی ماند نزد محققین علم اصول و صاحب مواقف
خود در شرحی که بر مختصر ابن حاجب نوشته این مذهب را پسندیده و
نیز مخفی و پوشیده نیست بر هیچ کس که مراد درین خبر مراتب و منازل
معنوی است نه مراتب نسبی و اینکه گفته که بعضی منازل هرون نبوت
بود و نمی تواند برای علی ثابت بود پس عموم ندارد این سخن سهو و غلطی
بسیار عظیم است برای اینکه موافق نبودن علی علیه السلام با هرون در نبوت
باعث نباشد بر ترک عموم منازل که ظاهر حدیث است زیرا که در اصل حدیث

استثنای

استثنای نبوت شده مترجم گوید که چون سند این حدیث
ثابت و معتبر است و مخالفین را در آن مجال بحثی که صورت معقولی داشته
باشد نیست بر دلالت آن بر مدعی اعتراضات کرده اند و بعضی از آنها با
جواب آنها در اصل مذکور شده و شیخ صدوق و سید مرتضی رحمهما الله و
بعضی از متاخرین تفاصیل آن اعتراضات را با جوابهای شافی کافی در محل خود
ذکر کرده اند و ما خلاصه اکثر آنها را از کلام ایشان بر وجه اختصار
باندک تغییر و توضیحی نافع ذکر مینماییم و چون اکثر اعتراضات بعضی مبتنی بر بعضی
دیگر است پس اگر بعضی از اعتراضات مذکوره مکرر بیشود قصوری ندارد شود و
پس باید که حاصل سخن شیعه درین حدیث آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعلی علیه السلام گفت که تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی غیر پیغمبری
بعد از من و از جمله منزلهای هرون نسبت بموسی این بود که اگر هرون
زنده میبود بعد موسی خلیفه و جای نشین او بودی پس علی علیه السلام نیز
خلیفه و جای نشین پیغمبر باشد بعد از او بغیر پیغمبری که حضرت استثنا
نمود و برادر نسبی بودن و مانند آن که عقلا مستثنی است همه منازل ظاهره
و باطنه هرون چون افضلیت از همه آن زمان و دوستی و مخصوص بودن
و معتمدتر همه مردم نزد حضرت موسی [illegible] علم او و خلافت در غیبت
و بعد از فوت او و غیر اینها برای امیر المؤمنین [illegible] بود اعتراض اول

انکه لفظ حدیث عمومی ندارد تا شامل خلافت بعد از نبی باشد و هذا
منزله کفته و منازل نکفته جواب انکه متعارف نیست در محاورات عرف کفتکو ها
که بکویند درین مقام که منازل زید کمنازل عمرو بلکه کویند منزلة زید
کمنزلة عمرو و در عرف از ین عبارت عموم می فهمند و استثنا کردن
الا انه لا نبی بعدی نیز دلالت بر عموم کند چنانکه مؤلف ذکر نمود اعتراض
دویم انکه بر تقدیری که لفظ عام بود شاید مراد بعضی از منزلها باشد
جواب انکه در حدیث بیان ان بعضی که مراد است و مخصصی بجای او
ذکر نشده و از ان فهمیده نمیشود پس لازم اید که کلام بی فایده و هذر
باشد و ان بر پیغمبر صلی الله علیه و اله جایز نیست اعتراض سیم انکه
چون این حدیث را پیغمبر صلی الله علیه و اله در رفتن بجنک تبوک کفت
پس این دلالت کند بر اینکه مراد خلافت در ان وقت بود جواب انکه
اصل این کلام از پیغمبر صلی الله علیه و اله مستفیض بلکه متواتر است و
اینکه انرا در ان وقت کفته از اخبار احاد است و مخصص خبر مستفیض
نتواند بود با اینکه در بسیاری از اخبار در اماکن و احوال مختلفه وارد شده
و مقید برفتن بجنک تبوک نیست و ایضا استثناء الا انه لا نبی بعدی
با این تخصیص منافات دارد و ایضا اکر این مراد بود تصریح بان میشد زیرا که
ظاهر لفظ عموم است پس دفع توهم ان بایست نمود و ایضا خصوص

مخصص

مخصص کلام عام نمیشود چنانکه مقرر شده اعتراض چهارم انکه
بر تقدیری که عام باشد مراد همه منازل ایام حیات بود نه بعد از فوت پس
دلالت بر خلافت بعد از فوت نکند جواب انکه لا نبی بعدی دلالت کند
بر اینکه عموم شامل بعد از فوت نیز باشد زیرا که استثنای بعد از فوت
از ایام حیات مطابق قاعده استثنا نیست چنانکه مکرر مذکور شد اعتراض
پنجم انکه شاید مراد به الا انه لا نبی من بعدی این باشد که مکر اینکه
نیست پیغمبری بعد از پیغمبری من نه بعد از فوت من جواب انکه این احتمال
در هر جایی که وارد شده که لا نبی بعدی جاری شود پس هر جوابی که در ان
موارد کویند درین مورد نیز جواب باشد با اینکه بعد نبوت نیز عام است
و شامل ایام حیات و ممات پس عمومی که از اطلاق کلام فهمیده میشود
کافیست و شامل ان زمان تا زمان قیامت است و مستثنی منه نیز که اثبات
منزله باشد شامل ان زمان تا قیامت باشد اعتراض ششم انکه هرون
خلافت و امامت بعد از موسی نداشت جواب انکه خلافت و امامت
او بعد از موسی ثابت و مشهور است بمرتبه که ممکن نیست انکار ان
مثل سایر صفات هرون جواب دیکر انکه او در زمان حیات موسی
خلیفه باتفاق بود و ایه شریفه که اخلفنی فی قومی پس اکر بعد از فوت
معزول شود باعث پستی مرتبه او و تنفر میشود و این جواب در اصل کتاب

مفصلاً مذکور شد اگر کسی گوید که هرون چون نبی بود تنفر نسبت با و جایز
نیست و علی علیه السلام نبی نبود زیرا که پیغمبر صلی الله علیه واله نبوت را
استثنا نمود پس عزل و تنفر که بسبب نبوت باشد او نیز برطرف شود
حاصل آنکه استمرار خلافت هرون بالتبع نبوت او بود و نبوت در
علی علیه السلام مستثنی شد پس استمرار خلافت مستثنی بود پس عزل نسبت
با و جایز است جواب این حاصلش اینست که اگر مراد از این سؤال آنست
که خلافت و استمرار آن از شرایط نبوت هرون بود این غلط صریح است
زیرا که هرون قبل از آنکه موسی او را خلیفه خود کند نبی بود و اگر مراد
اینست که موسی بسبب نبوة هرون او را خلیفه مستمر خود کرده باشد
و این سبب در علی علیه السلام نبود پس جواب اینکه نفی سبب خاص مستلزم
نفی مسببی که بسبب تشبیه ثابت شده نیست مثلاً اگر کسی گوید که
زید را چنین منزلتی و عزتی باشد نزد من بسبب خویشی و عمرو را نیز عزتی
و منزلتی مثل اوست لازم ندارد که در عمرو نیز بسبب خویشی باشد با اینکه
دلیل را تقریری میتوان نمود که مبتنی بر خلافت هرون نباشد باین نحو که
از جمله منزلهای هرون این بود که اگر زنده میماند بعد از موسی مفترض
الطاعة بودی و اگرچه باعتبار نبوت بود پس این منزله مفترض الطاعة
بودن برای علی علیه السلام ثابت باشد و اگرچه بسبب امامت باشد زیرا که

اتحاد یا اشتراک در سبب لازم نیست **اعتراض هفتم** آنکه هرون
پیش از موسی فوت شد و خلافت برا و قرار نگرفت پس چون برای علی علیه السلام
ثابت شود جواب آنکه این از قبیل آنست که کسی گوید که بده زید را هر روز
چنین پس بگوید که عمرو را بده مثل او و اگر زید بمیرد بعد از چند روز قطع
نمیشود مقرری عمرو **اعتراض هشتم** آنکه هرگاه خلافت علی علیه السلام از وقتی
که این حدیث وارد شده ثابت بود چنانکه برای هرون ثابت بود پس در
ایام حیات نبی صلی الله علیه واله نیز اطاعت او واجب بود چنانکه
بعد از وفات واجب بود جواب آنکه مفاد حدیث چنین است لیکن
اجماع مانع آن است **اعتراض نهم** آنکه فرض طاعت هرون از جهت نبوت
بود نه از جهت موسی و آن برای علی علیه السلام ثابت است آنچه ثابت بود از
برای هرون از جانب موسی جواب آنکه موسی او را اولاً خلیفه نمود و باقی
ماند تا بعد از وفات چنانکه مذکور شد یا جواب گویند که این عبارت
در این معنی استعمال میشود و اگرچه از جهت او نباشد و لهذا نبوت
استثنا شده با اینکه آن از جهت موسی نبود و بعضی از متاخرین تأیید
نموده اند دلالت این حدیث را (یعنی نبوت) بحدیث مشهور که آنچه در امتهای
سابقه واقع شده در این امت نیز واقع میشود مطابق یکدیگر چون
پر تیر با پر تیر و در این امت شبیه بحکایت هرون و سامری حکایت

غصب خلافت بود و مخالفین نیز نقل نموده‌اند که حضرت در آن واقعه این آیه را
خواند که یا ابن امّ ان القوم استضعفونی و نیز محمد شهرستانی و
ای برادر بتحقیق که قوم ضعیف شمردند مرا
جمعی از مخالفین نقل نموده‌اند که وصایت و خلافت هرون منتهی شد
باولاد هرون پس حسنین بمنزله شبّر و شبیر پسران هرون باشند و بر سبیل
امانت امامت را بایشان رسانید پس حسنین امام باشند و چون قول
بفصل نیست پس بعد ایشان نیز امام باشد و هر تقدیر نزاعی درین نیست که
حدیث دلالت دارد بر اینکه او علیه السلام مخصوص‌ترین و دوست‌تر ایشان بود
نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و اله و این نمیتواند بود مگر بسبب افضلیت او
و افضل امام و خلیفه باشد چنانکه مکرر در احادیث سابقه مذکور شد

اصل واما حدیث رایت و محبت پس مشهور است نزد سنیان نور
الدین بن الصباغ در کتاب فصول مهمه که در صحاح مسلم و بخاری و غیر آنها
مذکور است که نبی صلی الله علیه و اله گفت در روز خیبر که هر آینه
میدهم رایت را صباح بمردی که فتح مینماید خدا بر دستهای او و دوست میدارد
خدا را و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول و شب را اصحاب آن
گذرانیدند فکر میکردند در آنکه بکدام یک از ایشان میدهد رایت را پس چون
صبح زود آمدند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و اله هر یک از ایشان امید
داشتند اینکه بدهد رایت را باو پس گفت نبی صلی الله علیه و اله که کجا

علی بن ابی طالب

علی بن ابی طالب پس گفته شد که ای رسول خدا چشم او درد میکند گفت پس بفرستید
بسوی او پس آورده شد پس آب دهن انداخت بسوی چشم او و پس دعا کرد برای او پس
صحت یافت تا اینکه گویا نبوده باو دردی پس عطا کرد باو رایت را گفت علی علیه السلام
جنگ کنم با ایشان تا اینکه مثل ما شوند گفت روان شو بر هواری و تانی تا
اینکه فرود آئی بفضای ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام پس خبر ده
ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان در اسلام پس قسم بخدا که هر آینه اگر
هدایت کند خدای تعالی بسبب تو یک کس را بهتر است برای تو از اشتران سرخ
گفت پس رفت پس فتح کرد خدا بر دستهای او و درین باب حسان بن ثابت
گفته « وکان علیّ ارمد العین یبتغی « دواء فلما لم یحس مداویا «
و بود علی علیه السلام درد داشت چشم او طلب میکرد دوا را پس چون نیافت دوا کننده
شفاه رسول الله منه بتفلة « فبورک مرقیا وبورک راقیا «
و گفت که
شفا داد او را رسول خدا از خود باب دهن پس مبارک بود دوا کرده شده و مبارک بود دوا کننده
ساعطی الرایة الیوم فارسا « کمیّا شجاعا فی الحروب محامیا « یحب
زود باشد که بدهم علم را امروز بسواری سلاح پوشیده شجاع در جنگها حمایت کننده که دوست
الهی والاله یحبه « به یفتح الله الحصون الاوابیا « فخص
… دوست میدارد او را بفتح میکند خدا حصارهای منع نماینده پس مخصوص کرد
بها دون البریة کلهم « علیا و سماه الولی المواخیا « و در صحیح مسلم
بآن از خلایق همه ایشان علی و نامید او را ولی برادر

صارما خ د
نسخه

الوزیر خ د
وزیر

روایت شده که عمر بن الخطاب گفت که من دوست نداشتم امارت را مگر در آن
روز پس مساورت کردم برای رایت باامید آنکه خوانده شوم برای آن علما
گفته اند که مساوره کردم بسین بی نقطه یعنی مطاوله نمودم برای آن
و نمودم روی خود را و متصدی آن شدم تا اینکه متذکر من شود گفته اند
که جز این نیست که دوستی عمر برای رایت بر جهت آن بود که دلالت
داشت بر محبت او خدا و رسول او را و دوستی ایشان او را و فتح نمودن بر دستهای
او گفته است این را شیخ عبد الله بن اسعد یافعی در کتاب مرهم تمام شد
کلام صاحب فصول مهمه و دیده ام مثل این نقل را در کتابها و صحیحهای ایشان
و از آن جمله در کتاب مصابیح الانوار نقل نموده از صحاح از سهل بن سعد اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت روز خیبر که هر اینه میدهم این رایت را
صباح بمردی که فتح مینماید خدا بر دستهای او دوست میدارد خدا و رسول
او را و دوست میدارند او را خدا و رسول او پس چون نمودند مردم نزد صبح
کردند بر رسول خدا امید داشتند همه ایشان که داده شوند این رایت را
پس گفت کجاست علی بن ابی طالب علیه السلام پس گفتند که ای رسول خدا درد
میکند چشم او گفت پس بفرستید بسوی او و پس آب دهن انداخت رسول
خدا در چشمهای او و پس صحت یافت گویا که نبود با و دردی پس داد او را
رایت پس گفت علیه السلام که ای رسول خدا جنگ کنم تا بشوند مثل ما پس گفت

بر همواری و تأنی برو و نقل نمود حدیث را تا آخر بنحوی که قبل از این گذشت
بی آنکه تغییری در معنی داشته باشد و گفته است قاضی ناصبی در کتاب
مواقف که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از اینکه فرستاده بود ابو بکر و
عمر را بسوی خیبر و برگشته بودند گریزان پس گفت هر اینه میدهم رایت را
امروز بمردی که دوست میدارد خدا و رسول خدا را جنگ کننده غیر گریزنده
و داد آن را بعلی علیه السلام و محقق شریف در شرح او بر مواقف گفته که روایت شده
که پیغمبر علیه السلام اول ابا بکر را فرستاد پس گریخت و برگشت پس عمر را فرستاد و
او نیز گریخت و برگشت پس غضبناک شد نبی صلی الله علیه و آله بسبب آن
پس چون صبح شد بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و با او بود رایت
پس گفت عطا میکنم رایت را تا آخر پس خود را نمودند با و مهاجران پس گفت
صلی الله علیه و آله که کجاست علی علیه السلام پس گفته شد که او درد چشم دارد
پس آب دهن انداخت در چشم او و داد با و رایت را تمام شد کلام شریف محقق
حاصل آنکه این خبر مستفیض است نزد شیعه و سنیان و قبول نموده اند آن را
همه امت انکار نکرده از کسی در آن دلالت میکند بر اینکه او علیه السلام از
میان صحابه اختصاص دارد باین مزیت و فضیلت یعنی دوستی او خدا
و رسول را و دوستی ایشان او را و این دلالت میکند بر افضلیت او بر سایر
صحابه و اقربیت او بسوی خدا عز شانه و اختصاص او بامامت نزد ایشان

و قولی که در صحیح مسلم از عمر نقل شد که دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز
نص صریح است در اینکه او از این کلام معنی مذکور فهمیده و ظهور عرق حسد
در روی عمر و تزلزل صحابه در اینکه بر که داده میشود و امید هر یک از ایشان
که شاید که باو داده شود چنانکه ظاهر شد از اخباری که نقل نمودیم هر یک
شاهد صدق اند بر اینکه این وصف بود مخصوص بعلی علیه السلام و اینکه
کسی که این کلام در شان او گفته شود عیبی برای او نتوان گفت و بمنتهای کمال
او نتوان رسید و او افضل صحابه و احق ایشانست بامامت و آنچه آن دو ناصبی
معاند یعنی قاضی صاحب مواقف و شریف شارح آن نقل کرده اند که ابو بکر و عمر
گریختند و بآن سبب غضبناک شد پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت صریح
دارد بر فسق ایشان و بر اینکه گناه بزرگی از ایشان صادر گشته و اینکه
ایشان صلاحیت سرکردگی فوجی و تدبیر لشکری نداشته اند پس
چگونه صلاحیت داشته باشند برای امامتی که ریاست عامه است
در امور دین و دنیا و خلافت عظمی و سیاست کبری است و آنچه ابن صباغ مالکی
نقل نموده از یافعی شافعی که او از علمای سنیان و شیاطین ایشان نقل کرده
که دوستی عمر با اینکه این کلام در شان او باشد و رایت باو داده شود از این
جهت که مشتمل بود بر محبت او خدا و رسول را و محبت خدا و رسول او را
دلیل است بر اختصاص علی علیه السلام باین وصف بر تقدیری که قبول نمائیم که

این نقل واقع

این نقل واقع باشد و اگر نه تحقیق آنست که خواهش آن جبت و طاغوت
امارت را در آن روز برای غرق شدن او بود در گردابهای کدورات شهوانیه
و حرص فرو رفتن او در لذات دنیویه زیرا که حب دنیا سر هر خطیئه ایست و
اعجب عجایب و غریب تر از همه غرایب آنکه قاضی متعصب این خبر را از جانب
قایلین باینکه علی علیه السلام افضل صحابه است و ایشان معتزله و شیعه اند
نقل نموده و محقق شریف نیز تقریر و تصدیق نموده که این خبر دلالت میکند
بر اینکه این وصف یافت نشده در غیر علی علیه السلام پس لازم آید که او افضل باشد
از همه دیگران بعد از آن قاضی جواب گفته که مفهوم حدیث نفی
مجموع این صفاتست از غیر علی علیه السلام و واجب نیست که آن بنفی هر صفتی
از آنها باشد بلکه جایز است که بر نفی کرار غیر فرار تنها باشد پس لازم نیاید
افضلیت علی علیه السلام در همه صفات بلکه در همین کرار غیر فرار بودن تنها
و محقق شریف نیز تصدیق و تقریر این سخن نموده و این هر دو ایشان از راه
نادانیست یا میدانند ولیکن نادانی را بر خود بسته اند زیرا که آنچه
فهمیده میشود از این واقعه و مستفاد میشود از اخباری که نقل نمودیم
آنست که علی علیه السلام هر یک از این صفات اختصاص دارد و آنچه از ابن
صباغ نقل نمودیم که عمر در آن روز آرزوی امارت و سرکردگی نمود نیز
دلالت بر این مدعا میکند اعتراض دیگر بر این دو متعصب که نادانی را بر خود

بسته اند از آنکه گفته ایشان لازم آید که کرار غیر فرار مخصوص علی علیه السلم
باشد پس غیر او همه متصف باشند بگریختن از جنگ و پشت کردانیدن
ازان وان معصیت قطیعه و کبیره مهلکه باشد و ایضا کریختن آن دو
جبت و طاغوت یعنی ابو بکر و عمر از جنگ جایز نتواند بود زیراکه اگر جایز
بودی چگونه پیغمبر صلی الله علیه واله بسبب آن غضبناک شدی و
چگونه تعریض نمودی و طعن زدی بر ایشان باین کلام که در شان حضرت
علی علیه السلم فرمود و نیز دلیل قاطع قایم شده بر حرمت آن و چون حرام باشد
پس چگونه ایشان قابل امامت و خلافت باشند و چگونه افضل از او علیه السلم
باشند و این واضح است ولله الحمد مترجم گوید بدانکه حدیث
محبت در واقعه خیبر از احادیث مشهوره است که شیعه و سنی بطرق نقل انما
مختلفه و اسناد متعدده نقل نموده اند و از جمله اخبار متواتره میتوان شمرد
واگرچه در بعضی از انها کم و زیادتی یا تغییر و تبدیل لفظ بلفظی هست ولیکن
همه انها در اصل لَأُعطِيَنَّ الرّايَةَ اليَومَ اَو غداً رجلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ
هر اینه میدهم رایت را امروز یا صباح مردی را که دوست میدارد خدا و رسول او
وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ بلکه در کرار غیر فرار نیز مشترک اند و در اکثر انها
و دوست میدارد او را خدا و رسول او کریختن ابا بکر و عمر و در بعضی کریختن عثمن نیز
مذکور است و ما مختصری از طرق و اسناد ان ذکر مینمائیم واگرچه بعضی

انها مجملاً

انها مجملاً در اصل مذکور شده پس بدانکه احمد بن حنبل در کتاب مسند خود
ذکر نموده از زیاده از سیزده طریق و روایت نموده بخاری در صحیح خود
در پنج موضع و روایت نموده از او مسلم در دو موضع و در کتاب جمع
میان [illegible] شش کانه در جزء سیم در بیان جنگ خیبر نقل نموده از آن
صحیح ترمذی و در جمع بین الصحیحین حمیدی نقل شده از مسند سلمة بن
الاکوع و فقیه شافعی ابن مغازلی روایت نموده از چندین طریق از انجمله
از سعید بن مسیب از ابو هریره و روایت نموده اند از اهل تاریخ مثل
محمد بن یحیی ازدی و ابن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و ابی بکر بیهقی
در دلایل النبوة و ابو نعیم در کتاب حلية الاولياء و در کتاب اعتقاد نقل
شده از عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن الاکوع و ابو سعید
خدری و جابر انصاری و در صحیح مسلم و ترمذی روایت شده از
سعد بن ابی وقاص و روایت نموده ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح
ترمذی از براء بن عازب و روایت نموده ابن بطریق از مسند احمد بن حنبل
بدوازده طریق از ابو سعید خدری و سعید بن مسیب و بریده و ابی
هریره و سهل بن و سهل بن سعد و ابو لیلی و سعد بن ابی وقاص و از صحیح مسلم
بشش طریق از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابو هریره و سهل بن سعد و
سلمة بن الاکوع و ابن مغازلی بدوازده طریق از سلمه و ابو موسی اشعری

وعمران بن حصین وابو هریره وابو سعید خدری وسعد وبریده وعامر بن سعد
واز تفسیر ثعلبی در تفسیر این شریفه ویهدیک صراطا مستقیما
وسید مرتضی در کتاب شافی این حدیث را بر تفصیل تمام نقل نموده بعد از
ان گفته که جمیع انچه روایت شده درین قضیه وکیفیت انچه جاری
شده در ان دلالت میکند بر غایت ونهایت تقدیم علی علیه السلام بر دیگران
زیرا که مفاد این کلام اگر محبت متعارفه بودی که در بسیاری از ایشان
حاصل بود هر یک از ایشان خود را در معرض ان در نمی اوردند وشوق زیاده
برای گرفتن رایت نمیداشتند وارزوی ان نمینمودند خصوصا عمر وشعرا
اشعار در مدح ان نمیگفتند وبعد از این کلام سید گفته که بعضی از
اصحاب استدلال نموده اند بر این مطلب باینکه ذکر این صفات اگرچه
تنها [illegible] نمیکند بر اختصاص انها بر امیر المومنین علیه السلام ولیکن
صدور این کلام بعد از گریختن ابو بکر وعمر از ان وبعضی از خصوصیات
دیگر دلالت بر اختصاص مینماید وبعضی از متاخرین گفته اند که ازین
حدیث لازم اید که خلفا داخل در مجاهدین وتوابین ومتطهرین ومتقین و
متوکلین ومحسنین ومقسطین نباشند زیرا که در قران وارد شده که
خدای تعالی دوست میدارد این جماعت را بلکه باید که خلفا داخل باشند
در خاینین وظالمین وکافرین وفرحین ومستکبرین ومسرفین ومعتدین

ومفسدین

علی علیه السلام پس چون اورا اوردند واورا خبر دادند بگفته او پس علی علیه السلام گفت که
راست گفته دوست میدارد فتنه را گفته است خدای تعالی که انما اموالکم
واولادکم فتنة وناخوش دارد حق را یعنی موت را گفته است خدای تعالی که
وجاءت سکرة الموت بالحق وتصدیق نموده یهود ونصاری را او گفته است
خدای تعالی که گفتند یهود که نیستند نصاری بچیزی وگفتند نصاری که
نیستند یهود بر چیزی وایمان اورده بانچه ندیده ایمان دارد بخدا واقرار دارد
بانچه خلق نشده یعنی قیامت پس عمر گفت که پناه میبرم بخدا از مشکلی که
نباشد برای ان علی علیه السلام و روایت شده در کتاب مذکور که واقع شد واقعه
که حیران شدند در ان علما در ان وقت وان این بود که تزویج نموده مردی زنی
که خنثی بود وفرج داشت مانند زنان وفرجی مانند فرج مردان وکنیزی
مهر او نموده بود ودخول نموده بود بخنثی پس حامله شده بود از او وفرزندی
زاییده بود پس خنثی وطی نموده بود کنیز را که مهر او بود وحامله شده و
فرزندی زاییده بود پس مشهور شد حکایت او ورفع شد امر او بسوی امیر
المومنین علی بن ابو طالب علیه السلام پس پرسید از حال خنثی وخبر دادند که حایض
میشود ووطی میکند وبا او وطی میکنند وانزال منی میکند از هر طرف ودخول
شده با او وحامله شده است پس مردم متحیر شدند فهمهای ایشان در جواب ان
وباینکه بچه طریق است جواب ان وقطع وفصل ان پس طلبید علی علیه السلام

دو غلام خود را بقا و قنبر و امر نمود ایشان را که بروید بر جثه این خنثی و بشمارید
استخوانهای پهلوهای او را از هر دو طرف اگر برابر باشد پس او زن است و اگر
جانب چپ کمتر باشد از جانب راست بیکی پس او مرد است پس رفتند بسوی
خنثی چنانکه امر نموده ایشان او شمردند اضلاع او را پس از جانب چپ یک ضلع کم
بود از راست پس آمدند و خبر دادند بآن و شهادت دادند بآن پس حکم نمود که
او مرد است و تفریق نمود میان او و شوهرش و نور الدین مالکی بعد از این
حکایت گفته که دلالت میکند بر اینکه چون خلق نمود خدای تعالی آدم را
تنها اراده نمود برای احسان با و و اخفای حکمت خود که خلق کند برای او زن
از جنس او و برای تسکین هر یک بدیگری پس چون آدم بخواب رفت خلق نمود
از ضلع کوتاه طرف چپ و حوا را پس بیدار شد پس دید او را نشسته در پهلوی
او بر بهترین صورتی پس از این جهت یک ضلع جانب چپ مرد ناقص است از
زن و اضلاع هر دو جانب زن تمام است از هر جانبی دوازده ضلع مجموع بیست و
چهار ضلع و از این جهت گویند که زن ضلع کج است و تصریح نموده نبی صلی الله
علیه و آله که زن مخلوق شده از ضلع کج اگر خواهی که راست کردانی او را می شکنی
و اگر واگذاری او را انتفاع بری از او با کجی او و بعضی از شعرا بنظم آورده اند
هی الضلع العوجاء لست تقیمها ۞ الا ان تقویم الضلوع انکسارها
او ضلع کج است نیستی تو که راست کنی او را بتحقیق که راست کردن ضلعها شکستن انهاست

اتجمع ظلما و اقتدارا علی الفتی ۞ الیس عجیبا ضعفها و اقتدارها
آیا جمع مینماید ظلم را و اقتدار مرا بر جوان آیا نیست عجب ضعف او و اقتدار او
تمام شد کلام فصول مؤلف گوید که اصحاب ما روایت نموده اند مثل این را
بر وجه ابسط صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت نموده بسند حسن
از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابی جعفر علیه السلام گفت که شریح قاضی در وقتی که
او در مجلس قضا نشسته بود آمد او را زنی گفت ای قاضی حکم کن میان من و میان
خصم من پس گفت کیست خصم تو گفت تو پس گفت راه بگشائید پس گشودند
پس داخل شد پس گفت و چیست ظلم بر تو گفت برای من است آنچه برای مردانست
و آنچه برای زنان است پس گفت شریح که امیر المؤمنین حکم میکند بر محل بول پس
گفت من بول میکنم بهر دو با هم و ساکن میشوند هر دو با هم گفت شریح بخدا
که نشنیده ام عجب تر از این زن گفت که عجب تر از این هست گفت و
چیست آن گفت مجامعت کرده است با من شوهر من و زائیده ام از او
و مجامعت کرده ام کنیز خود را پس زائیده است از من پس آمد بسوی امیر
المؤمنین و حکایت نمود برای او حکایت را پس پرسید امیر المؤمنین از آن
زن پس گفت که چنین است پس گفت که کیست شوهر تو گفت فلان پس
فرستاد و طلبید او را پس گفت میشناسی این را گفت زن من است پس
پرسید او را از آنچه زن گفته بود گفت چنانست که گفته پس گفت با و

اتجمع ظلما

امیر المؤمنین علیه السلام که هرآینه تو جریتری از شتر که میروی پیش این زن بر یک
حال پس گفت ای قنبر داخل شو خانه را با این زن پس بشمار اضلاع او را پس گفت شوهر او
ای امیر المؤمنین ایمن نیستم بر او مردی را و ایمن نیستم بر او زنی را پس گفت علی علیه السلام
بیاورید برای من دینار خواجه را که بود و از صلحای کوفه و اعتماد داشت بر او پس
گفت با دینار که داخل ساز این زن را در خانه و امر نما او را که لنگی ببندد و بشمار
اضلاع او را پس کرد انرا دینار پس بود اضلاع او هفده ضلع نه از راست و هشت از
چپ پس پوشانید او را علی علیه السلام جامهای مرد و کلاه و نعلین و انداخت بر او ردا
و داخل نمود بمردان پس گفت من حکم کردم بر او بحکم خدای عز و جل بتحقیق که خدای تعالی
خلق نمود حوا را از ضلع چپ اقصای ادم پس اضلاع مردان ناقص است و اضلاع
زنان تمام و این مخالف است با انچه نقل شد از فصول و این صحیح است زیرا که
اهل بیت داناترند بواقع و اخبار دیگر نیز وارد شده است بر این حکم و مفید و سید
دعوای اجماع شیعه نموده اند بران و ابن ادریس نیز عمل نموده باین اخبار و شیخ
در خلاف اعتبار بقرعه نموده در میراث دادن سهم ذکور یا اناث برای اینکه
امر مشکل است و عقل را دران راهی نیست و نقل قطعی از اجماع و نقل متواتر و خبر
صحیحی نیست و از ائمه علیهم السلام نقل شده که در امر چنینی استعمال قرعه باید
و اکثر بر ان اند مثل صدوقین و ابن براج و ابن حمزه و سلار و علامه و شهید و
اکثر متاخرین بر انند که نصف حصه مرد و نصف حصه زن داده میشود

بجهت روایت

بجهت روایت موثق هشام بن سالم از صادق علیه السلام گفت حکم کرد علی علیه السلام
در خنثای که هر دو داشته باشد انچه برای مردانست و انچه برای زنانست که ارث
داده میشود از جائی که بول میکند پس اگر بول کند از هر دو آلت پس از هر یک که
پیشتر اید پس اگر از هر دو برابر باشد از هر کدام که پس آید پس اگر هر دو برابر باشند ارث
میبرد میراث مردان و زنان و بجهت خبری که روایت نموده صدوق از اسحق
بن عمار از جعفر بن محمد علیهما السلام از پدر خود که علی علیه السلام میگفت که خنثی
ارث میبرد از جائی که بول میکند پس اگر بول کند از هر دو پس از هر کدام
پیشتر اید بول ارث میبرد پس اگر بمیرد و بول نکرده باشد پس نصف دیه
زن و نصف دیه مرد و بجهت برابر بودن هر دو دعوی مثلا هر گاه بماند از
کسی پسری و خنثای پس پسر گمان میکند که برای او دو ثلث است و برای
خنثی یک ثلث و خنثی دعوا مینماید که برای او نصف است و برای پسر نصفی
پس داده میشود بر پسر نصف زیرا که خلافی نیست دران و همچنین یک ثلث برای
خنثی باقی ماند یکسدس که هر دو دعوا مینمایند و ترجیحی نیست پس تنصیف
مینمایند از او استیفاء بحث درین مسئله نموده ایم در شرح رساله که ما
بر رساله فرایض افضل المحققین نصیر الدین طوسی نوشته ایم و حموینی در
کتاب فراید السمطین روایت نموده از ابو حرب بن اسود که زنی اورده شد
بنزد عمر که زاییده بود بعد از شش ماه پس قصد کرد که رجم کند او را پس رسید

این خبر بعلی علیه السلام پس گفت نیست بر او حدی پس رسید این خبر بعمر پس
فرستاد نزد او و پرسید از این حکم پس گفت که گفته است خدای تعالی که
مادران شیر میدهند اولاد خود را دو سال تمام برای کسی که اراده داشته
باشد که تمام کند شیر دادن او نیز گفته است که ایام حمل و شیر باز گرفتن سی ماه است
پس شش ماه ایام حمل باشد و دو سال تمام شیر دادن پس حدی بر این زن نیست
پس رها کرد زن را پس زایید در شش ماه و نیز در این کتاب روایت شده از
مسروق گفت آورده شد نزد عمر زنی که نکاح شده بود در عده او پس تفریق
نمود میان او و شوهرش و مهر او را داخل بیت المال نمود و گفت اجازه نمی کنیم
مهری را که رد شده باشد نکاح آن و گفت که جمع نشوند با هم هرگز و زیاد
نمود و شعیب در این خبر که رسید این خبر بعلی علیه السلام پس گفت که بتحقیق که
ایشان جاهل اند بسنت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آن زن است مهر
بآنچه حلال دانسته شوهر فرج او را و تفریق میشود میان ایشان پس چون
بر طرف شود عده پس آن مرد خواستگاریست از خواستگاران آن زن پس
خطبه خواند عمر و گفت رد کنید جهالات را بسوی سنت و رجوع نمود عمر بسوی
قول علی علیه السلام مؤلف گوید که صحیح آنست که با دخول بزن در عده حرام می شود
همیشه هرگاه جاهل باشد عده را یا حرام بودن آن را یا هر دو را و همچنین حرام
میشود با علم بعده و بحریم خواه دخول کرده باشد یا نکرده باشد و نیز در کتا

مذکور

مذکور روایت شده از مردی از ابن سیرین اینکه عمر پرسید مردی را که چند زن بگیرد
مملوک و گفت بعلی که من تو را میگویم ای صاحب مغافری و آن ردائی بود بر دوش حضرت
پس گفت دو تا و نیز در کتاب مذکور روایت شده از ابن عباس گفت بودیم ما در جنازه
که گفت علی بن ابی طالب علیه السلام برای شوهر ام الغلام که نگاه دار خود را از زن خود
پس گفت عمر که برای چه نگاه دارد خود را از زن خود یعنی او را آنچه آورده آنرا
یعنی سبب آن را که میدانی بگو علی علیه السلام گفت بلی ای امیر المؤمنین اراده دارد اینکه
استبرا کند رحم انرا نریزد در ان چیزی پس مستوجب میراث شود از خواهر او و نیست
میراثی برای او پس گفت عمر پناه میبرم بخدا از مشکلی که نباشد علی برای آن مؤلف
گوید که ثقه جلیل عبد الله بن جعفر حمیری در کتاب قرب الاسناد روایت
نموده از صادق علیه السلام مثل این حدیث و ظاهر آنست که بطریق تقیه از سنیان
وارد شده و بعضی از مسائل غریبه که آنحضرت فرموده مخصوص است بطریقه
سنیان را از انجمله شیخ محمد بن طلحه شامی شافعی در کتاب مطالب السئول ذکر نموده که
زنی آمد بسوی علی علیه السلام و گذاشته بود پای خود را در رکاب پس گفت ای امیر المؤمنین
مرده است برادر من و واگذاشته شیصد دینار و بمن یک دینار داده اند پس از تو
سؤال مینمایم که عدالت کنی گفت برای برادر تو دو دختر است گفت آری گفت برای
انها چهار صد دینار است گفت مادری دارد گفت آری گفت برای او سدس است
صد دینار و گذاشته است زنی گفت آری گفت برای او هشت یک است هفتاد

وپنج دینار وگذاشته است بانود و دوازده برادر گفت آری گفت برای هر برادری
دو دینار و برای تو یکدینار پس گرفته تو حق خود را پس حضرت سوار شد و این را
مسئله دیناریه گویند و نیز درین کتاب و غیر این کتاب مذکور است که حضرت
بر روی منبر بود در کوفه پس برخواست مردی و گفت ای امیر المؤمنین دختر من شوهرش
مرده است و حصه او از ترکه ثمن است و تسع باو داده اند پس از تو انصاف میخواهم
گفت آیا از او مادر تو و دو دختر مانده گفت آری گفت پس پدر و مادرش زنده اند گفت آری
گفت هشت یک او نه یک شده است پس طلب مکن غیر از ارث پس شروع نمود در
خطبه که میخواند شیخ کمال الدین بن طلحه گفته که پس نظر کن بسوی استحضار
بجوابها که پیش از چشم بر هم زدن میگفته و تجاوز نموده از غایت وصف مؤلف
گوید که این دو حدیث موافق طریقه سنیانست زیرا که اول مشتمل است بر اینکه
برادر ارث میبرد با وجود دو دختر و مادر و این را تعصیب گویند و دویم متضمن
عول است و تعصیب آنست که زیادتی از حصه صاحبان سهام را بخویشان دهند
مانند آنکه از میت یک دختر و برادری یا پسر برادری بماند یا یک خواهر و عمی یا پسر عمی
مانده باشد پس دختر در اول نصف میبرد و همچنین خواهر در دویم و نصف دیگر
برای برادر باشد و اگر او نباشد برای پسر برادر باشد و تتمه در دویم برای عم اگر
باشد و پسر او اگر نباشد و طریقه حق ما اینست که زیادتی که بماند باز بوارث بر میگردد
نه بخویشان و عول آنست که سهام زیاد باشد از مال و نقصان بر جمیع ورثه

قسمت نمایند و طریقه ما آنست که نقصان بر بعضی باشد نه بر همه
بتفصیلی که در کتب فقهیه مذکور است و این اجماع اهل بیت است و اخبار
ایشان درین متظافر است روایت شده از صادق علیه السلام که امیر المؤمنین
علیه السلام میگفت که بتحقیق که آنکسی که میداند ریگ عالج را هر آینه میداند که
سهام زیاده نمی باشد از شش اگر میدانستید طریق آنرا نمیگذرانیدند از شش و
ابن عباس میگفته که هر کس خواهد مباهله میکنم با او در نزد حجر الاسود که خدای
عز و جل ذکر نکرده در کتاب خود دو نصف و یک ثلث را و ایضا میگفته که
سبحان الله العظیم آیا می بیند که آنکسی که شمرده است عدد ریگ عالج را
قرار داده در مالی نصفی و نصفی و ثلثی پس این دو نصف بر طرف کنند مال را
پس کجا ماند ثلث پس گفت برای او زفر که یا ابا العباس که بود اول کسی که بالا
برده فرایض را گفت عمر چون بر هم پیچید فرایض نزد او و دفع نمود بعضی
بعضی را پس گفت نمیدانم کدام را مقدم داشته خدا و کدام را مؤخر داشته
پس نمیدانم بهتر از آنکه قسمت کنم مال را بر ایشان موافق حصه های ایشان گفت
ابن عباس که قسم بخدا که اگر مقدم دارید آنرا که خدا مقدم داشته و مؤخر
دارید آنرا که خدا مؤخر داشته زیاد نشود فریضه پس گفت زفر که کدام را
مقدم داشته و کدام را مؤخر داشته پس گفت هر فریضه که کم نکرده آنرا
خدا مگر بسوی فریضه دیگر پس آنرا مقدم داشته خدا و اما آنچه مؤخر داشته

ان فریضه باشد که چون بطرف شود باقی مال برای او باشد پس آنچه مقدم داشته
شوهر است برای او نصف است و چون مانعی بهم رسد ربع شود و همچنین است
زن و مادر و مؤخر فریضه دختران و خواهرانست برای ایشان نصف و
دو ثلث است و چون مانعی بهم رسد برای ایشان باقی مالست پس هرگاه
جمع شود آنچه خدا مقدم داشته و آنچه مؤخر داشته ابتدا کنند بمقدم و
حق او را تمام دهند پس اگر چیزی باقی ماند بمؤخر دهند و در کتاب مذکور
نقل شده که رفع شد بسوی امیر المؤمنین علیه السلم که شریح قاضی حکم کرده است
در زنی که مرده است و از او شوهری و دو پسر عم مانده یکی از ایشان برادر مادری
باشد شوهر را نصف داده و باقی را به پسر عمی داده که برادر مادریست و پسر
عم دیگر را محروم گردانیده پس احضار نمود او را حضرت و گفت که این چه کار است
که رسیده است بمن در زنی که مرده است گفت ای امیر المؤمنین حکم کرده ام
بکتاب خدا و ابن عم را باینکه برادر مادریست بجای دو برادر گرفته ام که یکی
برادر پدری باشد و دیگری مادری پس انکار نمود بر او علیه السلم و گفت آیا در
کتاب خداست که باقی بعد از زوج برای ابن عم باشد که برادر مادریست گفت نه
گفت بتحقیق که خدای تعالی گفته است وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ
وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ پس قرار داده علیه السلم برای شوهر
نصف و داد برادر مادری را سدس پس قسمت نمود باقی را میان دو ابن عم پس حاصل

شد برای ابن عمی که برادر مادری بود دو ثلث و برای ابن عمی که برادر نبود یک سدس و
برای شوهر نصف پس تمام شد فریضه و رد نمود قضای شریح و تدارک نمود مؤلف
گوید که قسمت را در این مسایل و قسمت فرایض را شیخ کمال الدین بن طلحه و غیر
او از علمای سنیان نقل نموده اند و مذهب امیر المؤمنین علیه السلم نبوده و لیکن
بجهت شرافت و تبحر او در علم و بزرگی در دین و فضل و جلالت و احاطه او بر شریعت
مطهره و سنت نبویه هر طایفه دقایق علوم و محاسن آنچه بنا بند در دین خود نسبت
باو میدهند چنانچه تنبیه بر آن نموده وزیر سعید علی بن عیسی اربلی در کشف
الغمه و ممکن است که او علیه السلم بانها فتوی داده باشد موافق مذهب اهل سنت از
روی تقیه زیرا که او علیه السلم آنچه میخواست نمی توانست کرد و خواست که
شریح را معزول کند و گفت باو که فهم تو بطرف شده و سن تو بالا رفته و رشوه
میگیرد پسر تو پس میسر نشد او را که عزل نماید او را و بسا کارها که خواست بکند و
مردم راضی نشدند و گفتند که رای تو موافق رای عمر دوستر است بسوی ما از
رای تو تنها پس عبیده که یکی از قاضیان بود گفت حکم کن چنانچه حکم میکردی
که من ناخوش دارم مخالفت با قوم را و از جمله حکمهای غریب آنکه کمال الدین بن
طلحه در کتاب مذکور نقل نموده که علی علیه السلم زرهی را دعوی نمود که زره
در دست یهودی بود پس انکار نمود یهودی پس شریح از او علیه السلم شاهد
طلبید پس شهادت داد حسن بن علی علیهما السلام پس رد

شهادت او را و گفت ای امیر المؤمنین چون قبول نمایم شهادت پسر تو را برای تو و فرزند قبول نمیشود شهادت او برای پدر او پس گفت علیه السلام که در کدام ایه و کدام سنت یافته که شهادت او قبول نمیشود پس عزل نمود او را از قضا و اخراج نمود و بدهی فرستاد و بیست سال و کسری در انجا بود بعد از ان بولایت خود امد کمال الدین بن طلحه گفته که سر این واقعه ان بود که علی علیه السلام زره را برای خود دعوا نکرد و برای بیت المال دعوا نمود بجهت انکه نایب مسلمانان و قایم بمصالح ایشان بود پس زره از ایشان بود و شهادت نیز برای ایشان و شریح گمان کرد که زره از علی است و شهادت برای او است پس علی علیه السلام تادیب نمود شریح را برای ترک تفحص و تدقیق چه ان موجب تعطیل حقوق و ابطال ان بغیر مستحق میشود پس ابن طلحه گفته که از عجایب انکه جمعی از علما از انجمله اسحق بن راهویه و ابو ثور و ابن منذر و مزنی و احمد بن حنبل در یکی از روایتین غافل شده اند و از این حکایت استدلال نموده اند بر اینکه جایز است شهادت ولد برای والد او و این را مذهب خود کرده اند و بمنزله شهادت برادر برای برادر دانسته اند و غافل شده اند از سر ان و حقیقت امر ان تمام شد کلام ابن طلحه و از جمله جوابهای عجیبه او علیه السلام در مسائل مشکله ذکر نموده عالم ربانی ابن میثم بحرانی در شرح خطبه شقشقیه از ابو الحسن کندی که مردی از اهل دهات کوفه نوشته داد باو علیه السلام و او همین خطبه را میخواند و در ان نوشته چند مسئله بود اول انکه چیست ان حیوانی که بیرون امد از شکم حیوانی دیگر و نبود میان ایشان نسبتی

پس جواب داد علیه السلام بانکه یونس بن متی بیرون امد از شکم ماهی دویم چیست ان چیزی که کم ان مباح است و بسیار ان حرام است پس گفت علیه السلام که ان نهر طالوت بود برای قول خدای تعالی الا من اغترف غرفة بیده سیم چیست ان عقوبتی که اگر بکنند انرا کسی مستحق عقوبت میشود و اگر نکند انرا نیز مستحق عقوبت میشود جواب داد که ان نماز مست است چهارم چیست ان مرغی که نبود بچه از برای او و نه فرعی و نه اصلی گفت او مرغ عیسی بود در قول خدای تعالی اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیه فیکون طیرا باذنی پنجم مردی بر او است هزار درهم قرض و برای او است در کیسه اش هزار درهم پس ضامن شد او را ضامنی بهزار درهم پس گذاشت بر اینها یکسال پس زکوة بر کدام ازین دو مال واجب میشود پس گفت اگر ضامن شده است باذن کسی که بر او است دین پس نیست زکاتی بر او و اگر ضامن شده بی اذن پس زکوة واجبی بر او است ششم حج کردند جمعی نفر و امدند در خانه از خانهای مکه پس یکی از انها بست در خانه را و در ان کبوتری بود پس مردند از تشنگی پس جزا بر کدام یک باشد پس گفت بر انکسی که در بسته و بیرون نکرده ان را و اب نگذاشته هفتم شهادت دادند چهار شاهد بر مردی محصنی بزنا و امر نمود امام ایشان را پس رجم کرد یکی از انها نه سه نفر باقی و موافقت نمودند با او جماعتی اجنبی پس انکسی که رجم کرده برگشت از شهادت خود و مرجوم نمرده بود و بعد از ان مرد پس برگشتند ان سه نفر بعد از مردن او پس بر که واجب است دیه او پس گفت واجب است بر کسی که رجم کرده از شهود و کسی که

موافقت کرده هشتم شهادت دادند یهودی به یهودی دیگر که او مسلمان شده
قبول میشود شهادت ایشان یا نه گفت نه برای اینکه انها جایز میدانند تغییر کلام
خدا را و شهادت دروغ را نهم شهادت دادند دو شاهد نصرانی با مجوسی یا یهودی
که او مسلمان شده گفت قبول میشود شهادت انها برای قول خدای تعالی و لتجدن
اقربهم مودة للذین امنوا الذین قالوا انا نصاری الایه و من لا یستکبرون عن عبادة
الله لا یشهد شهادة النفر دهم بریدن انگشتان دست دیگری را پس حاضر شدند
چهار گواه نزد امام و شهادت دادند بر بریدن دست و اینکه او زنا کرده و او زن دارد
پس امام خواست که سنگسار کند او را پس مرد پیش از آن گفت بر کسی که بریدن دست
او را دید بر دست اوست و پس و اگر شهادت دهند که دزدیده است نصاب را او را
بسته بر دست او بر قاطع او و بعضی از علماء ما در باب قضایای غریبه امیر علیه السلام
کتابی نوشته اند بسیار بزرگ مقام چهارم در صدور اخبار بغیب از او
علیه السلام و آن از حد حصر و شمار بیرون است و ما بسیاری از آنها در کتاب مجمع
المناقب ذکر نموده ایم و آنچه سزاوار است که درین مقام ذکر شود دانستن که نفس قدسی
او علیه السلام مستعد بوده است برای اینکه صورت بر گردد با مور غیبیه از فیض
خود خدای تعالی و فرق میان این علم غیب و علم غیبی که نمیداند انرا مگر خدای تعالی
و آن علم غیبی است که مستفاد از سببی نباشد و آن مخصوص خداست چه
هر علم ذی علم غیر او از جود اوست بواسطه یا بغیر واسطه پس او حقیقة علم

غیب نیست

غیب نیست و اگرچه اطلاع بر امر غیبی است و هر کسی اهلیت آن ندارد بلکه مخصوص
بر نفسی که مخصوص باشد بعنایت الهیه قال عز شانه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه
احدا الا من ارتضی و با این تحقیق واقع میشود اعتراض بعضی باینکه علم امیر المؤمنین
بمغیبات بالهام و افاضه از خدا نبود بلکه باخبار رسول بود بوقایع جزئیه از این باب
پس فرقی نباشد میان او و میان غیر او در این باب چه هر کس را که پیغمبر خبر دهد او نیز
خواهد گفت و واقع میشود و دلالت میکند بر این قول او علیه السلام بعد از آنکه خبر از
اتراک داده بود و کسی گفت بتحقیق که داده شدی علم غیب را یا امیر المؤمنین پس
خندید و گفت یا اخا کلب نیست این علم غیب و جز این نیست که این تعلم است از ذی
علم و جز این نیست که علم غیب علم قیامت است و آنچه شمرده است خدای تعالی
که ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما من ذکر او انثی
و قبیح و شقی و سعید و کسی که بوده باشد برای آتش هیمه یا در بهشت رفیق پیغمبران
باشد پس این علم غیب است که نمیداند انرا کسی غیر خدا و آنچه غیر اینست پس علمی
که تعلیم داده انرا خدا به پیغمبر خود صلی الله علیه و اله پس تعلیم نمود او مرا و دعا
کرد که حفظ کند انرا سینه من و فرو گیرد انرا اطراف من و این صریح است در اینکه
او تعلیمی بود از رسول خدا صلی الله علیه و اله برای اینکه او علیه السلام نفی نمود که آنچه
گفته علم غیب باشد زیرا که مستفاد بود از جود خدای تعالی و قول او که تعلم است
از ذی علم اشاره است بوساطت تعلیم رسول و آن استعداد نفس اوست علیه السلام

اگر در کلام [illegible]
[illegible]
حضرت رضا صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
علیهم السلام [illegible]
[illegible] کما لا یخفی [illegible]
[illegible]

بطول صحبت بتعلیم و ارشاد او بسوی کیفیت سلوک و ریاضات تا اینکه مستعد
شود برای انتقاش بامور غیبیه و اخبار از انها و مراد از تعلیم ایجاد علم نیست و اگر
چه امریست که ایجاد علم را لازم دارد پس مشخص شد که تعلیم رسول صلی الله
علیه و اله مجرد یاد دادن خصوصیات جزئیه نیست بلکه مستعد ساختن نفس
اوست بسبب قوانین کلیه و ضوابط مجمله و اگر انچه فرا گرفته بود از رسول
امور جزئیه بود محتاج نبود که دعا کند برای فهم انها زیرا که فهم انها امر سهلی بود
که حاصل شود برای اندک صاحب فهمی بلکه محتاج بدعا استعداد نفس است
برای امور کلیه و تفریعات و انشعاب انها بجزئیات و فروعات و تفاصیل و اسباب
انها چنین تحقیق نموده عالم ربانی در شرح نهج البلاغة و این تحقیق متین است
پس گفته که مؤید اینست قول امیر المؤمنین علیه السلام که تعلیم نمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه و اله هزار باب از علم که گشوده شد از هر بابی هزار باب و قول
رسول صلی الله علیه و اله که داده شدم جوامع کلم و داده شد علی جوامع علم و
مراد از انفتاح غیر تفریع و انشعاب قوانین کلیه نیست از انچه اعم از انهاست
و مراد از جوامع علم ضوابط و قوانین انست و لفظ مبنی برای مفعول دلیل ظاهریست
بر اینکه معطی جوامع علی پیغمبر نیست بلکه معطی ان کسی است که به پیغمبر عطا کرده
جوامع کلم را و او حق است سبحانه و تعالی و اما اموری که خدای تعالی شمرده پس انها
از امور غیبیه است و قول او که نمیداند ان را کسی غیر از خدا پس مثل قول خدای

تعالی است

و مفسدین و کفار اثیم و مختال فخور نزاکه در ایات باهم وارد شده
که خدای تعالی دوست نمیدارد این جماعت را و در اصل بعد از بعضی
از این مراتب اجمالا مذکور خواهد شد و شیخ طبرسی درین مقام حدیثی
نقل نموده که مشتمل بر بسیاری از صفات و خصایص حضرت امیر المؤمنین است
علیه السلام تیمنا و تبرکا این مبحث را بذکر ان ختم مینماییم نقل نموده شیخ طبرسی
در کتاب اعلام الوری از کتاب المعرفة تصنیف ابرهیم بن سعید ثقفی بسند او
از جابر بن عبد الله انصاری گفت که چون امد علی علیه السلام نزد رسول صلی الله
علیه و اله در فتح خیبر گفت با و رسول خدا صلی الله علیه و اله که اگر نمی ترسیدم
از اینکه بگویند در تو طوایفی از امت من انچه گفتند نصاری در عیسی ع
مریم هر اینه میگفتم در تو امروز قولی که نمیگذشتی هیچ جمعی مگر میگرفتند
خاک پای ترا و اب وضوی ترا و طلب شفا میکردند از ان ولیکن کافیست ترا
اینکه تو از منی و من از تو ام میراث میبری تو از من و میراث میبرم من از تو
و تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از
من و تو بری میسازی ذمه مرا یعنی از دیون و جنگ میکنی بر سنت من و
تو در اخرت نزدیکتر مردمی بمن و تو صاحب یعنی روز قیامت جانشین
منی بر حوض و تو اول کسی باشد که داخل میشوی بر بهشت از امت من و
بتحقیق که شیعه تو بر منبرهای نور باشند سفید باشد رویهای

ایشان شفاعت کنم برای ایشان و بوده باشند در بهشت همسایهای من
و جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است و پنهانی تو پنهانی
من است و آشکار تو آشکار من است و پنهانی سینه تو پنهانی سینه من است
و ولد تو ولد من است و تو بجای من ادا میکنی وعدهای مرا و بتحقیق که حق با تو است
و بتحقیق که حق بر زبان تو است و در دل تو و پیش چشم تو است و بتحقیق که
ایمان مخلوط شده بگوشت تو و خون تو چنانکه مخلوط شده بگوشت من و
خون من و بتحقیق که وارد نمیشود بر حوض دشمن تو و غایب نمیشود از آن دوست
تو صباح تا وارد شوند همه بر حوض با تو پس افتاد علی علیه السلم سجده کنان پس
گفت حمد برای خدائی که منت گذاشت بر من باسلام و تعلیم نمود مرا قران و ایمان زد
دوست گردانید مرا بسوی بهترین خلایق خاتم النبیین و سید المرسلین
اندوی احسان جسوی من و تفضل بمن پس گفت نبی صلی الله علیه و اله
باو نزد این کلام که اگر نبودی تو یا علی شناخته نمیشدند مؤمنین بعد از من
اصل جوهر دیانت از جواهر افکار تیز از جواهر هر صاحب ذوق سلیم و ذهن
مستقیم و دیانت وافره و طبیعت نیره ظاهر که گنده باشد از کردن خود
ریسمان تقلید آبا و اجداد و سعی نموده باشد در پیمودن راه رشاد و منهج
سداد مشتبه نمیماند برا او که مقصود پیغمبر صلی الله علیه و اله از فرستادن
ان دو گوهر متمرد و لا یمکن با ... همین است عاقبت کار ایشان ...

الهی ایشان فرستاد و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی محض
اظهار رسوائی و بیان نمی گویند از روی خواهش بیان مکر وحی که وحی کرده میشود
نقصان ایشان بود تا اینکه ظاهر شود بر کسانی که دلی آگاه دارند یا بشنوند
و دلالت دهند که ایشان از اهل کبائر اند و صلاحیت امامت کبری و بالا رفتن
بر منبر ندارند و ایشان صلاحیت امارت لشکری و قشونی نداشتند پس
چگونه صلاحیت داشتند برای ریاست عامه دینیه و دنیویه و سزاوار
باین منصب و مقام و لایق برای رتق و فتق امور مهام آن سید همام بحر
قمقام است آنکسی که آلوده نشده دامن پاک او بگرد ورات آثام و ظاهر
نشده از او گریختن و برگشتن در هیچ موقف و مقام پس اینکه پیغمبر صلی الله
علیه و اله او را وصف نموده باشد بمحبت متعارف عامه محض هذیان است
و چگونه لایق بکلام رسول ملک دیان است و سایر حاضرین در آن لشکر چشم
حسرت بر او داشتند و با نگشت حقد و حسد با و اشاره مینمودند و کان
راه تلبیس میپیمودند و پی روی مناهج ابلیس مینمودند نبودند از کسانی که دوست دارند
ایشان را خدا و بخشانند ایشان از جام لطف دوستی خود بلکه همیشه مطمح نظر
ایشان دنیای دنیه و خوشیهای دنیه و خواهشهای بدنیه بوده مگر جمع
قلیلی از ایشان و ایشان نیز صلاحیت امر جلیل الشان امامت نداشتند
و مؤید اینست آنچه روایت نموده از شیخ کشی قدس الله روحه در کتاب

الهی ایشان را

رجال از علی بن الحکم از سیف بن عمیرة از ابی بکر حضرمی که گفت گفت ابو جعفر
علیه السلام که مرتد شدند مردم یعنی بعد از رسول صلی الله علیه و اله مگر سه نفر
سلمان و ابوذر و مقداد پس گفتم که پس عمار گفت کردید و میل نمود میل کردنی پس
برگشت پس اگر خواهی کسی را که شک نکرد و داخل نشد او را چیزی پس مقداد است
اما سلمان پس عارض شده دل او اینکه نزد امیر المؤمنین علیه السلام اسم اعظم حق تعالی است
پس اگر تکلم مینمود بان هر اینه میگرفت ایشان را زمین و اما ابوذر پس امر نمود
او را امیر المؤمنین علیه السلام بسکوت و نگرفت او را و قانع نشده در راه خدا ملامت
نمودن ملامت کننده پس ابا و امتناع نمود از سکوت و حرف زد و این خبر دلالت
میکند بر ضعف امانت و دیانت اکثر صحابه و از این جهت راه یافت با ایشان سستی
در دین که تعبیر از ان بارتداد شده از روی مجاز و مبالغه و سبق اندر بود که
ارتداد را چندین مرتبه باشد و هر یک را حکمی باشد چنانکه کفر را چندین
مرتبه باشد پس اصل ارتداد برگشتن بود و ان گاهی از اصل دین خدا و رسول
بود و این بمنزله کفر جحود باشد که پوشانیدن خدا و رسول است و گاهی برگشتن
از طریقهای حق است و این مراتب متعدده میدارد چنانکه مخفی نیست
این حدیث نیز بران دلالتی دارد پس ظاهر شد اختصاص او علیه السلام بدرجه
محبت و زیادتی اخلاص و مبین گردید انفراد او بدرجات یقین و طبقات
اختصاص پس نسب او در جنگ تبوک و خلیفه نمودن او بر مدینه و گفتن

پیغمبر صلی الله

پیغمبر صلی الله علیه و اله که مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو چنانکه
نقل نموده اند از شیعه و سنی نص صریح باشد در امامت و تعیین
او برای خلافت و قسم بعمر خودم که ایشان فهمیده بودند این را و لیکن
شیطان مهر نهاده بود بر دلهای ایشان و پیروی نمودند خواهشهای سخیفه
و خیالات ضعیفه خود را وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
و ایشان گمان میکردند که ایشان کار نیکو میکنند
و عجب تر از همه عجبها اینکه عمده عظمای سنیان و فضلای ایشان
ابا حامد غزالی که ملقب است نزد ایشان بحجة الاسلام در کتابی که مسمی است
بمستصفی ذکر نموده که صحابه بیعت نمودند با ابا بکر برای اینکه پیغمبر صلی الله
علیه او را مقدم داشت در امامت نماز و صحابه قیاس کردند امامت عامه را
بامامت نماز سبحان الله چگونه از امامت نماز امامت عامه را می فهمند و
بر یکدیگر قیاس میکنند و متفطن نمیشوند و نمی فهمند که پیغمبر را صلی الله
علیه و اله در این وقایعی که ذکر نمودیم با اینکه هر یک نص است در امامت و
خلافت در مدینه علم این محض تهافت و نفاق است و ما بیان نموده ایم در
کتابهای خود که امامت ابا بکر در نماز در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و اله
بامر و رخصت او نبود و این مطلب را استقصا نموده ایم در کتاب شهاب ثاقب و
هدایت با خداست هر کس که خود را قابل لطف او کند او را هدایت نماید
قصه
تبصره در حکایت جنگ خیبر مجملا تا ظاهر شود بر ناظر تامل جلالت قدر

امیر المؤمنین علیه السلم و بزرگی شان و علو مکان او و تفوق او بر امثال و اقران او
شیخ جلیل و فاضل نبیل او وزیر سعید بهاء الدین علی بن عیسی اربلی در کتاب
کشف الغمة گفته که روایت کرده محمد بن یحیی ازدی از مسعدة بن یسع و
عبد الله بن عبد الرحیم از عبد الملك بن هشام و محمد بن اسحق و غیرهم از اصحاب
اخبار و ارباب آثار که چون نزدیك رسید رسول الله صلی الله علیه و اله
بخیبر فرمود که ای مردمان توقف نمایید که چون قرار یافتند دست مبارك
بسوی اسمان برداشت و فرمود که بارخدایا ای پروردگار هفت رقعهٔ اسمان
و انچه اسمان بران سایه انداخته و ای افریدگار هفت طبقه زمین و انچه
زمین انرا بر میدارد و ای افریننده شیاطین و انچه ایشان انرا اضلال میکنند
که از تو در میخواهم خیر این قریه را و خیر انچه در وست و پناه می اورم بتو از شر
انچه در وست بعد از ان فرود امد در زیر سایه درختی که در ان مقام بود و
انجا اقامت فرمود بقیهٔ روز را تا نصف النهار روزی دیگر انگاه منادی رسول
خدا صلی الله علیه و اله ندا کرد و تمامی مردمان نزد انحضرت جمع شدند
دیدند که شخصی پیش انحضرت نشسته فرمود که ای اصحاب امید انید که این
کیست گفتند نه یا رسول الله فرمود که من در خواب بودم که این امد و شمشیر
مرا کشید و گفت یا محمد کیست که منع کند ترا از من در این روز گفتم حق
سبحانه و تعالی که حافظ من است منع کند ترا از من پس شمشیر در غلاف کرد و

انجا نشـ

اینجا نشسته انچنانکه می بینید که با او هیچ خوفی و ترسی نیست گفتند
که در عقل او قصوری باشد فرمود که بلی بگذارید او را تا برود و معاقب مسازید او را
و بیست و چند روز ان قلعهها را محاصره کردند و رایت از ان امیر المؤمنین
علیه السلم بود اما چند روزی انحضرت را رمد عارض شده بود که عاجز بود
از جنگ و مسلمانان تا پای قلعهها هر روزه نزدیك میرفتند و جنگ می انداختند
تا یکروز در حصار را کشودند و بعضی بیرون امدند و خندقی ایشان در
پای حصار کنده بودند بر کنار خندق ایستاده مرحب یهودی در مقام
محاربه در امده مبارز طلبید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله
ابوبکر را با جمعی از مهاجرین فرستاد و رایت را باو داد رفتند و کوشش نمودند
کاری از پیش نرفته باز گشتند و یکدیگر را سرزنش میکردند روز دیگر عمر را
فرستاد با بعضی از ایشان نیز باندك زمانی باز گشتند و ترسیده بیکدیگر را
باهم میگفتند انگاه انحضرت فرمود که این رایت از ان انها نیست که بر میدارند
بروید و علی بن ابوطالب علیه السلم برای من طلب کنید گفتند که رمد دارد و درد سر دارد
فرمود که او را بمن بنمایید که میخواهم که مردی را ببینم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که فرا گیرد رایت را انچنانچه حق اوست و
او کرار غیر فرار است رفتند و انحضرت را اوردند فرمود که یا علی چه حال داری
فرمود درد چشم دارم که چیزی نمی بینم و درد سر انحضرت فرمود که بنشین و

سر خود را بر ران من بنه آنحضرت چنین کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه
و آله در حق امیر المؤمنین دعا فرمود و دست مبارک باب دهن تر ساخت و بر چشم
و سر آنحضرت مالید فی الحال چشم گشود و درد سر تسکین یافت و رسول الله
صلی الله علیه و آله در دعای او فرمود که بار خدایا او را از سرما و گرما نگاه دار
و بعد از آن رایت بیضا را بدست او داد و فرمود که جبرئیل با تست و نصرت
در پیش است و رعب و ترس در دلهای قوم مرکوز است بدان ای علی که ایشان
در کتاب خود یافته اند که هلاک کننده ایشان نام او الیا باشد پس چون
بایشان ملاقات کنی بگو که منم علی بن ابو طالب که ایشان از ین مخذول و منکوب
شوند انشاء الله تعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که رفتم بنزدیک حصار
دیدم که مرحب یهودی بیرون آمد جبه و جوشن پوشیده و اسلحه تمام
بر خود ساخته و سنگی را سوراخ کرده مانند خود و بر سر گذاشته چون مرا
دید گفت ٭ عَلِمَتْ خَیْبَرُ اَنّی مَرْحَبُ ٭ شاکِی السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ ٭
یعنی همه اهل خیبر میدانند که مرا مرحب میگویند که تمام سلاح پهلوانی
آزموده ام چون او این رجز گفت من گفتم ٭ اَنَا الَّذی سَمَّتْنی اُمّی حَیْدَرَه ٭
کَلَیْثِ غاباتٍ شَدیدٍ قَسْوَرَه ٭ منم آنکسی که نامید مرا مادرم شیر
مانند شیر بیشه ها سخت قوی اَکیلُکُمْ بِالسَّیْفِ کَیْلَ السَّنْدَرَه ٭
بعد از آن باهم گردیدند و دو ضرب میپیمایم شما را بشمشیر پیمودن سندره

درمیان

درمیان ایشان رد شد آنگاه آنحضرت مبادرت فرموده بقوت بازوی
مردانگی ضربتی بر فرق مرحب زد که خود و سر او را شکافته بدندانهاش
رسید و افتاده جان داد و در خبر وارد است که چون امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که منم علی بن ابو طالب دانشمندی از ایشان گفت که مغلوب شدید
و رقم خواری بر شما کشیده شد و بر موسی علیه السلم این امر نازل شده بود
و از قتل مرحب ترس بسیار بر ایشان راه یافته رفتند بدرون حصار
و در آن محکم در بستند امیر المؤمنین علیه السلم علاجی فرمود تا خود را به پیش
در رسانیده و بقوت روحانی صمدانی آن در را از جای جنبانیده از پا
برکند و بر روی خندق انداخته جسر ساخت تا لشکریان گذشته بقلعه
ریختند و خاک مذلت بر فرق اهل قلعه بیختند و غنایم بسیار گرفته
بیرون آمدند و چون مردم تمام از خندق گذشتند و بجانب لشکرگاه
رسول الله رفتند امیر المؤمنین علیه السلم آن در را بدست راست خود
از روی خندق برداشت چند گز انداخت و آن در را بیست و پنج کس
می بستند و گویند که مسلمانان تا هفتاد کس نشدند نتوانستند آن در را
از جای خود بردارند مترجم گوید که حیدره یکی از نامهای شیر است
چنانکه اسد نیز یکی از نامهای اوست و تاء آن زایداست و اشتقاق از حدر است
بمعنی غلظت است از جهت غلظت گردن آنحضرت و یا حدر بمعنی حذاقت

و نیز گفته اند که مادرش اول او را حیدره نام
نهاده بود که بمعنی اسد است و بعضی گفته اند
که بجای حیدره بمعنی جمعه با حیدره بنا بود و ...
ولیکن چون با اسد ازاله التباس بود
با روایت. منه

وقوت در قتال است و بهر تقدیر نقل شده که چون امیر المؤمنین علیه السلم
متولد شد ابو طالب حاضر نبود مادر او علیه السلم او را حیدره نام نهاد و موافق
اسم پدر خود اسد چون ابو طالب حاضر شد اسم را تغییر داده علی نام کرد
ولیث نیز از نامهای شیر است و غابه نام بیشه و نیستان باشد در قاموس
گفته که قسوره بمعنی عزیز و شیر است مانند قسور و نصف شب یا
اول آن یا معظم آن و تیر اندازان از صیادان و از غلمان قوی جوان گویند و
اکثر این معانی درین مقام فی الجمله مناسبتی دارد ولیکن در اکثر روایات بجای
شدید القسوره کریه المنظره وارد شده و بعضی صبیح المنظر گفته اند و اول
ناخوش منظر
انسب است و در رجز اول نیز بعد از مصرع بطل مجرب وارد شده که اذا الحروب
و چون جنگها
اقبلت تلهب و بجای اکیلکم بالسیف کیل السندره وارد شده که اوفیکم
شعله افروز ... میدهم شما را
بالصاع کیل السندره و سندره درختی باشد که از چوب آن کمان و تیر سازند
بصاع کیل سندره
واحتمال دارد که مراد درین مقام کیله باشد که از آن چوب سازند و احتمال دارد
که مراد زنی باشد که کیله تمام داشته و از ابن اعرابی نقل شده که سندره
کیله فراخ ضخیم بزرگ است و بعضی گفته اند که بمعنی استعجال است و مراد
بنابر هر یک از این معانی ظاهر است **اصل** بدانکه حدیث بیست و چهار
مشتمل بود بر سه حدیث اول حدیث منزله دویم حدیث رأیت در جنگ
خیبر و این دو حدیث بر تفصیل تمام مذکور شد سیم حدیث مباهله است و آن

حدیث مشهوریست

حدیث مشهوریست که شیعه نقل نموده اند و سنیان نیز در کتابهای سیر و
تفاسیر و صحیحهای خود نقل نموده اند و انکار نکرده از کسی از ایشان و نیز غیر ایشان
از طوایف دیگر نور الدین بن الصباغ در کتاب فصول مهمه گفته که آیه مباهله
اینست ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون
بتحقیق مثل عیسی علیه السلم نزد خدا مانند مثل آدم است آفرید او را از خاک پس گفت برای او بشو پس شد
الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
حق از جانب پروردگار تو است پس مباش از شک کنندگان پس کسی که محاجه کند با تو در آن از بعد آنچه آمده با تو از
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
از علم پس بگو بیایید بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای ما
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و سبب
و نفسهای شما پس تضرع میکنیم پس میگردانیم لعنت خدا را بر قوم دروغگویان
نزول این آیه آن بود که چون طایفه نصارای نجران آمدند نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله داخل شدند بر او در مسجد حضرت پوشیده بودند
حله‌ها و انگشترهای طلا هر کس از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله میدید
ایشان را میگفت که ندیده ایم بیش از این طایفه مثل ایشان و در ایشان
سه نفر از اشراف ایشان بودند که همه کارهای ایشان بر ایشان برمیگردید
یکی از آنها عاقب بود و اسم او عبد المسیح و صاحب رأی و مشورت ایشان

بود وصادر نمیشد از ایشان امری بدون رأی او ودیگری سید نام او بود واو ملجأ
وپناه ومدبر کارها وصاحب رأی مجمع ایشان بود ودیگری ابوحارثه بن علقمه
بود واو رئیس وعالم وامام وصاحب مدارس ایشان بود واو مردی از عرب آن
قبیله بنی بکر بن وایل بود ونصرانی شده بود پس مردم روم وپادشاهان ایشان
او را تعظیم وتشریف کردانیدند برای او کنیسه‌ها وبنا کردند واو را صاحب اختیار کردانیدند
وبرای او خدمتکاران قرار دادند برای صلابت وایستادکی او در دین ایشان
واو میدانست پیغمبری رسول خدا را صلی الله علیه واله وشأن وصفت او را
بسبب آنچه دانسته بود از کتب متقدمه ولیکن حمل کرده بود او را بر استمرار
بر نصرانیت عزت وجاهی که داشت نزد نصاری پس تکلم نمودند رسول صلی الله
علیه واله با ابوحارثه بن علقمه وعاقب عبد المسیح وچیزها پرسیدند از ایشان و
ایشان پرسیدند از او پس رسول صلی الله علیه واله بعد از آنکه حرف زد با این دو
عالم ایشان خواند ایشان را بر اسلام پس گفتند که بتحقیق که ما مسلمانیم پس گفت
دروغ میکویید بتحقیق که منع میکند شما را از اسلام سه چیز عبادت
شما صلیب را وصلیب شکل چوبی باشد که باعتقاد ایشان عیسی را بر آن دار
کشیدند وخوردن شما شراب را وگفتار شما که برای خدا فرزند است پس گفتند
که آیا دیده فرزندی بی پدر پس کیست پدر عیسی پس فرو فرستاد خدای
تعالی ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب تا آخر آیه چنانکه

کذشت پس

کذشت پس چون تصریح شد در این آیه بمباهله طلبید رسول خدا
صلی الله علیه واله طایفه نجران را برای مباهله وخواند بر ایشان
آیه مذکوره را پس گفتند که مهلت ده ما را تا فکر کنیم در کار خود و
بیاییم تا صباح پس چون خلوت نمودند با یکدیگر گفتند عاقب صاحب
مشوره خود را که رأی تو چیست پس گفت قسم بخدا که هر اینه بتحقیق
که شما میدانید ای جماعت نصاری که محمد صلی الله علیه واله نبی مرسل است
وبتحقیق که آورده شما را در امر صاحب شما جدا کننده میان حق وباطل یعنی
سؤالی که در باب عیسی کردید جواب حق گفت که ظاهر شد بطلان
دعوای شما وقسم بخدا که ملاعنه ونفرین نکردند قومی هرگز با پیغمبری
مگر هلاک شدند تا آخر ایشان وحذر نمایید نهایت حذر نمودن از
اینکه آفت مستاصل شدن شما از جانب شما باشد واگر ابا میکنید
اسلام را بجهت الفت ودوستی دین خود پس صلح نمایید با این مرد
یعنی پیغمبر صلی الله علیه واله وبدهید باو جزیه پس برگشتند بجای
خود پس چون صبح شد آمدند بسوی رسول خدا صلی الله علیه واله
پس بیرون آمد رسول صلی الله علیه واله وبا خود داشت حسین را کرفته
بود دست حسن را وفاطمه در عقب او بود وعلی در عقب ایشان بود
وپیغمبر صلی الله علیه واله میگفت خدایا اینها اهل بیت منند

هرگاه من دعا کنم آمین گویید پس چون طایفه نجران دیدند این را و
شنیدند گفته او را گفت بزرگ ایشان که ای جماعت نصاری بتحقیق
که من میبینم رویهائی که اگر سوال کنند خدا را که ازاله نماید بحرمت
آنها کوهی را هر آینه ازاله کند از مباهله مکنید که هلاک میشوید و باقی
نمی ماند بر روی زمین هیچ نصرانی از شما تا روز قیامت پس قبول کنید
جزیه را پس قبول نمودند جزیه را و برگشتند پس گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله قسم بآنکسی که جان من بدست اوست که بتحقیق که عذاب نازل
شده بود بر اهل نجران و اگر ملاعنه میکردند هر آینه مسخ میشدند
بقرده و خنازیر و افروخته میشد بر ایشان در وادی ایشان آتش
و هر آینه مستاصل میکرد خدا نجران را و اهل آنرا حتی پرنده بر درخت و تمام
نمیشد سال بر نصاری تا آنکه هلاک میشدند پس ابن صباغ در کتاب
فصول بعد از نقل این حکایت و سبب نزول این آیه گفته است که گفت
جابر بن عبد الله انصاری که انفسنا و انفسکم محمد است رسول خدا صلی الله
علیه و آله و علی علیه السلم و ابناونا حسن و حسین اند علیهما السلام و
نساونا فاطمه است صلوات الله علیهم اجمعین و باین طریق روایت
نموده این حدیث را حاکم در کتاب مستدرک خود از علی بن عیسی و گفته است
که صحیح است بر شرط مسلم و روایت نموده ابو داود و طیالسی از شعبه

از شعبی بطریق

از شعبی بطریق مرسل و روایت شده است از ابن عباس و براء بن عازب
رضی الله عنهما مانند آنچه نقل شد تمام شد کلام صاحب فصول مهمه
مترجم گوید که اصل این حدیث را جمع کثیری از شیعه و سنی
نقل نموده اند اگرچه در بعضی از خصوصیات آن فی الجمله اختلافی
شده لیکن در اصل مقصد شیعه تفاوتی ندارد از آنجمله شیخ مفید ره
نقل نموده که حضرت امام رضا علیه السلم در نزد مامون الرشید باین
حدیث استدلال بر فضیلت اهل بیت نموده و در طرایف این حدیث را
از کتاب تفسیر شفاء الصدور تصنیف نقاش که یکی از علمای سنیان است
نقل کرده و خطیب در تاریخ بغداد در فضل او علیه السلم ذکر نموده و تصحیح
نموده که این فضیلتی بود مختص باهل بیت و امیر المومنین علیهم السلم
باینکه گردانید پیغمبر او را مانند نفس خود و مسلم در صحیح خود در دو
موضع این حدیث را ذکر کرده و حمیدی در جمع بین الصحیحین از مسند
سعد بن ابی وقاص و ثعلبی در تفسیر از مقاتل و کلبی نقل کرده و ابن
مردویه روایت نموده از از ابن عباس و حسن و شعبی و سدی
و ابن مغازلی روایت نموده از او از شعبی نقل کرده که او گفته که
ابناءنا حسن و حسین اند و نساءنا فاطمه است و انفسنا علی بن ابی
طالب است سیوطی در کتاب در منثور گفته که روایت نموده

این حدیث را حاکم صحیح شمرده و ابو نعیم در کتاب دلایل از جابر و از طریق کلبی از
ابی صالح از ابن عباس روایت نموده و در جامع الاصول از صحیح مسلم نقل نموده
و ابن ابی علان که یکی از پیشوایان طایفه معتزله است گفته است که این
حدیث دلالت میکند بر اینکه حسن و حسین در آن وقت مکلف بوده اند
زیرا که مباهله نمی باشد مگر با کسی که بحد بلوغ رسیده باشد و اکثر این مراتب
اگرچه در کلام مؤلف بتدریج مذکور خواهد شد ما مجموع را با هم در این مقام
ذکر نمودیم تا باعث زیادتی بصیرت شود و معلوم شود که نقل این حکایت
از جماعت مذکوره ثابت است و مؤلف متفرد بآن نیست **اصل**
حاصل آنکه از این حکایت ظاهر میشود فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام
و جلالت قدر و استحقاق او برای امامت در میان اصحاب و ظاهر میشود
معجزه پیغمبر صلی الله علیه و آله زیرا که نصاری دانستند که اگر مباهله
نمایند با او صلی الله علیه و آله عذاب نازل شود بر ایشان برای اینکه عارف
غلبه بر ایشان و بنبوت او و پس صلح کردند و داخل شدند در رضای او
و خدای تعالی ظاهر گردانید که علی علیه السلام نفس پیغمبر است تا ظاهر شود
نهایت فضل او و مساوات او با پیغمبر صلی الله علیه و آله در کمال او
معصوم بودن از گناهان و خدای تعالی گردانید او را و زوجه او را و
دو فرزند او را حجتی بر حقیت نبوت او و برهانی بر اثبات دین او و

تصریح نمود

تصریح نمود بر اینکه حسن و حسین پسران اویند و فاطمه از زنان اوست
و در این مباهله ایشان را خواسته و این فضیلتی باشد که هیچ یک از امت
با ایشان شریک نباشند و هیچ یک از صحابه با ایشان قرین و شبیه نبودند
علامه قدس سره در کتاب منهاج گفته که اتفاق دارند مردم بر اینکه مراد
بر نفس در این آیه علی علیه السلام است و اراده نکرده است خدای تعالی که
پیغمبر و علی صلی الله علیهما یک نفس اند زیرا که این محالست بلکه مراد آنست
که هر دو برابرند و کسی که برابر باشد با پیغمبر که افضل از همه مردم است
پس او نیز افضل از همه مردم باشد با اینکه قطع نظر از افضلیت نیز
از این آیه استدلال میتوان نمود بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که آیه
دلالت کند بر اینکه او برابر است با پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر ولی امت
بود پس او نیز ولی امت باشد تمام شد کلام علامه و این کلام بسیار خوب و متین و
محکم است و بعضی از سنیان مخذولین بر این دو دلیل اعتراض نموده اند و
ملخص اعتراض بر دلیل اول آنکه مساوات علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و
آله در جمیع جهات مراد نتواند بود زیرا که اجماع و اتفاق مسلمانان شده
بر اینکه پیغمبر افضل است از علی علیه السلام مگر بعضی از غالیان که گفته اند که
هر دو مساویند و چون نتوانند که مساوی باشند با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و
آله متفرد است بنبوت و رسالت و خصایص نبوت مانند آنکه نه زن بر او

حلال بود و نماز شب بر او واجب بود و امثال اینها پس مراد مساوات و
برابری در بعضی از چیزها باشد و معلوم نیست که افضلیت از صحابه و امت از
اینها باشد پس دلالت بر افضلیت علی علیه السلام بر صحابه و امت نمیکند و همچنین
اعتراض کرده بر دلیل دویم که از مساوات در بعضی از چیزها لازم نیاید مساوات
با او در اینکه ولی امت باشد چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و اله ولی امت بود
و این هر دو اعتراض باطل و ساقط است برای آنکه در علم اصول ثابت شده که هرگاه
چنین کلامی وارد شود که این دو باهم برابرند و در همه چیز برابر نتوانند بود پس آنچه
بدلیل ثابت شود که در آن برابر نیستند در این کلام مراد نباشد مانند نبوت
و آنچه مخصوص پیغمبر بوده و غیر اینها همه مراد باشد و دلیلی نیست که
دلالت کند بر اینکه ولایت امت و افضلیت از صحابه و امت غیر علی مخصوص
به پیغمبر است بلی افضلیت از علی و باقی صحابه و امت مخصوص به پیغمبر است
انشاء الله و تعالی خدای تعالی همه را براه راست هدایت نماید و قاضی عضد
ناصبی در کتاب مواقف گفته که این آیه دلالت نمیکند بر افضلیت علی
علیه السلام بر باقی صحابه زیراکه قبول نداریم که مراد از انفسنا علیست تنها
بلکه جمیع خویشان و خدمتکاران پیغمبر صلی الله علیه و اله که بجای نفس
اند داخل اند در آن دلالت میکند بر آن صیغه جمع یعنی انفسنا تمام شد
کلام قاضی و این محض جهالت یا تجاهل است زیراکه میان امت با اختلاف

مذاهب عقاید

مذاهب عقاید و طریقهای ایشان خلافی نیست در اینکه مراد به انفسنا
علی علیه السلام است تنها نه سایر خویشان گواهی میدهد بر این تتبع
کتابهای تفسیر و سیر و اخبار و صحیحهای ایشان مانند صحیح مسلم
و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و مستدرک حاکم و جمع میان شش کتاب صحاح ۶
عبدری و مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه و فصول مهمه
ابن صباغ مالکی و مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی و غیر اینها و تصریح
بآن شده در کتابهای تفاسیر مانند کشاف علامه محمود بن عمر زمخشری
معتزلی حنفی و تفسیر ابی بکر النقاش و تفسیر قاضی بیضاوی و در تقریب
علامه قالی مشهور بقطب شیرازی و تفسیر امام محمد بن خطیب رازی
و غیر اینها و در کتب سیر نیز ذکر شده مانند کتاب سیرت عبد الملک بن هشام
و غیر آن پس عجب است از این ناصبی خبیث که انکار نموده و این را خواسته
که بپوشاند از آنچه نمیتوان پوشید آفتاب را بکف و مشتبه میتوان
ساخت حق را به دروغ و محقق شریف چون باین بحث بموج او رسیده ساکت
شده و برین مقال واضح الاختلال الحثی و اعتراضی نکرده و این از عجبترست
از همه عجبها و سبب این غفلت رضای اوست بمذهب موروث خود
زیراکه رضای بامری مانع است از ادراک معایب آن و اگرچه در کمال
ظهور باشد و دوستی چیزی کر و کور میکند از شنیدن و دیدن معایب

ان ونراست کفته کسی که کفته که مردم همه زیرك وغافلند ولیکن چون
کار بدین رسد رسوا میشوند اکثر ایشان ودلیلی که صاحب مواقف کفته
که انفسنا یعنی نفسهای ما لفظ جمع است وعلی علیه السلام تنها مراد نتواند
بود زیرا که لفظ جمع بر یك کس اطلاق نشود واین دلیل باطل است وسست تر
از خانه عنکبوت بدو وجه **وجه اول** انکه اطلاق صیغه جمع بر یك
کس شایع ومتعارفست ومحل انکار وتردد نیست خصوصا وقتی که تعظیم
مقصود باشد بلکه سید اجل ذو المجد بن علم الهدی سید مرتضی رح
در کتاب شافی تجویز نموده که اطلاق لفظ جمع بر واحد حقیقت عرفی باشد
یعنی در میان مردم خلاف متعارف نیست که احتیاج بقرینه داشته باشد
اکرچه در اصل لغت در قدیم متعارف اطلاق ان بر جماعت بوده ودر حدیث (بیان)
شانزدهم نیز این مطلب مذکور شد وجمعی از پیشوایان علم اصول وعربیت
وتفسیر کفته اند که مراد بر الناس در قول خدای تعالی الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم نعیم بن مسعود است وبر حال واجب است حمل هود
نمودن بر معنی مجازی هر کاه حقیقت متعذر باشد ودر انفسنا معنی حقیقی
متعذر است برای انکه اخبار شیعه وسنی صریح است که مراد علی علیه السلام است
وجه دویم انکه جایز است که مراد بانفسنا پیغمبر وعلی علیهما السلام
باشد چنانکه دلالت میکند بران خبر جابر که پیشتر کذشت وان نقل شده

از

از صحیح مسلم ومستدرك حاکم وفصول ابن صباغ وغیرها ودرین هنکام
حقیقت خواهد بود بنا بر قول انکه کویند اقل جمع دو است وان مذهب مالك
وجماعتی وعمر وزید بن ثابت است اکر کسی اعتراض کند که بنابرین معنی لازم اید
که پیغمبر صلی الله علیه واله خود را بخواند بمباهله واین صحیح نیست
جواب کوییم که شاید که مراد بخواندن خواندن قلبی وتحریص نفسی باشد
چه یعنی نشاط داشتن بر مباهله وجمع همت بدان پس اکر کسی اعتراض کند که
لازم اید استعمال نمودن لفظ در معنی حقیقت ومجاز یعنی خواندن علی
علیه السلام که حقیقت است وخواندن خود یعنی رغبت بان که مجاز است
واین جایز نیست نزد محققین علم اصول جواب کوییم که جایز است که این
از قبیل عموم مجاز باشد یعنی از ندع که بمعنی خواندن است معنی دیکر اراده
کنیم که شامل خواندن وطلبیدن حقیقی ورغبت نمودن باشد لیکن تحقیق
جواب اول است واین مطابق اکثر اخبار وکلام مفسرین ودر جواب دویم
تکلف است ومنافات دارد با اخبار مستفیضه وتصریحات مفسرین
ثعلبی در تفسیر خود کفته که ابناءنا حسن وحسین اند ونساءنا
فاطمه است وانفسنا علی بن ابو طالب است علیهم السلام وبمثل این تصریح
نموده است غیر ثعلبی نیز **این تذکره ایست که موجب بصیرت درین مطلب بود**
علامه زمخشری که یکی از پیشوایان طایفه معتزله است واهل تاریخ

کفته اند که او مدت بیست سال مجاور مکه معظمه بود تا اینکه او را جار الله
یعنی همسایه خدا لقب دادند و از بزرکان سنیان است و کتاب بسیاری
تصنیف نموده در کتاب کشاف در تفسیر این آیه کفته که عرب آن کویند که بهلة
خدا بر دروغ کو باد از ما و از شما و بهلة بضم با و فتح آن بمعنی لعنت است
و بهله الله یعنی لعنت کند او را خدا و دور کرداند او را از رحمت خود و
ماخوذ است از کفتن تو که بهلته یعنی اهمال نمودی او شتر بهیت با هل یعنی نر بسته اند
او را و اصل ابتهال در لغت این معنی است اما استعمال نمایند در هر دعایی که در آن
سعی نمایند و اکرچه نبوده باشد لعنت نباشد و روایت شده که چون
نبی صلی الله علیه و اله خواند اهل نجران را بسوی مباهله کفتند که مهلت ده
تا بر کردیم و فکری کنیم پس چون با خود خلوت کردند کفتند بر عاقب که
صاحب رای ایشان بود که ای عبد المسیح چکا نر می بینی این کار را کفت
که والله ای جماعت نصاری که محمد صلی الله علیه و اله پیغمبریست مرسل
و بتحقیق که آورده برای شما آنچه بان حق ظاهر شده در صاحب شما یعنی عیسی
که ظاهر شد که آفریدن او مثل آفریدن حضرت آدم بوده و مباهله نکردند
هیچ قومی پیغمبری را هرکز پس زنده نماند بزرکان ایشان و ثابت نماند
کوچک ایشان و اکر بکنید این کار را هر آینه هلاک شوید پس اکر متابعت
او را ابا میکنید و البته الفت دین خود می باشید و اقامت و ایستادگی
بر

میکنید بر مذهبی که برآنید پس صلح نمایید با این مرد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله
و بر کردید به بلاد خود پس آمدند بر نزد پیغمبر صلی الله علیه و اله و پیغمبر صبح
امده بر کرفته بود حسین را و کرفته بود دست حسن را و فاطمه راه میرفت
در عقب او و علی راه میرفت در عقب هر دو و پیغمبر صلی الله علیه و اله می کفت
که هرکاه من دعا کنم شما آمین بکویید پس اسقف اهل نجران کفت که ای جماعت
نصاری بتحقیق که من می بینم رویهایی که اکر خواهند از خدا که زایل کند
بانها کوهی را از مکان خود هر آینه ازاله کند انرا بانها پس مباهله مکنید که
هلاک میشوید و باقی نمیماند بر روی زمین هیچ نصرانی تا روز قیامت پس
کفتند ای ابا القاسم رای ما اینست که مباهله نکنیم با تو و اینکه واکذاریم ترا
بر دین تو و ثابت باشیم ما بر دین ما پس پیغمبر صلی الله علیه و اله کفت هرکاه
ابا دارید از مباهله پس مسلمان شوید بوده باشد برای شما آنچه برای مسلمانانست
و بر شما باشد آنچه بر مسلمانانست پس ابا نمودند پس کفت پیغمبر صلی الله
علیه و اله که دست از تو بر نمیدارم پس کفتند که ما طاقت جنک عرب
نداریم و لیکن صلح میکنیم با تو بر اینکه جنک نکنی با ما و نترسانی ما را و رد
نکنی ما را از دین ما و ادا کنیم بسوی تو دو هزار حله هزار از ان در ماه صفر
و هزار از ان در ماه رجب و سی زره قدیم از اهن پس صلح نمود ایشانرا
بر این و کفت قسم بانکسی که جان من بدست اوست که هلاک او بخته بود

بر اهل نجران واکر ملاعنه میکردند هر اینه مسخ میشدند بمیمون و خوک
و آتش میکرفت این وادی بر ایشان و مستاصل میساخت خدای تعالی
نجرانرا و اهل آنرا حتی مرغ بر سر درختها و تمام نمیشد بر ایشان سال تا اینکه همه
ایشان هلاک میشدند و روایت شده از عایشه که نبی صلی الله علیه و
آله بیرون آمد و بر او بود کلیمی از موی سیاه پس آمد حسن علیه السلم پس داخل
نمود او را در آن پس آمد حسین علیه السلم پس داخل نمود او را پس فاطمه علیها
السلام پس علی علیه السلم پس گفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ
الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا جز این نیست که اراده کرده خدا که ببرد از شما
پلیدی را ای اهل بیت و پاکیزه سازد شما را پاکیزه ساختنی پس اگر کوئی سؤال
نمائی که نبی صلی الله علیه و آله طلب نمود ایشانرا بر مباهله برای اینکه ظاهر شود
و دلالت نماید که او و خصم او که اهل نجرانند کدام یک از ایشان کاذب بودند
پس برای چه منضم ساخت پسران و زنانرا جواب کوئیم که این روشن‌تر تاکیدش
بیشتر است در دلالت بر اعتماد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حال خود و
پارچهای یقین در راستی خود از جهت آنکه جرأت بر اینکه عزیزان و جکر و دوستترین
مردم خود را در معرض این کار در آورد و اقتصار ننمود بر نفس خود و نیز تا کید
نماید اعتماد او بر کذب خصم او و هلاکت او با دوستان و عزیزان او هلاک
که مستاصل شوند اگر تمام میشد مباهله و مخصوص ساخت پسران و زنانرا

برای اینکه ایشان عزیزترین اهل و چسبنده‌ترین ایشانند بدل و بسا باشد
که فدای ایشان کند نفس خود را و جنگ کند برای ایشان تا کشته شود
و از این جهت میبردند ایشانرا با خود در جنگها برای اینکه مانع ایشان شود
از گریختن و محافظت نمایند کسانی را که منع نمایند از ایشان بروحهای خود یعنی
برای ایشان خود را بکشتن دهند حماة الحقایق و مقدم داشت ایشانرا
در ذکر بر انفس یعنی خدای تعالی در این آیه بر پسران و زنان که مراد حسنین و
فاطمه است علیهم السلم پیش از انفسنا که مراد علیست ذکر نمود برای
تنبیه نمودن بر لطف مرتبه و قرب منزله ایشان و برای اینکه اعلام
نماید بآنکه ایشان مقدم بر انفس و در این دلالتیست که اقوای از آن نیست
بر فضیلت اصحاب کسا علیهم السلم و در این برهانیست واضح بر صحت نبوت
نبی صلی الله علیه و آله زیرا که روایت نکرده هیچ یک از موافق و مخالف
که نصاری قبول کردند مباهله را تمام شد کلام صاحب کشاف پس نظر کن
در این کلام بچشم تأمل و انصاف تا بدانی از آن راه راست را و قسم بعمر خود
که نیکو گفته آنچه گفته و لیکن وجهی که برای داخل نمودن اصحاب کسا در مباهله گفته
خالی از تقصیری نیست زیرا که سببی که او برای داخل نمودن ایشان ذکر کرده در
زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و باقی دختران و خویشان و عم او نیز جاری
میشود با آنکه او ایشانرا داخل نمیداند بلکه مباهله را مخصوص اصحاب کسا

میداند وشاید که مراد صاحب کشاف آن باشد که عزیزترین مردم نزد پیغمبر
صلی الله علیه واله ودوست‌تر ایشان بسوی او ایشانند ازین جهت مباهله
نمود با ایشان بخلاف زنان که ایشان باین مرتبه ومحلی باین زیور نبودند بجهت
قصور ایشان بحسب صورت ومعنی ازین مقام بلند وهمچنین باقی خویشان او
زیرا که بمجرد قرب صوری هرگاه قرب معنوی واتصال روحانی با آن نباشد
نفعی مترتب نمیشود چنانکه ما ذکر نمودیم در ذیل حدیث چهارم وبهتر آنست
که گفته شود که سبب اختصاص آل عبا بمباهله بجهت آن بود که ایشان
شریک پیغمبر بودند در عصمت وولایت واستجابت دعا وبجهت بلند
گردانیدن شان ایشان ودلالت بر جلالت قدر وسمو مکان وقرب ایشان
نزد حضرت سبحانی وساحت صمدانی وتصریح بر مشارکت ایشان
با پیغمبر صلی الله علیه واله در استحقاق بر این اطاعت کلیه وریاست عامه
وسیاست دینیه ودنیویه وابوبکر نقاش در کتاب تفسیر شفاء الصدور
در تفسیر آیه مباهله گفته که وارد شده است اخبار باینکه رسول خدا
صلی الله علیه واله گرفت دست حسن را وبرداشت حسین را بر سینه
خود بر دست دیگر وعلی علیه السلام همراه او بود وفاطمه در عقب ایشان
میرفت پس حاصل شد این فضیلت برای حسن وحسین در میان پسران
اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه واله وپسران امت او وحاصل شد

این فضیلت برای فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه واله در میان
دختران نبی ودختران اهل بیت او ودختران امت او وحاصل شد این
فضیلت برای امیر المؤمنین علی علیه السلام در میان خویشان رسول خدا
صلی الله علیه واله واز میان اهل بیت او وامت او وباینکه گردانید او را
رسول خدا صلی الله علیه واله مانند نفس خود که وانفسنا وانفسکم جریر
از اعمش روایت کرده که مباهله در شب بیست ویکم ذی حجه بود وتزویج
فاطمه علیها السلام در بیست وپنجم از ذی حجه بود وروز غدیر خم در
هیجدهم ذی حجه بود تمام شد کلام جریر مترجم گوید که امام فخر
رازی نیز بنحوی که از زمخشری نقل شد گفته تا ویطهرکم تطهیرا وپس گفته
وبدانکه این روایت گویا که متفق علیه است میان اهل تفسیر واهل حدیث
ودلالت میکند براینکه حسنین پسران رسول خدا اند بعد از آن باندک فاصله
گفته که این روایت دلالت میکند بر صحت نبوت نبی صلی الله علیه واله
از دو جهت وجه اول آنکه ترسانید اهل نجران را از نفرین وآمدن عذاب بکثرت تاکید
که اعتماد بر صدق خود داشته باشد واگر نه ساعی در اظهار کذب خود
بوده وجه دویم آنکه اگر ایشان ندانسته بودند نبوت او را از توریه و
انجیل ابا وامتناع نمیکردند از مباهله اگر کسی گوید که شاید در مرتبه
شک بوده اند جواب گوئیم که ایشان جانها واهالی خود را فدا میکردند

وابن منافات دارد با شک وایضا نقل شده که ایشان اعتراف به نبوت او نمودند
ودر تفسیر نیشابوری نیز نزدیک باین نقل واعتراف بفضل اصحاب کسا نموده ودر تفسیر
قاضی بعد از تفسیر ایه ونقل خبر مباهله گفته که این دلیل است بر نبوت او وفضل
اهل بیت که با او بودند وملخص انچه سید ابن طاوس در کتاب اقبال الاعمال در کیفیت
نقل نموده اینکه رسیده است بما روایات صریحه وسندهای صحیحه از ابی المفضل
محمد بن عبد المطلب شیبانی رحمه الله از کتاب المباهله واز اصل کتاب حسن بن اسمعیل بن
اشناس از کتاب عمل ذی الحجة بطریقهای واضح گفت که چون فتح نمود نبی صلی الله
علیه واله مکه را وعرب مطیع ومنقاد او شدند وفرستاد رسولان وداعیان
خود را بسوی طوایف وامم ومکتوب بکسری وقیصر نوشت ودعوت نمود
ایشان را باسلام واقرار بجزیه وذلت واگر نه مهیای جنگ باشند در این هنگام
دلهای نصارای نجران وخلطای ایشان وبنی عبد المدان وبنی الحرث وغیر انها
پر شد از خوف ورعب از پیغمبر صلی الله علیه واله ورسید بایشان رسولان
پیغمبر صلی الله علیه واله وخواندند ایشان را بسوی اسلام یا جزیه یا جنگ پس
ترسیدند وجمعیت نمودند برای مشوره وبطول انجامید مشورت ایشان وعظیم
گشت اجتماع ایشان برای ان تا اینکه عزم شد رای ایشان براینکه جمعی
بفرستند بسوی مدینه که تحقیق نمایند پس سید وعاقب تهیه سفر نمودند
وموافقت نمودند با او چهارده سوار از نصارای نجران از اکابر وفضلا وعلما

ایشان هفتاد نفر

ایشان وهفتاد نفر از اشراف بنی الحرث بن کعب وسادات ایشان پس چون نزدیک
شدند بمدینه سید وعاقب خواستند که مباهات کنند بر مسلمانان و
اهل مدینه با اصحاب خود وخود را بنمایند بایشان پس داخل شدند در مدینه
بر اسبان سوار با نیزهها وایشان اجمل عرب بودند در صورت وجسامت تا اینکه
با پیغمبر صلی الله علیه واله ملاقات نمودند وسؤالها نمودند وجواب گفت
ایشان را خصوصا در عیسی ومثل او ونازل شد این مثل عیسی کمثل ادم تا اینکه
گفتند که بیایید تا ملاعنه کنیم که کدام یک از ما بر حقیم پس بگردانیم لعنت خدا را
بر دروغگویان پس ایه مباهله نازل شد پس صباح وعده شد که مباهله نمایند
پس سید وعاقب واصحاب ایشان برخاستند وچون دور شدند از پیغمبر صلی الله
علیه واله با اصحاب خود گفتند که نظر کنید صباح که با که مباهله میکند
باشما آیا با تمام اصحاب خود یا با سرکردههای لشکر خود یا با اهل تخشع وتمکن و
برگزیدههای در دین واینان اندکی باشند در عدد پس اگر بیاید با کثرت وجماعت
شدت از اصحاب خود پس امده باشد برای مباهات بطریق پادشاهان پس ظفر برای
شماست نه او واگر بیاید با چند نفر قلیل از اهل خشوع پس ایشان اصل انبیا
وبرگزیدهها ایشان وموضع مباهله ایشانند پس بپرهیزید از مباهله با او پس امر
نمود رسول خدا صلی الله علیه واله که جاروب کردیم میان دو درخت را وگذاشت
تا صباح شد پس امر نمود تا گلیمی سیاه تنک را بر ان دو درخت پهن کردند پس

بیرون امد کرفته بود دست علی را و حسن و حسین پیش او و فاطمه از پس همه
میرفتند پس امد با ایشان تا رسید باین دو درخت پس ایستاد میان ان دو درخت
در زیر کلیم بهمان هیئتی که از خانه بیرون امده بود تا اینکه سید و عاقب ان
پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیدند که با که مباهله میکنی با ما کفت با بهترین
اهل زمین و کرامی ترین ایشان نزد خدا که اینها اند تا اینکه کفت و امر کرده شده ام
که با اینها مباهله کنم با شما پس زرد شد رنک سید و عاقب پس روی کردند با اهل
نجران جوانی که از خوبان ایشان بود و کفت وای بر شما مباهله مکنید و
بخاطر اورید انچه در جامعه است از صفت این پیغمبر پس قسم بخدا که شما
میدانید که او راست میکوید تا اینکه کفت و بتحقیق که میدانند هر صاحب
ادبی از وارثان کتابها با شما یعنی سید و عاقب که این ان رسولیست که بشارت
داده اند باو پیغمبران سید و عاقب کفتند که چیست کفت که نظر کنید
بافتاب که چکونه متغیر شده و درختان سر بزیر انداخته و مرغان روی
بر زمین بالها بر ان انداخته و کداخته شده انچه در چینه دان ایشان است
و نظر کنید بسوی لرزیدن کوهها و دود سیاه و پارههای ابر و ما در تابستان
و کرمی هواییم تمام شد مختصری از انچه ابن طاوس نقل نموده و این رساله
کنجایش نقل تمام ان ندارد و شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان این حکایت را
تفصیل نقل نموده قدری از ان را که درین مقام ضرور است نقل میکنیم کفت

اسقف اهل

اسقف با اهل نجران که نظر کنید بر محمد صلی الله علیه و اله در صباح پس اکر
بیاید با اولاد و اهل خود پس حذر کنید از مباهله کردن با او و اکر بیاید با اصحاب
خود پس مباهله کنید با او که او بر حق نیست تا اینجا که پس چون بیامد پیغمبر صلی الله
علیه و اله که امد با جمعی که با او بودند پس پرسید که کیستند ایشان کفته شد
که این فلانست و این فلان تا همه را کفتند پس پیش امد رسول خدا صلی الله
علیه و اله پس نشست بر دو زانوی خود پس کفت ابو حارثه اسقف که نشست
چنانکه انبیا می نشستند برای مباهله پس برکشت اسقف و مباهله نکرد
پس کفت باو سید که نزدیک شو و مباهله کن کفت نه بتحقیق که من می بینم مرد را
صاحب جرات بر مباهله پس میترسم که راستکو باشد تا اخر حکایت و
روایت شده که اسقف کفت بایشان که بتحقیق که من می بینم رویهائی که اکر
سوال کنند خدا را که زایل کند کوهی را از جای خود هر اینه زایل کند پس صاحب
مجمع کفته که تعالوا یعنی بیایید بسوی حجتی دیکر که فرق کند میان راستکوی
و دروغکوی و اجماع نموده اند مفسرین بر اینکه مراد با بنائنا حسن و حسین است
و انفسکم یعنی هر که را خواهید از مردان خود ثم نبتهل یعنی تضرع کنیم در دعا
و بعضی کفته اند یعنی لعنت کنیم پس بکوئیم لعنت خدا بر دروغکوی تمام شد
مختصر کلام صاحب مجمع البیان **فایدهٔ جلیلهٔ** این اخبار مذکوره صریح
و ناطق اند باینکه مراد بر پسران در ایه کریمه حسن و حسین است علیهما السلم

ودلالت قطعی میکند بر اینکه ایشان پسران رسول خدا اند و اخبار مؤید این مطلب
بسیار است از انجمله قول پیغمبر است صلی الله علیه و اله در حدیثی که مشهور است
که گفت که این پسر من یعنی حسین علیه السلام امام است پسر امام برادر امام و از
انجمله قول پیغمبر است صلی الله علیه و اله در حق حسین و حسن علیهما السلام که
این دو پسر من امامند بایستند یا بنشینند یعنی خواه ظاهرا خلیفه باشند یا نباشند
و از انجمله قول خدای تعالی است که و از ذریته او یعنی ابرهیم داود و سلیمن است و
شمرده پیغمبر انرا تا عیسی و الیاس و معلوم است که نسبت عیسی با براهیم از طرف
مادر است و از انجمله روایت نموده حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابدی که
از علمای سنیانست بالا برده حدیث را بسوی سفیان بن الحرث ثقفی گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و اله که روی کرد بر مردم یک مرتبه و روی کرد بر
حسن علیه السلام مرتبه دیگر پس میگفت که بتحقیق که این پسر من سید است و شاید
که خدای تعالی اصلاح کند باو میان دو طایفه عظیم از مسلمانان روایت نموده این
حدیث را ابن صباغ مالکی در کتاب فصول مهمه و از انجمله روایت نموده نسائی
بسند خود از عبد الله بن شداد از پدر خود گفت بیرون امد بر ما رسول خدا صلی الله
علیه و اله برای نماز خفتن بر داشته بود حسن را بر دوش پس پیش ایستاد برای نماز
پس گذاشت بر زمین حسن را پس تکبیر گفت پس نماز گذارد پس سجده کرد در میان نماز
پس طول داد سجده را گفت پس برداشتم سر خود را پس طفل یعنی امام حسن علیه السلام بر پشت

رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و او در سجده بود پس برگشتم بسوی سجود
خود پس چون بجای اورد رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز خود را
گفتند مردم که ای رسول خدا کردی میان نماز خود سجده را پس طول
دادی انرا تا اینکه گمان کردیم که حادث شده امری و وحی امده بسوی تو
گفت هیچ یک از اینها نبود ولیکن پسر من سوار شده بود مرا پس ناخوش
داشتم که تعجیل کنم او را تا اینکه فرود امد و از انجمله قول پیغمبر است صلی الله
علیه و اله که لا تزرموا ابنی یعنی قطع مکنید بول پسر مرا یعنی حسن علیه
السلام در وقتی که بول کرد در کنار او روایت نموده این را ابن اثیر در کتاب
نهایه و از اصحاب ما شهید ثانی در کتاب شرح لمعه نقل نموده و از انجمله روایت
نموده امام طبرسی در کتاب احتجاج از ابو هانی بن محمد عبدی گفت حدیث
کرد مرا ابو محمد و بالا برده حدیث را بسوی موسی بن جعفر علیهما السلام
در حدیث طولانی که مشتمل است بر سؤالات هرون الرشید خلیفه
عباسی از امام موسی علیه السلام و جوابهای او علیه السلام از ان سؤالها تا اینکه گفت
که گفت بمن یعنی پرسید که چرا تجویز مینمایید شما برای عامه مردم و خواص
ایشان که نسبت بدهند شما را بسوی رسول خدا صلی الله علیه و اله و
بگویند که ای پسران رسول خدا صلی الله علیه و اله و شما پسران علی اید و هر
مردی نسبت داده میشود بسوی پدر او و فاطمه علیها السلام ظرفی بود و

نبی جد شما است از جانب مادر شما پس جواب گفتم که ای امیر المؤمنین اگر
نبی صلی الله علیه واله زنده شود وخواستکاری کند دختر ترا یا قبول می کنی
ازاو گفت سبحان الله چون قبول نمیکنم ازاو بلکه فخر میکنم بر عرب و عجم وقریش
پس گفتم باو ولیکن او صلی الله علیه واله خواستکاری نمیکند بسوی من
وتزویج نمیکنم باو گفت چرا گفتم برای انکه او زاییده است مرا و نزاییده است
ترا پس گفت نیکو گفتی ای موسی پس گفت چکانه گفتید که ما ورثه پیغمبریم
وپیغمبر عقبی نداشت وعقب پسر است نه دختر و شما فرزند دختر هستید و
نمی باشد برای دختر عقب پس گفتم که سوال میکنم ترا بحق خویشی و قبر و کسی که
در انست که معذور داری مرا ازاین مسئله پس گفت که البته باید که خبر دهی
مرا بحجت شما در این ای اولاد علی و تو ای موسی بزرگ ایشانی و امام زمان ایشانی
چنین رسانیده اند بمن ومعذور نمیدارم ترا در انچه سوال میکنم ترا
تا اینکه بیاری مرا بحجتی از کتاب خدا و شما دعوا میکنید ای جماعت اولاد
علی که نمی افتد از شما از کتاب چیزی نیست الف و نه واوی مگر نزد شما است
تاویل ان و حجت خود میدانید قول خدای عز وجل را که ما فرطنا فی
الکتاب من شیء و مستغنی گشته اید از رای علما و قیاس ایشان
پس گفتم رخصت میدهی مرا در جواب پس گفت بگو هرچه کفتم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
پناه میبرم بخدا از شیطان رانده شده بنام خدای بخشاینده رحم کننده

ومن ذریته داود وسلیمن وایوب ویوسف وموسی و
واز ذریت او داود وسلیمن وایوب ویوسف وموسی و
هرون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی وعیسی
هرون و همچنان جزا میدهیم نیکوکاران را وزکریا ویحیی وعیسی
پس کیست پدر عیسی ای امیر المؤمنین پس گفت نیست برای عیسی پدری
پس گفتم که جز این نیست که ملحق ساختیم ما عیسی را بذریتهای
پیغمبران از راه مریم علیها السلم و همچنین ملحق میشویم ما بذریتهای پیغمبر
از جانب مادر ما فاطمه علیها السلام و زیاد کنم ترا ای امیر المؤمنین حجتی
گفت بیاور انرا گفتم قول خدای عز وجل فمن حاجک فیه من
بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
بعد از انچه امد ترا از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
وزنان ما را و زنان شما و نفسهای ما را و نفسهای شما را پس نفرین کنیم پس بگردانیم
لعنت الله علی الکاذبین — پس دعوا نکرد کسی که داخل نموده
لعنت خدا بر دروغ گویان — باشد نبی صلی الله علیه واله در کسا
مگر علی بن ابو طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام پس پسران ما حسن
حسین است و زنان ما فاطمه است و نفسهای ما علی بن ابی طالب است

پس کسی که حجت کند ترا در ان

تا آخر حدیث و این حدیث صریح است در اینکه ائمه پسران رسول خدا‌اند
صلی الله علیه و آله و همچنان همه ائمه علیهم السلام و از انجمله روایت نموده
شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله بسند صحیح از محمد بن مسلم از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت که اگر حرام نبودی بر مردم زنان
نبی صلی الله علیه و آله بجهت قول خدای تعالی مَا کَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا
رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا نیست جایز شما را اینکه آزار کنید
رسول خدا را و نیز اینکه نکاح کنید زنان او را از بعد او هرگز
حرام بودندی بر حسن و حسین علیهما السلام بجهت قول خدای تعالی
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ و نکاح مکنید آنچه نکاح کرده باشند پدران شما از زنان این حدیث دلالت میکند بر اینکه
پیغمبر صلی الله علیه و آله پدر
ایشان بوده حقیقةً پس ایشان پسران او باشند حقیقةً و این ظاهر است
و از انجمله روایت نموده احمد بن حنبل در کتاب مسند خود بسند خود بسوی
مستظل گفت عمر بن الخطاب خواستگاری نمود از علی علیه السلام ام کلثوم را
پس عذر گفت بکوچکی او پس گفت که مرا اراده ندارم نزدیکی او را و لیکن
شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله که میگفت که حسبی و نسبی بریده
میشود بغیر حسب و نسب من و هر قومی پس بتحقیق که خویشی ایشان بر پدر ایشانست
بغیر اولاد فاطمه علیها السلام پس بتحقیق که من پدر ایشان و خویش ایشانم و

یعنی باقی ائمه علیهم السلام نیز دخترزاده آنحضرت‌اند صلی الله علیه و آله منه

یعنی حسب و نسب ما و اعقاب ... نسبی که ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... منه

تحقیق نموده ایم ما این مسئله را در رساله جدا و بعضی از اصحاب ما با اینکه
پسر دختر را پسر حقیقی میدانند او را مستحق خمس نمیدانند و ظاهر کلام شیخ
شهید دلالت بر این دارد در کتاب لمعه زیرا که در کتاب مذکور گفته که معتبر است
منسوب بودن بهاشم از جانب پدر در استحقاق خمس و در کتاب وقف گفته
که هرگاه کسی وقف نماید بر اولاد خود شریک خواهند بود اولاد پسران و اولاد
دختران و معلوم است که این بنا بر آنست که پسر دختر پسر است حقیقةً و
تصریح باین نموده شهید ثانی در کتاب شرح لمعه و کسی که اراده داشته باشد
اطلاع بر تحقیق این مسئله و احاطه بر اقوال علما درین باب رجوع نماید
برساله ما که مذکور شد مترجم گوید در کتاب کشاف گفته که ولد
شامل ولد و ولد ولد باشد و پسر و دختر هر دو ولد باشند و در قاموس گفته
که ابن ولد است و ذریه اولاد اند پس معلوم شد که ائمه علیهم السلام اولاد و
ذریه و ابنا رسول خدا‌اند و ایضاً علمای علم طب اتفاق دارند بر اینکه
فرزند از نطفه مرد و زن هر دو مخلوق میشود پس دخترزاده نیز از ماده جد
باشد پس منسوب باو باشد پس اگر ثابت شود که ولد ولد را ابن گویند
پس حقیقةً ابن جد باشد و الا مجازاً و علاقه مصحح تجوز نیز متحقق باشد و
بنا بر این همه سادات ابن رسول الله توان گفت اصل حجة الاسلام
شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل نموده که ابن علان که یکی از

پیشوایان معتزله است گفته که چون مراد از ابناءنا در آیه مباهله حسن و
حسین است پس دلالت میکند بر اینکه ایشان در انوقت مکلف بوده اند
زیرا که مباهله جایز نیست مگر با کسانی که بالغ باشند و ظاهر این کلام
چنانچه شیخ طبرسی فهمیده در نهایت غرابت است زیرا که اهل تواریخ
و سیر متفق اند بر اینکه ایشان دران وقت بسن بلوغ نرسیده بودند و
تصریح نموده اند باین جماعتی از اصولیین از انجمله است امام رازی در
محصول و نور الدین بن صباغ در کتاب فصول مهمه گفته که حسن علیه السلام
متولد شد در شب نصف ماه رمضان در سال سیم هجرت و در موضعی
دیگر گفته که او در وقت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت ساله
بود و گفته است که حسین علیه السلام زاییده شد در سیوم گذشته
از شعبان المکرم سال چهارم از هجرت و او در وقت وفات رسول خدا
صلی الله علیه و آله شش سال و چند ماه داشت و معتمد اهل اسلام
محمد بن یعقوب کلینی گفته که متولد شد حسن بن علی علیهما السلام
در ماه رمضان در سال جنگ بدر در سال دویم از هجرت و روایتی وارد
شده که متولد شد در سال سیم هجرت تمام شد کلام کلینی و گفته که
متولد شد حسین علیه السلام در سال سیم از هجرت و هر حال گفتن که ایشان
در وقت مباهله بلکه در وقت فوت نبی بسن بلوغ رسیده بودند

و بعضی گفته اند که تفاوت میان
تولد حسن و حسین علیهما السلام بقدر
مدت حمل بوده منه

و دلالت کند

و دلالت کند بر کمال نادانی و جهالت بعلم تواریخ و سیر و گفتن ابن علان که
مباهله جایز نیست مگر با بلوغ دعوائی بود بی دلیل بلکه دلیل قایم است بر خلاف
ان شیخ طبرسی رحمه الله گفته که کوچکی سن و نقصان او از حد بلوغ منافات ندارد
با کمال عقل و گردانیده شده است رسیده بسن بلوغ حتی برای تعلق احکام شرعیه
و سن حسنین علیهما السلام در وقت مباهله سنی بود که ممتنع نبود که عقل
ایشان کامل باشد با اینکه جایز است نزد ما که خدای تعالی بر خلاف عادت مخصوص
سازد ائمه ما را بچیزی که شریک نباشند ایشان را غیر ایشان دران پس اگر صحیح
باشد که کمال عقل درین سن متعارف و معتاد نیست جایز است که خدای تعالی
عقل ایشان را کامل گردانیده باشد بجهت اظهار امتیاز ایشان از سایر مردم و بیان
کمال قرب و اختصاص ایشان بخدای تعالی و موید این مطلب است قول پیغمبر صلی الله
علیه و آله که پسران من این دو تا امامند ایستاده باشند یا نشینند تمام شد کلام
طبرسی قده در ذیل حدیث هفدهم در بحث اسلام امیر المؤمنین علیه السلام چیزی چند مذکور شد
که نافع است درین مطلب مترجم گوید که تحقیق این مقام انست که جواب انچه
ابن علان گفته که مباهله با غیر بالغ نمیباشد بدو وجه میتوان گفت وجه اول
انکه این دعوی صحیح است هر گاه غیر بالغ مکلف نباشد زیرا که کرده و گفته او مناط
مؤاخذه نشود و در پیغمبران و ائمه علیهم السلام تکلیف موقوف بسن بلوغ نیست چه
ایشان در ذات و صفات و خلقت و کمال مانند سایر مردم نیستند وجه دویم

انکه کسی که خود مستقلاً مباهله کند باید که بالغ باشد بنا بر انچه مذکور شد ودر بین
واقعه حسنین علیهما السلام برای مباهله نیامدند بلکه پیغمبر صلی الله علیه واله
برای مباهله امد وایشانرا برای شرکت در دعا اورد تا اینکه دعا زودتر مستجاب شود
ودر تاثیر دعا بلوغ شرط نیست واز برای مبالغه در اظهار یقین خود بمرتبه که
راضی شده که اگر دروغ گوید خود وخواص او که عزیزتر از ایشان نزد او کسی نیست
همه ایشان در معرض لعنت وهلاکت در ایند ونبتهل اگرچه بلفظ متکلم
مع الغیر است ممکن است که بجهت تغلیب باشد زیرا که انچه پیغمبر صلی الله
علیه واله کند چون صاحب اختیار همه است گویا که ایشان که همراه اند بلکه
همه است کرده اند وتفصیل این مطلب در محل دیگر مذکور شده اصل خاتمه
حجة الاسلام شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر نساءنا وارد این ایه گفته
که اتفاق نموده اند بر اینکه مراد بان فاطمه است علیها السلام برای انکه حاضر نبود
در مباهله غیر او از زنان واین دلالت میکند بر تفضیل او علیها السلام بر همه زنان
وتقویت مینماید این را انچه در اخبار امده که نبی صلی الله علیه واله گفت که فاطمه
پاره ایست از من بدم می اید ومتغیر میسازد مرا انچه بدم می اید ومتغیر میسازد او را
وگفته است علیه السلام که بتحقیق که خدای بغضب می اید برای غضب فاطمه وراضی
میشود برای رضای او وثابت شده از حذیفه که گفت شنیدم از نبی صلی الله علیه
واله میگفت که امد مرا ملکی پس بشارت داد مرا که بتحقیق که فاطمه سیده زنان

اهل بهشت است یا زنان امت من ولد شعبی روایت شده از مسروق از عایشه
که گفت که گفت پیغمبر صلی الله علیه واله بفاطمه چیزی پس فاطمه خندید
پس پرسیدم از او که پیغمبر صلی الله علیه واله چه گفت پس گفت که گفت بمن که
راضی نیستی که بوده باشی سیده زنان این امت یا زنان مؤمنین پس خندیدم من برای این
تمام شد کلام طبرسی مؤلف گوید که گواهی میدهد براین مطلب انچه روایت
نموده از احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از حذیفه بن الیمان گفت پرسید مرا
مادر من که از چه وقت ندیده نبی را صلی الله علیه واله پس گفتم مدتی چنین
وچنین وذکر نمودم مدت طولانی را پس گفت نیستی از من ودشنام داد مرا پس گفتم
بگذار مرا پس من میروم نزد پیغمبر صلی الله علیه واله ونماز میکنم با او نماز شام را
ودوانمیگذارم او را تا استغفار نماید برای من وبرای تو گفت پس امدم نبی را پس
گذاردم با او مغرب وعشا را پس برگشت صلی الله علیه واله از نماز خود پس
از پی رفتم او را پس بخورد امد او در راه کسی پس راز گفت با او پس رفت پس از
رفتم او را پس شنید راه رفتن مرا عقب او گفت کیست پس گفتم حذیفه پس گفت
چیست ترا پس حکایت نمودم او را حکایت میان من ومادر من پس گفت
بیامرزد خدا برای تو وبرای مادر تو پس گفت ایا ندیدی برخورنده را که برخورد
مرا پس گفتم بلی ای رسول خدا گفت او ملکی بود از ملایکه که فرود نیامده بود
بسوی زمین پیش از این هرگز در این شب رخصت گرفت از پروردگار خود که

سلام کند بر من و بشارت دهد مرا که حسن و حسین علیهما السلام دو سید

جوانان اهل بهشت اند و فاطمه علیها السلام سیده زنان عالمیانست و

روایت [illegible] در مسند احمد بن حنبل نیز از عایشه گفت امد فاطمه راه

میرفت گویا که راه رفتن او راه رفتن رسول خدا بود صلی الله علیه و اله پس گفت

صلی الله علیه و اله مرحبا ای دختر من پس نشانید او را در طرف راست خود

و اهسته گفت با وی حکایتی پس فاطمه گریست پس گفتم مخصوص نمود ترا رسول خدا

بکلام خود پس گریه میکنی پس اهسته گفت با وی حدیثی پس خندید پس گفتم ندیده ام

مثل امروز خوشحالی که نزدیک باشد بغمگینی پس پرسیدم فاطمه را از انچه

رسول گفته بود با وی پس گفت نبودم هرگز که افشا کنم سر رسول خدا را صلی الله

علیه و اله تا اینکه از دنیا رفت صلی الله علیه و اله پس پرسیدم فاطمه را

از ان پس گفت که گفت رسول بمن که جبرئیل همیشه عرض میکرد بر من قران را

در سالی یکمرتبه و عرض کرد از بر من درین سال دو مرتبه و نمی بینم این را مگر که

حاضر شده است اجل من و تو اول اهل بیت منی که از منی و بمن لاحق خواهی شد

و خوب بیشتر روی ام من برای تو پس گریستم من برای این پس گفت صلی الله علیه

و اله که ایا راضی نیستی که بوده باشی سیده زنان این امت یا گفت زنان

مومنین پس خندیدم برای ان و نور الدین مالکی در کتاب فصول مهمه روایت

نموده از ابو هریره گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله که اول شخصی

که داخل میشود بر من در بهشت فاطمه دختر محمد است و روایت نموده

حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابدی در کتاب خود معالم العترة النبویة

از نبی صلی الله علیه و اله گفت هرگاه بوده باشد روز قیامت گفته شود

که ای اهل این جمع یعنی اهل قیامت بپوشانید چشمهای خود را تا بگذرد

فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و اله پس بگذرد و بر او باشد جامه نرم

تنک سبز و در بعضی روایات وارد شده که سرخ باشد و از کتاب مذکور

نقل شده که گفت عایشه که ایا خوشحال نمیکند ترا که من شنیدم رسول خدا را

صلی الله علیه و اله که میگفت که سیده های زنان اهل بهشت چهار اند مریم

دختر عمران و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و اله و خدیجه دختر خویلد و

اسیه دختر مزاحم زن فرعون و در کتاب ملکور روایت شده بسند او از

انس بن مالک که بتحقیق نبی صلی الله علیه و اله گفت کافیست ترا از زنان

عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و در کتاب

ینابیع بالا برده حدیث را بسوی قتاده از انس گفت که گفت رسول خدا صلی الله

علیه و اله که بهترین زنان بهشت مریم است و بهترین زنان بهشت فاطمه

دختر محمد و اسیه زن فرعونست و نور الدین مکی مالکی در کتاب فصول مهمه

گفته که روایت شده بلفظ صریح از اصحاب صحیح یعنی روایت نموده هر یک

از بخاری و مسلم و ترمذی از نبی صلی الله علیه و اله که گفت که بکمال رسیده

از مردان بسیاری و کامل نکردیدند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیه دختر
مزاحم زن فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و در فصول از
مجاهد نیز روایت شده که گفت بیرون آمد نبی صلی الله علیه و آله و
گرفته بود دست فاطمه را علیها السلام پس گفت کسی که شناخته است
این را پس شناخته است او را و کسی که نشناخته او را پس او فاطمه دختر
محمد است و او پاره ایست از من و او دل من است و روح من است که میان
دو پهلوی من است پس کسی که آزار کند او را پس بتحقیق که آزار کرده مرا و
کسی که آزار کند مرا بتحقیق که آزار کرده خدا را و در این کتاب نیز روایت
نموده اصبغ بن نباته از ابو ایوب انصاری که گفت که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که هرگاه بوده باشد روز قیامت جمع کند خدا اولین و آخرین را
در یک زمین پس ندا میکند منادی از شکم عرش که بتحقیق که جلیل جل جلاله
میگوید که بر پا اندازید سرهای خود را و بپوشانید چشمهای خود را پس
بتحقیق که این فاطمه است دختر محمد اراده دارد که بگذرد از صراط و در
کتاب روایت نموده از ابو سعید خدری در حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله
که او گذشت از آسمان هفتم گفت پس دیدم در آن برای مریم و برای مادر
موسی و برای آسیه زن فرعون و برای خدیجه دختر خویلد قصرها از یاقوت
و برای فاطمه دختر محمد هفتاد قصر از مرجان سرخ مزین بمرواریدها

انها و پایهای انها از چوب عود و بهر حال پس مناقب حضرت فاطمه بنهایت
نمیرسد و مفاخر او زیاده از شماره است زیرا که او فتیله چراغ ملت محمدیه
و مشکاة انوار الهیه و بضعه و پاره حقیقه حضرت نبویه است مترجم
گوید که مناقب و فضایل مذکوره و زیاده از اینها و علو منزلت و شرف مرتبه
حضرت فاطمه علیها السلام در کتب صحاح سته و مصابیح سنیان مذکور است
و علمای متقدمین و متاخرین ایشان نیز در انها نزاع و جدالی با شیعه ندارند
و ایذا و آزرده شدن او در بیعت ابو بکر و در مطالبه میراث و فدک نیز بمرتبه
ظهور دارد که انکار ان نتوانند نمود از راه اضطرار بنا بر مثل مشهور که کسی که
کشتی عمرش غرق دریای فنا گردد از راه اضطرار و اضطراب بهر خار و خسی
رسد چنگ زند با اینکه میداند که آن نفعی ندارد عذری و جوابی چند باعانت
شیطان برای خود یافته اند با اینکه میدانند که هیچیک از انها اصلی ندارد
از انجمله اینکه او علیها السلام نیز اگرچه صاحب مراتب عالیه مذکوره بود
و می بایست که ابو بکر رعایت او نماید ولیکن چون دعوای فدک و میراث
و دعوای شرعی بود لازم بود بر ابو بکر که چنین سلوک نماید و بطلان این
حرف ظاهر است زیرا که کسی که ممکن باشد که چنین کاری کند که مستحق
رنجانیدن شود پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او نمیگوید که بضعة
منی و من اذاها فقد اذانی و از انجمله اینکه آزرده شدن او علیها السلم

از راه طبیعت بشری بود یعنی چنانکه سایر مردم از راه خواهشهای دنیوی
بمال وجاه بیجا وبغیر حق از مردم آزرده میشوند او نیز از راه خواهش دنیا
بیجا وبغیر حق از ابوبکر آزرده شده بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله که فرموده
که آزرده کردن او آزرده کردن من است مراد آنست که او علیها السلام
هرگاه از برای امر دینی آزرده شود باعث آزردگی من است و بطلان این
سخن نیز ظاهر است زیرا که این خصوصیتی بفاطمه علیها السلم ندارد
بلکه هر کسی را که کسی برای امر دینی آزرده کند باعث آزردگی خدای تعالی
و رسول او میشود پس گفتن این قسم سخنان برای فاطمه علیها السلم شرافت
و فضیلت نباشد **حدیث بیست و پنجم** شیخ امام حافظ
ابو عبد الله بن یوسف محمد گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب روایت نموده
از ابو ذر رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله که وارد
میشوند بر حوض شیعه امیر مؤمنان پیشرو غر محجلین پس میپرسیم پس
میگیریم دست علی را پس سفید باشد روی او و رویهای اصحاب او پس
میگوییم بچه قسم سلوک نمودید بعد از من در ثقلین یعنی قران و اهل بیت
من پس بگویند که متابعت نمودیم بزرگتر را و تصدیق نمودیم او را و یاری
کردیم کوچکتر را و نصرت دادیم او را و جهاد کردیم با او پس بگویم من که برگردید
سیراب سیراب شده پس میآشامند شربتی که تشنه نشوند بعد از آن هرگز

روی پیشوای ایشان

روی پیشوای ایشان مانند آفتاب تابنده باشد و رویهای ایشان مانند
ماه در شبی که بدر باشد یا مانند روشنی ستاره در آسمان **مؤلف گوید**
که این حدیث مستفیض و مشهور است نقل نموده از شیخ جلیل علی اربلی در کتاب — بن عیسی ره
کشف الغمة و نص صریح است بر خلافت آنحضرت علیه السلم و قاید و رئیس بودن — امامت و برهان واضح
که لشکر کشید چنانکه گذشت در حدیث شانزدهم و غر جمع اغر است مشتق — درم
از غره و آن سفیدیست که بر روی اسب میباشد و اطلاق میشود بر مرد نامی
شریف بزرگ مشهور و محجل در اصل آن اسبی باشد که بالا رفته باشد سفیدی
دست و پای آن تا بموضع بجاو و گذشته باشد از بند و نرسیده باشد
بزانوی آن برای اینکه میان این هر دو موضع احجال است و احجال خلخالها و
بندها باشد چنین نقل نموده ابن اثیر در کتاب نهایه بعد ازین گفته که
تحجیل نمی باشد بر یک دست و دو دست مادام که نبوده باشد با آن یک پای یا
دو پای و بنابراین جایز است که غر محجل کنایه باشد از تقرب و نزدیکی و جلالت
قدر و شان زیرا که اغر محجل گرامی ترین اقسام اسب است نزد عرب و احتمال
دارد که کنایه ازین باشد که ایشان همیشه با طهارت و وضو و عبادت
باشند و در نهایه نیز غر محجل را تفسیر نموده باینکه سفید باشد مواضع
وضو از دستها و قدمهای ایشان و احتمال دارد که غر و محجل دو علامت
باشند در روی و قدم در روز قیامت برای مقربان و روی سفیدان

درگاه خدای تعالی والله اعلم **حدیث بیست وششم** شیخ حافظ که از بزرگان
علمای سنیان و از ارکان محدثین ایشانست روایت نموده از ربیعه سعدی
گفت رفتم نزد حذیفه بن الیمان و او در مسجد رسول خدا بود صلی الله علیه و اله
پس گفت بمن که کیستی ای مرد گفتم ربیعه سعدی پس گفت مرحبا برای برادر من
بتحقیق که شنیده بودم او را و ندیده بودم او را چیست حاجت تو گفتم نیامدم
نزد تو برای غرضی از اغراض دنیوی ولیکن امده ام از عراق از نزد قومی که از هم
جدا شده پنج فرقه گردیده اند حذیفه گفت سبحان الله و تعالی و چه باعث شده
ایشان را این وحق واضح و بین است و چه میگویند گفت گفتم فرقه میگویند
که ابوبکر سزاوارتر بود بخلافت و اولی بمردم بود بان برای اینکه رسول خدا
صلی الله علیه و اله نامید او را صدیق و بود با او صلی الله علیه و اله در غار
و فرقه میگویند که عمر سزاوارتر بود برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله
گفت که خدایا عزیز گردان دین را با بو جهل یا عمر بن الخطاب پس گفت حذیفه
که خدای تعالی عزیز گردانید دین را بمحمد صلی الله علیه و اله و عزیز نگردانید
بغیر او و میگویند فرقه که ابوذر غفاری سزاوارتر بود برای اینکه نبی صلی الله
علیه و اله گفت که سایه نیفکند آسمان سبز و بر نداشت زمین غبرا صاحب
زبانی که راستگوتر باشد از ابوذر پس حذیفه گفت که رسول خدا صلی الله علیه
و اله راستگوتر از او بود و بهتر و سایه افکنده بود او را آسمان سبز و برداشته بود

او را زمین

او را زمین غبرا او بود و فرقه میگویند سلمان فارسی سزاوارتر بود برای اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و اله میگفت در شان او که دریافته است علم اول را و
دریافته است علم آخر را و او دریایی است که آخر نمیشود و او از ما است اهل بیت
پس ساکت شدم پس حذیفه گفت که چه منع نمود ترا از ذکر نمودن فرقه پنجم
گفت گفتم برای اینکه من از ایشانم و آمده ام رسول و پسندیده از جانب ایشان
و عهد نموده اند با خدا که مخالفت نکنند ترا و اطاعت نمایند امر ترا پس گفت
برای من که ای ربیعه بشنو از من و در خود جای ده و حفظ کن و بفهم او را
و برسان بمردم از جانب من بتحقیق که من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و اله
و گرفته بود حسین بن علی را علیهما السلام و گذاشته بود بر دوش خود
و او میگفت که ای مردمان بتحقیق که او کامل کننده حجت من است بر اشقیا
بعد از من که ترک کننده گان ولایت علی بن ابوطالب اند بتحقیق که ترک نماینده
گان ولایت علی بن ابوطالب ایشان بیرون رونده گان از دین من اند
ای مردمان این حسین بن علی بن ابوطالب است بهترین مردم در جد و
جده جد او رسول خدا است صلی الله علیه و اله سید اولاد آدم و جده او
خدیجه است که پیشی گرفته بر زنان عالمیان بسوی ایمان بخدا و برسول او
و این حسین بن علی بن ابوطالب است بهترین مردم در پدر و مادر پدر او
علی بن ابوطالب است علیه السلام وصی رسول رب العالمین و وزیر او و پسر عم او

ومادر او فاطمه دختر محمد رسول خدا است و این حسین است بهترین مردم
در عم و عمه عم او جعفر بن ابی طالب است که زینت یافته بدو پر که میپرد بآنها
در بهشت هر جایی که میخواهد و عمه او ام هانی دختر ابی طالب است و این
حسین است بهترین مردم در خال و خاله خال او قاسم پسر رسول خدا است
و خاله او زینب دختر محمد رسول خدا است صلوات الله علیهم اجمعین پس
گذاشت او را از دوش خود و راه میرفت پیش روی او و پس گفت ای مردمان این
حسین است جد او در بهشت باشد و جده او در بهشت باشد و پدر او در
بهشت باشد و مادر او در بهشت باشد و عم او در بهشت باشد و عمه او
در بهشت باشد و خال او در بهشت باشد و خاله او در بهشت باشد و او
در بهشت باشد و برادر او در بهشت باشد پس گفت ای مردمان بتحقیق که
داده نشده است یکی از ذریه پیغمبران گذشته آنچه داده شده است
بحسین علیه‌السلام نه یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم‌السلام پس گفت
ای مردمان هر اینه جد حسین بهتر است از جد یوسف پس نخلد در دل
شما چیزها پس بتحقیق که فضل و شرف و منزلت برای رسول خدا است
صلی الله علیه و آله و ذریه او و اهل بیت پس نبرد شما را امور باطله ها برا .
گفته شیخ حافظ مسعود بن ناصر سجستانی که این حدیث حسن است
مؤلف گوید که این حدیث چنانچه می بینی صریح است در امامت او

علیه‌السلام و اینکه احق است بامامت از غیر او و از صحابه و صریح در جلالت قدر
اهل بیت علیهم‌السلام خصوصاً ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام و این خبریست مشهور
نقل نموده از استید جلیل صاحب کرامات و مقامات رضی الدین بن طاوس
قدس سره در جزو اول کتاب طرایف و درین حدیث چند مقام است **مقام
اول** در بیان آنچه در این حدیث محتاج بر بیان است اظلّت الخضراء یعنی انداخت
آسمان سایه و خضرا اسم آسمانست و ممکن است که بطاء بی نقطه خوانده شود
یعنی مشرف شد بر او و لا اقلّت الغبراء یعنی بر داشته زمین او را بر پشت
خود علی ذی لهجة لهجة زبانست در نهایه گفته لهج بالشیء یعنی حریص شد
در آن و عه امر است از وعی یعی یعنی حفظ کرد و فهمید و های او برای
سکت است یا ضمیر است که راجع است بآنچه از سابق فهمیده میشود یعنی
آنچه گفتم برای شما و مارقون یعنی بیرون روندگان از دین ابن اثیر در نهایه
در بیان حدیث خوارج گفته که بیرون میروند از دین چنانکه بیرون میرود
تیری که انداخته شود و بیرون رود فلا تخالجنّکم الامور یعنی قطع نکند شما را
امور پوشیده نسازد بر شما شان منزلت ایشان را امور **مقام دویم** در دفع
شبهه فرقه اول که ابو بکر را بهترین صحابه میدانند و آن دو شبهه است
شبهه اول قول ایشان که نامید او را رسول خدا صلی الله علیه و آله صدیق
پس این محض دروغ و بهتان است که بسته اند از او چگونه صدیق مینامد کسی را

ایمان نداشته بجز اینکه بقدر بر هم زدن چشمی چنانکه روایت نموده اند اصحاب ما
از ائمه علیهم السلام که ابوبکر و عمر ایمان نیاوردند هرگز اظهار ایمان نمودند برای طمع در دنیا
زیرا که دانسته بودند که دین او بر همه دینها غالب خواهد شد و روایت نموده
رئیس محدثین ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة و
شیخ جلیل احمد بن ابو طالب طبرسی در کتاب احتجاج از سعد بن عبد الله قمی که گفت بعضی از
ناصبیان از او سؤال کردند از اسلام ابوبکر و عمر که آیا از روی طوع و رغبت بود یا
از روی کراهت و اجبار سعد گفت که من احتراز نمودم از جواب گفتن او و با خود
گفتم که اگر جواب گویم که ایمان ایشان از روی رغبت بود پس خواهد گفت که ایشان
منافق نبودند و اگر گویم که از روی اجبار و اکراه بود پس در آن وقت برای
اسلام قوتی نبوده تا اینکه ایمان ایشان باکراه و جبر باشد پس گرفتم طوماری که
نوشتم در آن چهل مسئله و کسری از مسایل مشکله که نبود نزد من جواب آنها و
گفتم میفرستم بسوی صاحب مولای من ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام که در
قم است یعنی احمد بن اسحق پس چون طلب او نمودم پس او رفته بود پس رفتم
در عقب او پس رسیدم باو و گفتم باو حال را پس گفت بیا با من بسر من رای تا
بپرسیم این مسایل از مولای ما حسن بن علی علیهما السلام و نقل نمود حدیث را
تا اینکه ذکر نمود ~~اینکه~~ اینکه حضرت علیه السلم امر نمود که سؤال نمائیم
مولای خود را مهدی علیه السلم از این مسئلها و او در آن وقت طفل بود پس رسید

اورا ازانها

گفتم

اورا از آنها تا اینکه گفت و اما آنچه بر تو خصم تو که ابوبکر و عمر مسلمان شدند
از روی اختیار و اطاعت یا از روی جبر و کراهت چرا نگفتی که بلکه مسلمان
شدند برای طمع زیرا که ایشان آمیزش داشتند با یهود و خبر یافته بودند
بخروج محمد صلی الله علیه و اله و مسلط شدن او بر عرب از توریة و کتابهای
پیش و احوال و حکایت محمد صلی الله علیه و اله و میگفتند که او مستولی
میشود بر عرب مانند استیلای بخت نصر بر بنی اسرائیل الا اینکه او دعوی نبوت
میکند و لیکن نبی نیست پس چون ظاهر شد امر رسول خدا صلی الله علیه و اله
موافقت نمودند با او بر شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله از برای طمع
اینکه بیابند از جانب رسول خدا صلی الله علیه و اله ولایت و حکومت شهری را
وقتی که منتظم شود کار او و نیکو شود حال او و مستقیم شود ولایت و حکومت
او پس چون مأیوس شدند از آن ایستادند بطریقه امثال خودشان و دهن
بستند مانند کسی که دهن میبندد از ایشان و رم دادند شتر رسول خدا را
صلی الله علیه و اله تا اینکه بیافتد تا اینکه بگردد هلاک بافتادن بعد از
آنکه بالا رفته بود بر عقبه با جماعتی که بالا رفته بودند پس حفظ کرد خدای
تعالی نبی را از کید و مکر ایشان و قادر نشدند که کاری بکنند و حال
ایشان مانند حال طلحه و زبیر بود وقتی که آمدند علی را علیه السلم و بیعت کردند
با او و برای اینکه بوده باشد برای هر یک از ایشان حکومتی پس چون نشد آن

و مایوس شدند از حکومت شکستند بیعت را و خروج کردند بر او تا
اینکه برگشت کار هر یکی از ایشان بانچه بر میگردد کار کسی که بشکند عهدها
و میثاقها را و ذکر نموده اند جمعی از سنیان که نام صدیق برای ابو بکر از جانب
رسول صلی الله علیه و اله بوده و چنین فهمیده میشود از کلام علامه
تفتازانی در شرح عقاید نسفی و تصریح بان شده در کتاب طرایف و غیر آن
گفته است صاحب طرایف در جزو دویم و خوب گفته انچه گفته و آن
اینست که از جمله امور نازیه و غریب سنیان انکه روایت نموده اند در صحاح
خود که پیغمبر ایشان صلی الله علیه و اله گفته است که سایه نیفکنده است
اسمان خضرا و بر نداشته زمین غبرا بر صاحب زبانی که راستگوتر باشد از
ابوذر و روایت نکرده اند مثل این حدیث را برای هیچ یک از صحابه و با وجود
این ابوذر را صدیق ننامیده اند و شنیده ام که در کتاب ایشان جمعی را
وصف نموده اند بصدیقین باین ایه که اُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ
ایشان ایشان صدیقانند
وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِینَ
و شهیدان نزد رب ایشان برای ایشانست مزد ایشان و نور ایشان و انکسانی که
کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ و نامیده اند
کافر شدند و تکذیب نمودند بایات ما ایشان اصحاب جحیم اند
هر یک از ان جماعت را صدیق و نیز در یمن کتاب مذکور روایت نموده از مسند

احمد بن حنبل و کتاب ابن شیرویه و کتاب ابن مغازلی از نبی صلی الله
علیه و اله که او گفت که صدیقون سه کس اند حبیب نجار مؤمن ال یس
و مؤمن ال فرعون و او خربیل است و علی بن ابی طالب علیه السلام افضل صدیقین است
و نیز نامند او را صدیق و او اول کسی است که تصدیق نمود نبی را صلی الله علیه و اله
و ایمان اورد باو چنانچه گذشت در روایات ایشان و سنیان در روایات خود
نقل کرده اند که علی علیه السلام در مجمعها و بر سر منبرها میگفت که من ام صدیق اکبر و
با وجود این او را صدیق ننامیدند و مخصوص ساختند این لفظ را برابو بکر نزد فرار او
از صدیقین بتحقیق که این مرتبه ایست که نفرت میکند از ان عقلهای اهل
بصیرت تمام شد کلام صاحب طرایف و این کلامیست در موقع خود و تفتازانی
در شرح عقاید در وجه تسمیه ابو بکر باین نام گفته که بجهت انکه تصدیق
بر نبوت نبی صلی الله علیه و اله نمود بی توقفی و تصدیق معراج نمود بی مهلتی و
بتقدیری که قبول نماییم این نقل را لازم نماید که این اسم مخصوص او باشد
برای انکه امیر المؤمنین علیه السلام و خدیجه سابق براو بودند در اسلام و تصدیق
دهم
بمعراج و پیش ازین نقل نمودیم در حدیث چهارم که مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام
اول کسی بود که اسلام اورد و ایراد نمودیم انجا اخبار بسیاری که کافی بود در بیان
مطلب از کتابهای سنیان خذلهم الله و ناصبی خنجی فصولی در کتابی که نوشته
برای رد بر کتاب کشف الحق و نهج الصدق گفته که باقر علیه السلام ابو بکر را صدیق

نامید روایت نموده از افاضل جلیل علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه باین
طریق که بر سیده شد باقر علیه السلم از زیور کردن شمشیر پس گفت نیست باکی
وبتحقیق که زیور کرده بود ابو بکر صدیق شمشیر خود را گفت سایل که گفتم او که
تو میگوئی صدیق گفت که پس برجست علیه السلم برجستنی و روی کرد بر کعبه
و گفت آری صدیق است پس کسی که نگوید او را صدیق پس تصدیق نکند او را
خدا در هیچ گفتاری در دنیا و نه در آخرت و بدانکه در کشف الغمه این حدیث
از کتاب صفوة الصفوة که تصنیف ابن جوزی حنبلی است نقل نموده که از
جمله سنیانست و چون ناصبی خنجی در کتاب هیچ تامل نکرده گمان کرده که
این حدیث از طریق شیعه نقل شده خذله الله و اخزاه و نور الله تربة الکی
نیز در کتاب فصول این حدیث را از ابن جوزی نقل نموده و گفته که آن
کتاب صفوة الصفوة ابن جوزی از عروة بن عبد الله نقل شده که گفت سیده
از جعفر بن محمد بن علی علیهم السلم از زیور شمشیر تا آخر حدیث پس نسبت این حدیث
بشیعه افترائیست که شکی در آن نیست و این داب و طریقه او و سنیانست
و بر تقدیری که صحیح باشد که حضرت باقر علیه السلم این را گفته باشد
بر وجه تقیه گفته خواهد بود و تقیه رحمتیست برای شیعه و بتحقیق
که گفته است صادق علیه السلم که تقیه دین من و دین پدران من است و نیز
آنحضرت علیه السلم گفته است که نیست دینی برای کسی که نباشد تقیه برای او

و روایت نموده

و روایت نموده از او علیه السلم نصر خثعمی که فرمود که کسی که بداند طریقه ما
که نمیگوئیم مگر حق پس باید که اکتفا نماید بآنچه بداند از جانب ما پس اگر بشنود
از ما خلاف آنچه بداند از ما پس بداند که دفعیست از ما یا آنرا پیش ما شد
برای او یعنی یا برای دفع ضرری باشد از خود یا شیعیان یا برای ازمودن
شیعیان است که معلوم شود بآن که ایشان در تشیع صادق و راسخ اند یا نه
و اخباریکه وارد شده بر سبیل تقیه بی شمار است که انکار آن نتوان نمود
و احتمال دارد که مراد حضرت علیه السلم بصدیق علی باشد علیه السلم زیرا که
صدیق مطلق و صدیق حقیقی اوست بحسب اخبار مستفیضه از طریق
شیعه و سنی اوست و چون سایل خود توهم نموده باشد که مراد حضرت
علیه السلم ابو بکر است در نقل حکایت حدیث خود لفظ ابو بکر را داخل نموده و
در حین سوال نیز چون توهم نموده که مراد ابو بکر است و این خلاف طریقه
ایشان است استبعاد نموده پرسید که تو چنین میگوئی حضرت علیه السلم
توریه نموده جواب گفتند و این قسم توهمات در اثنای حکایات و محاورات
بسیار میشود و توریه نیز از ائمه صلوات الله علیهم بسیار واقع شده
با اینکه ضرور نیست بر ما تاویل این حدیث زیرا که از ابن جوزی حنبلی نقل
نموده و او بلکه اکثر سنیان مضایقه ندارند از دروغ و بستن حدیث و
کرامیه و بعضی از صوفیه و امثال ایشان از سنیان جایز میدانند دروغ

وگفتن حدیث را برای ترغیب بعضی و ترسانیدن بعضی و قرطبی در کتاب
مفهم حکایت نموده از بعضی از اهل رای که آنچه موافق قیاس جلی باشد
جایز است که آنرا نسبت دهند به نبی صلی الله علیه و آله و قاضی نور الله
شریف شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در احوال عبید الله بن محمد اسمعیلی
چیزی چند از اتفاق اهل هرات بر دروغ نقل نموده که موجب تعجبات

شبهه دویم چون که ابوبکر را بهترین صحابه و اولی بخلافت میدانند و آن
اینست که ابوبکر همراه نبی صلی الله بود در غار و همراه نبود کسی دیگر با او پس او
افضل صحابه و اولی برای خلافت باشد از غیر او و گاهی این شبهه را چنین
تقریر کنند که خدای تعالی او را در قرآن بلفظ صاحب نام برده و گفته که اذ
یقول لصاحبه لا تحزن پس او افضل امت باشد جواب این شبهه بر تقریر
اول بدو وجه است **وجه اول** آنکه سنیان خذلهم الله روایت نموده اند
که رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلب نکرد برای مصاحبت و همراه برده و
او را اصلا خبر نکرده بود که او بغار میرود و رخصت نداده که او از عقب او
برود بلکه ابوبکر خودسر بی رخصت رسول صلی الله علیه و آله از پی او رفت
و ظاهر است که چنین رفاقت و مصاحبتی اگر عیب و منقصت نباشد کمال
و فضیلت نیز نباشد محمد بن جریر طبری که یکی از اعیان علما و سنیان و از
فحول محدثین ایشانست و تعریف نموده او را النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات

و مبالغه نموده در تعریف او و در مدح و ثنا بر او و ذکر احوال او قریب یک ورق
نوشته در تاریخ خود در جزو سیم روایت کرده که ابا بکر آمد نزد علی علیه السلام
پس خبر رسید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خبر داد او را که رسول رفت
بغار ثور و گفت که اگر ترا حاجتست پس ملحق شو با وی پس بسرعت آمد ابوبکر پس
و ملحق شد بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در راه پس شنید نبی صلی الله علیه و
آله صدای ابی بکر را در تاریکی پس گمان کرد او را از مشرکین پس سرعت نمود نفس
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پاره شد بند نعل او پس شکافته شد
انگشت بزرگ پای او بسنگی و بسیار خون از آن ریخت پس سرعت نمود در
رفتن پس رسید ابوبکر اینکه بشکافد بند نعل رسول خدا صلی الله علیه و
آله در هنگامی که آمد او را پس ملحق شد باو و رفتند و پای رسول خدا صلی الله
علیه و آله میریخت خون تا اینکه رسیدند بغار در طلوع صبح پس داخل
شدند بغار و این روایت چنانکه می بینی گواهی میدهد بر اینکه ابوبکر
نمیدانست رفتن نبی را صلی الله علیه و آله از مکه بسوی مدینه و نبی صلی الله
علیه و آله پوشیده داشته بود از او و چنانکه پوشیده داشته بود
از دشمنان خود از مشرکین و ابوبکر ندانست رفتن نبی را صلی الله علیه و آله
مگر از علی بن ابی طالب علیه السلام و ممکن نبود ابوبکر را بودن در مکه بعد از نبی
صلی الله علیه و آله از خوف کفار و روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود

از ابن عباس حدیثی طولانی که متضمن ده خصلت بزرگ است که با آنها اظهار
نموده بزرگی منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام از انجمله گفته که اختیار نمود
نفس نبی را صلی الله علیه واله بر نفس خود پس پوشید جامه رسول خدا را
صلی الله علیه واله پس خوابید در جای او گفت و بودند مشرکین گمان میکردند
که او رسول خدا است صلی الله علیه واله پس آمد ابوبکر و علی علیه السلام خوابیده
بود گفت ابوبکر که پس گمان کردم که او پیغمبر خدا است صلی الله علیه واله
پس گفتم ای پیغمبر خدا پس گفت علی بن ابی طالب علیه السلام که بتحقیق که رسول خدا
صلی الله علیه واله رفت بطرف بئر میمون پس دریاب او را گفت پس رفت
ابوبکر پس داخل شد با رسول خدا بغار و این خبر نیز مثل خبر اول دلالت میکند
اینکه پیغمبر صلی الله علیه واله کار خود را باو نگفته بود و او را مطلع بر اراده خود
نگردانیده بود و او را مصاحب نگردانیده بود بسوی غار و باذن و از پی او رفته
و نگفته او داخل در غار نشد صاحب طرایف گفته چه نیکوست این حدیث
نزد شیعه و آنچه در حدیث ذکر شده که علی علیه السلام گفت بابوبکر که دریاب
پیغمبر را و ملحق شو باو نزد شیعه اعتبار ندارد و تصدیق آن نمی نمایند و خلاف
شده آن در کتابها روایت نموده اند تمام کلام صاحب طرایف و بر تقدیری که قبول
نمائیم که پیغمبر صلی الله علیه واله او را همراه برده باشد و امر نموده باشد
بر بیرون رفتن با او دلالت بر جلالت قدر او و محبت نبی باو نمیکند چنانکه

سنیان دعوی میکنند بلکه دلالت بر خلاف آن میکند و روایت نموده اند صاحب طرایف گفته که
سنیان نیز که پیغمبر صلی الله علیه واله او را همراه برد بغار از ترس آنکه
مبادا کفار را مطلع سازد بر او صلی الله علیه واله صاحب طرایف گفته که
روایت نموده این را ابو القاسم بن صباغ در کتاب نور و برهان بتحقیق که
او روایت نموده درین کتاب بسندی که بالا برده بسوی محمد بن اسحق گفت
که گفت حسان که آمدم بمکه برای عمره و جمعی از قریش دشنام میدادند
اصحاب رسول خدا محمد بن عبد الله را صلی الله علیه واله و رسانید نقل را با آنکه
امر نمود رسول خدا صلی الله علیه واله علی را علیه السلام پس خوابید بر جای خواب
او و ترسید از ابو قحافه که راه نماید کفار را بر او پس گرفت او را با خود و رفت
بسوی غار مؤلف گوید که این خبیث مناسب و لایق بر بردن چنین وجه
منافقیست و عجب است از سنیان نواصب که حکایت مثل این روایات در کتب
مصنفات خود ذکر می نمایند و میگویند که او افضل امت و خلیفه بر حق
بود بعد از رسول نیست امثال این مگر تعصب جاهلی و تحکم و وسواس شیطانی
که مستولی شده بر دلهای منکوسه و بصیرتهای مطموسه ایشان در طرایف
گفته که گفته است صاحب کتاب نور و برهان در باب هجرت بسوی مدینه
و بالا برده حدیث را بسوی سعید بن مسیب از علی بن الحسین علیهما السلام
گفت سعید که پس گفتم بعلی بن الحسین علیهما السلام که بود ابوبکر با

رسول خدا صلی الله علیه و اله در وقتی که نقل نمود بسوی مدینه پیش از آن
که جدا شد از او پیغمبر گفت که بتحقیق که ابو بکر چونکه آمد با رسول خدا صلی الله
علیه و اله بسوی قبا پیغمبر فرود آمد و انتظار میکشید آمدن علی را علیه السلام گفت
برای او ابو بکر که حرکت کن با ما بسوی مدینه بتحقیق که قوم شاد گشته اند
با آمدن تو و ایشان منتظر اند رفتن ترا بسوی ایشان پیش برویم با هم و اقامت مکن
اینجا با نتظار علی علیه السلام پیغمبر گفت نمیکنم و او که بیاید بتو اگر انتظار بکشی او را
یکماه یا مدتی بیشتر پیغمبر گفت با و رسول خدا صلی الله علیه و اله که نه چنین است
بر وجهی تو با دست نمیگذارم قدمی و بر نمیدارم قدمی تا اینکه بیاید علی بن عم من ابی طالب ابن عم
و برادر من در دین خدا و دوستر اهل بیت من بسوی من بتحقیق که حفظ کرد
مرا بنفس خود از مشرکین و ترسیدم فقیر را که راه نماید کفار را بر من پیغمبر
غضبناک شد نزد این ابو بکر و بهم کشید روی خود را و این سبب حسد آلود
بر علی علیه السلام و این اول عداوتی بود که ظاهر شد از او بر رسول خدا صلی الله علیه
و اله در باب علی علیه السلام و اول خلافی بود بر رسول صلی الله علیه و اله و پنهان
میداشت در نفس خود از راه کینه پیش رفت تا داخل شد مدینه را و تخلف نمود
از او رسول خدا صلی الله علیه و اله انتظار میکشید علی بن ابو طالب را علیه السلام
صاحب طرایف قدس الله روحه گفته که گفت عبد المحمود که این حدیث متضمن است
بلیغه کاشف است از سرایر و او میشناید طلب حق با هم اگر بوده باشی از ذوی الصفا

وبترسی از

و بترسی اند و از آخر تمام شد کلام صاحب طرایف و این سخن چنانست که گفته
و هر تقدیر مصاحبت و رفاقت در سفر دلیل نشود بر فضیلتی هیچ وجه برای مجرد
اینکه مردی همراه خود میبرد در سفر خود بنده و خدمتکار را و اگرچه فاسق
باشد و مغضوب او باشد و بر تقدیری که قبول نمائیم که دلالت بر فضیلتی
کند دلالت بر افضلیت نکند و آن مدعاست و بر تقدیری که قبول کنیم که
دلالت بر افضلیت کند دلالت نکند بر امامت برای آنکه سنیان شرط
نمیدانند در امامت افضل بودن از اهل زمان او بعضی از ایشان شرط
نمیدانند عدالت را بنی علامه تفتازانی در کتاب شرح عقاید گفته که
شرط نیست که امام افضل اهل زمان باشد برای آنکه مساوی در فضیلت بلکه
مفضول که کمتر باشد در علم و عمل بسا باشد که اعرف باشد بمصلحتهای امامت
و مفسدهای آن و قدرت او بیشتر باشد بر قیام و اقدام بر واجبهای آن و
خصوصا هرگاه نصب مفضول دفع شر و دفع فتنه بیشتر نماید و لهذا عمر امامت را
بمشورت قرار داد میان شش نفر با قطع باینکه بعضی از ایشان افضل از بعضی
بودند بعد از آن گفته که معزول نمیشود امام بفسق و جور و ظلم بر عباد الله برای
اینکه ظاهر شد فسق و منتشر شد جور از ائمه و امرائی که بعد از خلفای راشدین
بودند و سلف ما انقیاد و اطاعت ایشان میکردند و اقامت نماز جمعات و
اعیاد باذن ایشان مینمودند و جایز نمیدانستند تمام شد کلام تفتازانی
خروج بر ایشان را و برای این
شرط امامت نیست ابتداء پس
به طریق اولی شرط نباشد

والّا تقریر دویم که خدای تعالی در قرآن ابو بکر را بلفظ صاحب گفته پس آن نسبت ترا

از خانهٔ عنکبوت برای اینکه مطلق ذکر بلفظ صاحب باعث فضیلتی نمیشود زیرا که

در قرآن کافر بلفظ صاحب نسبت بمؤمن و پیغمبر وارد شده از انجمله قول خدای

تعالی قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ

گفت برای او صاحب او و او حرف میزد او را آیا کافر شدی بانکسی که خلق کرده ترا از خاک

در حکایت دو مردی که یکی مؤمن و دیگری کافر بود و از انجمله قول خدای تعالی

خطاب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله که بگو بکفار که إِنَّمَا أَعِظُكُمْ

بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

جز این نیست که موعظه میکنم شما را بیک چیز

بریکی اینکه بایستید برای خدا دو تا و تنها پس فکر کنید که نیست بصاحب شما از جنون

پس در آیهٔ اول خدای تعالی مؤمن را صاحب کافر گفته و در آیهٔ دویم پیغمبر را صاحب

کفار گفته و روایت نموده طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاج بسند خود از

اعمش در مناظرهٔ ابی جعفر محمد بن نعمان مؤمن الطاق با ابن ابی حذره که ابن ابی

حذره استدلال نمود بر افضلیت ابو بکر بآیهٔ غار پس گفت ابو جعفر رضی الله عنه

در جواب او که خبر ده مرا که آیا فرو فرستاد خدا سکینهٔ خود بر رسول خدا

صلی الله علیه و اله و بر مؤمنین در غیر غار ابن ابی حذره گفت بلی ابو جعفر گفت

که بتحقیق خدا بیرون کرده صاحب ترا در غار از سکینه و مخصوص ساخت

او را بحزن و مکان علی علیه السلام در شب افضل بود از مکان صاحب تو در غار

پس ابن ابو حذره گفت راست گفتی و درین مقام حکایتی غریب و جوابی عجیب که خواب

دیده است از شیخنا ابو عبد الله مفید معطر سازد خدا مرقد او را و متضمن مناظره

و مباحث شیخ است با عمر در خواب در استدلال بآیهٔ غار و چون مشتمل است بر

فواید بسیار نقل می‌نمائیم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از شیخ مفید

نقل نموده که او گفت که در سالی از سالها در خواب دیدم که گویا که میکذشتم

از بعضی از راهها پس دیدم حلقهٔ دایره که در آن مردم بسیار بودند پس گفتم

چیست این پس گفتند که این حلقه ایست که در آن مردیست حکایت میکند

پس گفتم کیست او پس گفتند عمر بن الخطاب است پس تفریق نمودم مردم را

و داخل شدم در آن حلقه پس برخوردم بمردی که حرف میزند برای مردم

بچیزی که نیافتم از آن پس بریدم بر او سخن را پس گفتم که ای شیخ خبر ده مرا که

چیست دلیل بر فضل صاحب تو ابو بکر بن ابی قحافه در قول خدای تعالی که ثَانِيَ

اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ پس گفت وجه دلالت این آیه بر فضل ابو بکر در

دویم دو تا هنگامی که ایشان در غار بودند

شش موضع است اول اینکه خدای تعالی ذکر نمود نبی را صلی الله علیه و اله

و ذکر نمود ابو بکر را و گردانید او را دویم و موضع دویم آنکه وصف نمود ایشانرا

باجتماع در یک مکان برای الفت میان ایشان پس گفت إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ

[illegible] آنکه خدا نسبت داد ابو بکر را به پیغمبر بلفظ صحبت برای اینکه

جمع نماید میان ایشان در آنچه مقتضی مرتبهٔ عالیست پس گفت إِذْ يَقُولُ

بصاحبه موضع چهارم آنکه خبر داد خدا از شفقت نبی صلی الله علیه واله باو
برای صاحب خود
وهمواری او با او از جهت عزت وحرمت او نزد او پس گفت لا تحزن موضع پنجم آنکه
دلگیر مشو
خبر داد که خدای تعالی با هر دو است بیك نسبت وناصر هر دو است بی تفاوت پس
گفت ان الله معنا موضع ششم آنکه خبر داد از فرود آمدن سکینه بر ابو بکر
بدرستی که خدا تعالی با ما ست
برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه واله جدا نشد از او سکینه هرگز گفت
فانزل الله سکینته علیه پس اینها شش موضع است که دلالت میکند
پس فرو فرستاد خدا سکینه خود را بر او
بر فضل ابو بکر در این غار بنحوی که ممکن نیست ترا و نه غیر ترا طعن نمودن وبحث
کردن بر آن پس گفتم که خبر دادی بسخن خود در احتجاج تو برای صاحب خود
من بعون خدا میگردانم دلیلها وسخنهای ترا مانند خاکستری که ببرد آنرا
باد در روزی که بادی بسیار تند بوزد اما گفتار تو که خدای تعالی ذکر نمود نبی را
صلی الله علیه واله وگردانید ابو بکر را دویم او پس خدا در کلام خبر داده از عدد
ایشان که دو نفر بودند وقسم بعمرم که دو نفر بودن در آن فضلی نیست وما
میدانیم ببدیهه که مؤمن ومؤمنی یا مؤمن وکافری دو نفر اند پس نمی بینیم برای تو
در ذکر عدد ایشان فایده که توانی برآن اعتماد نمود واما گفتار تو که وصف نمود
ایشان را باجتماع در مکان واحد برای الفت میان ایشان این نیز مانند
اول است برای اینکه مکان جمع میکند مؤمن وکافر را چنانکه جمع میکند
عدد مؤمنین وکافرین را وایضاً مسجد نبی صلی الله علیه واله اشرف بود از غار

نموده بود

وجمع نموده بود مؤمنین ومنافقین وکافرین را ودر این باب است قول خدای عز و
جل فما للذین کفروا قبلك مهطعین عن الیمین وعن الشمال عزین
پس چیست برای کسانی که کافر شدند [illegible] تو شتابندگانند از راست واز چپ فوج جدا جدا
وایضاً کشتی نوح جمع نموده بود نبی را وشیطان را وحیوانات را وسگ را پس
مکان دلالت نمیکند بر فضلی که لازم دانسته تو پس باطل شد این دو فضل
واما گفتار تو که نسبت داد ابو بکر را به پیغمبر بلفظ صحبت پس این ضعیف تر
از دو فضل اول است برای اینکه لفظ صاحب جمع میکند مؤمن وکافر را و
دلیل بر این قول خدای تعالی است قال له صاحبه وهو یحاوره اکفرت بالذی
خلقك من تراب وایضاً اسم صحبت اطلاق میشود میان صاحب عقل و
حیوانات ودلیل بر این کلام عرب است که نازل شده بزبان ایشان گفته است خدای تعالی — قرآن
وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه وایشان صاحب را بر خر اطلاق
و نفرستادیم از رسولی مگر بزبان قوم او — کرده اند در این شعر
ان الحمار مع الحمار مطیة — فاذا خلوت به فبئس الصاحب و
بدرستی که خر با خر [illegible] است پس هر گاه تنها باشی با آن بد صاحبیست
وایضاً شمشیر را که با کسی باشد بلفظ صاحب گفته اند ومع صاحب
کلثوم الانسان یعنی شمشیر پس هر گاه اسم صحبت واقع شود میان مؤمن و
کافر ومیان صاحب عقل وبهیمه ومیان حیوان وجماد پس چه حجتی باشد

برای صاحب تو دران و اما گفتار تو که گفت لا تحزن پس این وبال است بر او
و منقصت است برای او و دلیل خطای اوست برای اینکه لا تحزن نهی است
یعنی مکن پس حزنی که از ابو بکر واقع شده بود طاعت بود یا معصیت پس
اگر طاعت بود پس نبی صلی الله علیه و اله نهی نمینمود از طاعات بلکه امر میکرد
و میخواند بسوی ان و اگر معصیت بود پس نهی نمود ازان نبی صلی الله علیه
و اله پس گواهی داده اند بر عصیان او بدلیل انکه نهی نمود او را ازان و اما
گفتار تو که گفت که ان الله معنا پس بتحقیق که نبی صلی الله علیه و اله خبر
داد که خدا با اوست و تعبیر نمود خود را بلفظ جمع مانند قول خدای تعالی
که نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و بعضی درین باب نیز گفته اند که
فرو فرستادیم ذکر را و بتحقیق که ما برای او هر اینه حفظ کنندگانیم
ابا بکر گفت که ای رسول خدا
غمگین ام بر برادر تو علی بن ابو طالب علیه السلام که خابید بر جای تو پس گفت با و
نبی صلی الله علیه و اله که دلگیر مشو که خدا با ماست یعنی با من و برادرت
علی بن ابو طالب و اما گفتار تو که سکینه نازل شد بر ابو بکر پس این ترک
ظاهر قرآن است برای اینکه کسی که نازل شد بر او سکینه کسی است که
خدا مؤید ساخته او را بلشکری که دیده نمیشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله
شهادت میدهد برین ظاهر قرآن در این فانزل الله سکینته علیه
و ایده بجنود لم تروها پس اگر ابو بکر صاحب سکینه باشد پس او صاحب این
و تایید نمود او را بلشکرهائی که نمی بینید انها را

لشکر خواهد بود پس بیرون رود نبی صلی الله علیه و اله از نبوت با اینکه اگر مسبو
این موضع را بهتر بود برای صاحب تو برای اینکه خدای تعالی نازل کرده سکینه را
بر نبی صلی الله علیه و اله در دو موضع که مؤمنان با او بودند پس گذاشت مؤمنان را
با او پس گفته در یکی ازان دو موضع فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین
پس فرو فرستاد خدا سکینه خود را بر رسول او و بر مؤمنین
و الزمهم کلمة التقوی و گفته است در موضع دیگر فانزل الله سکینته
پس فرو فرستاد خدا سکینه خود را
و لازم گردانید بر ایشان کلمه تقوی
علیه و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها پس چون مخصوص ساخت
و فرو فرستاد لشکرها که نمی بینید انها را
بر او و بر مؤمنین
درین موضع پیغمبر را صلی الله علیه و اله تنها بسکینه پس گفت فانزل الله سکینته
علیه پس اگر میبود با ابو بکر حقیقتی هر اینه شریک میساخت او را با پیغمبر
صلی الله علیه و اله در سکینه چنانکه شریک ساخت کسانی را از مؤمنین
که ذکر نمودیم بیش ازین پس دلالت کند بیرون کردن او را سکینه بر بیرون بودن
از او از ایمان پس نیافت عمر جوابی و متفرق شدند مردم و بیدار شدم از خواب مقام
در ابطال انچه دلیل خود ساخته اند فرقه دیم یعنی جماعتی که گفته اند که
عمر بهترین اصحاب پیغمبر است برای حدیثی که روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و اله
گفت که خدایا عزیز گردان دین را با ابو جهل یا عمر بن الخطاب پس اول اعتراضی که
وارد میاید برین جماعت انکه این حدیث را خود وضع نموده و بسته اند چنانکه
فهمیده میشود از کلام حذیفه نیز که گفت که خدای تعالی عزیز کرده دین را
بمحمد صلی الله علیه و اله و عزیز نگردانید بغیر او و ازجمله انچه دلالت میکند

بموضع این حدیث آنکه عمر در زمان جاهلیت کم نام بود و نزد مردم وقعی و اعتباری
نداشت که کسی متوجه او شود و نبود برای او بزرگی و شانی و سنیان ذکر کرده اند
که عمر در زمان جاهلیت در کالای خر بوده و در غایت پستی و دناوت بوده و حلال
زاده نبوده و پدر او خطاب حطاب بوده و دستش را بریده بودند در بازاری
که از عکاظ میگفتند و عمر را در زمان جاهلیت از روی تهکم و ریشخند عمیر
میگفته اند و نقل نموده ام این حکایات از سنیان در رساله که تصنیف نموده ام
در فساد نسب عمر و نام کرده ام این رساله را بذخیرة یوم المحشر پس کسی که
حال و شانش چنین باشد چگونه عزیز میشود اسلام باو پس معلوم شد که
این حدیث را اهل نفاق و اصحاب شقاق بسته اند و افترا کرده اند و فاضل
جلیل حسن بن علی طبرسی در کتاب تحفة الابرار گفته که مقارنت عمر با
ابی جهل در این حدیث دلالت میکند بر ضد آنچه دعوی نموده اند و صریح است
در شراکت ایشان در ضلالت و این سخن چنانست که گفته است و این حدیث
اگر دلالت کند بر فضیلت عمر پس دلالت کند [illegible] ابی جهل نیز زیرا که
منتظم شده اند [illegible] در یک سلک [illegible] شده اند [illegible] که
این خبر بتقدیری که صحیح باشد [illegible] احتمال صحت [illegible] دلالت [illegible]
جلالت و فضیلت عمر بلکه ظاهر آنست که سبب دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله
آن بوده که چون این دو شقی شریک بودند در همه گمراهی و [illegible] و اهانت

اهل اسلام

اهل اسلام و سفاهت با ایشان و مساوی بودند در زشتی اخلاق و ایذاء
رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب او و استهزاء با ایشان بنابرین دوست داشت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکی از ایشان داخل شود در ظاهر اسلام تا اینکه او
در مقابل دیگری باشد مثل است که ذلّ من لا سفیه له و سالم مانند مسلمانان
خوار شود کسی که سفیهی نباشد او را
از تعاون و استظهار ایشان بیکدیگر و پیغمبر صلی الله علیه و آله سالم ماند
از شر و فتنه ایشان با اینکه سنیان روایت کرده اند که خدای تعالی عزیز
گردانید اسلام را بعلی علیه السلام نه غیر او و از اصحاب ما طبرسی عطر الله مضجعه در کتاب
تحفة الابرار از صالحانی که یکی از عظمای سنیانست نقل کرده که او روایت
نموده در کتاب مجتبی که نبی صلی الله علیه و آله چسبیده بود بپرده های کعبه
در روز فتح مکه و گفت خداوندا بفرست بسوی مشرکین قریش از بنی امیه
عم من کسی که قوت دهد مرا پس نازل شد جبرئیل علیه السلام از روی غضب پس
گفت یا محمد آیا قوت نداد ترا پروردگار تو بشمشیری از شمشیرهای خود بر
دشمنان یعنی علی بن ابی طالب پس همیشه دین تو قایم است باو تا اینکه رخنه
کند در آن مردی از بنی امیه قسم خورد پروردگار تو که هر اینه حواله کند
گرفتن او را در گردن [illegible] بلند [illegible] شتران [illegible] او را صدید و روایت شده
از کسائی در کتاب قصص الانبیا که نوشته است بر ساق عرش که لا اله الا الله
محمد رسول الله قوت دادم او را بعلی و در کتاب مناقب ابی بکر بن مردویه و مجتبی

صالحان و مشتهی المار قطان و تفسیری که بیرون نوشته اند از تفاسیر
اثنی عشر تصنیف شیخ حافظ محمد بن مؤمن شیرازی نقل شده که این آیه
حَسْبَکَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِی اَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ نازل شد
بس است ترا خدا او کسی است که قوت ده ترا بیاری خود و بمؤمنان
در علی علیه السلام و او مراد است بمؤمنین مقام چهارم در دفع شبهه
فرقه سیم و آن اینست که ابوذر بهترین صحابه است برای حدیثی که گذشت که سایه
نیفکنده است آسمان خضرا و نه زمین غبرا کسی را که اصدق لهجه باشد
از ابوذر پس اول اعتراضی که وارد می آید بر ایشان اینکه ابوذر رضی الله عنه
همیشه اقتدا مینمود بمولای ما امیر المؤمنین علیه السلام و همیشه منتظم بود در
سلک اتباع او بود و سنیان روایت نموده اند اخبار بسیاری که صریح است
درین معنی و در اینکه او وصی رسول خداست صلی الله علیه و آله و خلیفه
اوست بعد از او و از انجمله حدیث سیزدهم است که روایت نموده از ثعلبی
در تفسیر خود و حدیثی مذکور شد در ذیل حدیث بیست و دویم که نقل
شد از مناقب ابی بکر بن مردویه مضمونش اینکه علی علیه السلام امیر المؤمنین است
حقاً حقاً و او دوسترین مردم بود بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و او شیخ
مظلوم است که بستم گرفته شده حق او و او بیعت کرده با او قرار گیر
و از انجمله حدیث بیست و پنجم است و از انجمله روایت نموده ابن مغازلی بسنده

خود از ابوذر

خود از ابوذر رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی که
غصب نماید خلافت را از علی بعد از من پس کافر است و بتحقیق که حرب نموده
خدا را و رسول او را و کسی که شک کند در علی پس او کافر است و شیخ اجل
ابو الفتوح رازی در تفسیر خود نزد تفسیر این اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا
وَآلَ اِبْرٰهِیمَ وَآلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰالَمِینَ بتحقیق که خدا برگزید آدم و نوح را
و آل ابرهیم و آل عمران را بر عالمین روایت نموده از معروف بن خربوذ
از ابن عباس گفت بودم در سالی از سالها حدیث میگفتیم در موسم حج پس دیدم
مردی را بر هیئت صحرانشینان بر آن بود عمامه سیاهی و هرگاه حدیث میکردم
بحدیثی حدیث میکرد بان پس گفت ای جماعت مردم پس هر کس شناسد مرا
پس شناسد و هر کس نشناسد مرا پس آگاه سازم او را باسم خود من جندب بن
جناده بدری غفاری ام من صحابی رسول خدایم صلی الله علیه و آله شنیدم
او را که میگفت درین مکان و اگر نشنیده باشم کر باد گوشهای من اِنَّ
اللّٰهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرٰهِیمَ وَآلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰالَمِینَ ذُرِّیَّةً
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ پس آنها ذریه‌اند از نوح است و آل از ابرهیم است
و سلاله از اسمعیل است و عترت طاهره از محمد است صلی الله علیه و آله
و صدیق اکبر علی بن ابو طالب است پس ای امتی که حیران شده اید بعد از
پیغمبر خود اگر مقدم مینمائید آنکسی را که مقدم داشته خدا و رسول او

و مؤخر میداشتید کسی را که مؤخر داشته خدا و رسول او هر آینه فقیر نمیشد
ولی خدا و بی طرف نمیشد سهمی در راه خدا و اختلاف نکرده اند امت بعد از نبی
ایشان مگر آنکه تاویل آن نزد اهل بیت پیغمبر است پس بچشید آنچه کردید یعنی
و بال آن از وزر و باشد که بدانند آنکسانی که ظلم کردند که بکدام بازگشت باز میگردند
و شیخ ابو الفتح کراجکی در کتاب کنز الفواید بسند خود از ابن عباس روایت
نموده گفت دیدم اباذر غفاری را که چسبیده بود بحلقه بیت الله الحرام و می گفت
ای مردمان کسی که شناسد مرا پس بتحقیق شناسد و کسی که نشناسد مرا خبر
دهم او را باسم خود من جندب ربذی ابوذر غفاری ام بتحقیق که من دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و اله و سلم در سال گذشته و او گرفته بود این حلقه را
و او میگفت ای مردمان اگر روزه گیرید تا بوده باشید مانند زههای کمان و نماز
کنید تا بوده باشید مانند کمانها و دعا کنید تا پاره پاره شوید عضو بعضو پس دشمنی
دارید علی بن ابو طالب را بیندازد شما را خدا در آتش برخیز ای ابو الحسن پس بگذار
کف خود را در کف من پس بتحقیق که خدا اختیار نموده مرا و ترا از یک درخت من
اصل آنم و تو شاخ آن پس کسی که قطع نماید شاخ از آن بیندازد او را خدا بروی در آتش
سید مسلمین و امام متقین است میکشد ناکثین و مارقین و جاحدین را
علی نسبت بمن بمنزله هرون است نسبت بموسی مگر اینکه نیست نبی بعد از من
و حاصل آنکه اختصاص و اقتدای اباذر بامیر المومنین و اعتقاد او بامامت او

وظلم کسی که

و ظلم کسی که تقدیم جست بر او در مرتبه ایست که جحد و انکار آن نمیتوان نمود
و خبر مذکور در تعریف اباذر با آنکه در زیر آسمان و روی زمین راستگوتر از ابوذر نیست
اگرچه عام است و لیکن تخصیص باید داد برسول صلی الله علیه و اله و امیر المومنین
علیه السلم یعنی مراد اینست که راستگوتر است از همه کس بغیر این دو کس و قول
حذیفه که رسول خدا صلی الله علیه و اله راستگوتر بود از اباذر اشاره باین
تخصیص دارد محصل کلام آنکه نبی صلی الله علیه و اله داخل نتواند بود در عموم
هر صاحب لهجه البته و قطعا پس باید که امیر المومنین نیز داخل در آن نباشد
برای آنکه ثابت است برای امیر المومنین هرچه ثابت باشد برای رسول صلی الله
علیه و اله بغیر نبوت برای آنکه امیر المومنین نفس پیغمبر باشد بنص آیه
مباهله پس بیرون رفتن نبی صلی الله علیه و اله از این عموم مستلزم بیرون
رفتن امیر المومنین است از آن و ممکن است که مراد حذیفه آن باشد که نبی
صلی الله علیه و اله بیرون است از این عموم بجهت براهین عقلیه و نقلیه
که دلالت میکند بر اینکه او صلی الله علیه و اله راستگوتر است از ابوذر پس امیر
امیر المومنین نیز از این عموم بیرون است نیز بجهت براهین عقلیه و نقلیه
که دلالت میکند بر اینکه او افضل است از اباذر و احتمال دارد که مراد حذیفه آن
باشد که نبی صلی الله علیه و اله از این عموم بیرون است قطعا و اجماعا پس استدلال
بآن ضعیف باشد حتی اینکه بعضی از اهل علم اصول فقه قایل شده اند که چنین

عموم مجتهد باشد اصلاً پس معارضه نتواند نمود با دلیلهای قطعیه که دلالت
کنند بر امامت و افضلیت او بعد از رسول خدا از همه مردم و بعضی توهم نموده اند
... دانست که این خبر صحیح نیست برای آنکه لازم آید که اباذر راستگوتر
از پیغمبر باشد و این توهم غلط است برای اینکه این خبر مستفیض و مرویست
بسندهای صحیحه و شیعه و سنی بران اتفاق دارند و اشکالی که نقل نموده بتخصیص
دفع میشود و مستلزم عدم صحت خبر نمیشود و صدوق در کتاب علل الشرایع
بسند خود از عباد بن صهیب از صادق علیه السلام در سبب این خبر حدیثی روایت
کرده که دلالت میکند بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار
اباذر نمود درین خبر و وصف نمود او را براستی برای اینکه اباذر خبر داده بود
صحابه را باینکه امیر المؤمنین علیه السلام افضل امت است و قسمت کننده بهشت و
دوزخ است و صدیق امت و فاروق امت است و حجت خدا است بر امت پس
مردم تکذیب او نمودند و پرسیدند از نبی صلی الله علیه و آله از گفته اباذر پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که سایه نیفکند آسمان سبز و بر نداشته
زمین غبرا راستگوتر از اباذر یعنی در میان این قوم راستگوتر از اباذر نیست
و بنا برین آنچه استدلال نموده اند بر طایفه بران ازین خبر بالکلیه دفع میشود
و نزاع از بیخ و بن برکنده میشود و روایتی دیگر شیخ صدوق در کتاب علل
نقل نموده که حسم ماده نزاع خصم مینماید و مؤدی بحجت بیضا و طریقه غرا

میشود روایت نموده صدوق رضی الله عنه بسند خود از انس بن مالک گفت
آمد اباذر روزی بسوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت من ندیدم
شب گذشته گفتند چه چیز دیدی شب گذشته گفت دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه و آله در در خانه او پس بیرون آمد در شب و گرفت دست علی بن ابی
طالب علیه السلام و بیرون رفتند بسوی بقیع پس همیشه میرفتم از پی ایشان تا
آنکه رفتند بقبرستانهای مکه پس میل کرد بسوی قبر پدرش پس نماز کرد نزد
آن دو رکعت پس ناگاه قبر شکافت و عبد الله نشسته بود و میگفت
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله پس گفت با او که کیست
ولی تو ای پدر پس گفت و کیست ولی ای پسر من گفت او اینست علی
گفت که علی ولی من است گفت پس برگرد بسوی روضه خود پس میل کرد بسوی
قبر مادرش پس کرد چنانکه کرد نزد قبر پدرش ناگاه قبر شکافت پس او میگفت
اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس گفت با او که کیست ولی تو
ای مادر من گفت کیست مولای ... من گفت او اینست علی بن ابی طالب
پس گفت و بتحقیق که علی ولی من است پس گفت که برگرد بسوی قبر خود و روضه
خود پس مردم تکذیب نمودند اباذر را و گفتند یا رسول الله دروغ گفت بر تو
پس گفت که دروغ گفته گفتند که جندب حکایت کرد از تو چنین چنین
پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که سایه نیفکنده آسمان سبز و بر نداشته

زمین غبرا بر صاحب بانی که راست‌گوتر باشد از ابا ذر پس ظاهر شد سقوط انچه
متمسک شده‌اند این طایفه با مخالفتان با اجماع و مصادمت‌ان با
ادله قاطعه و براهین قاهره **مقام پنجم** در ابطال شبهه فرقه چهارم
که گفته‌اند که سلمان بهترین صحابه است برای اینکه پیغمبر صلی الله
علیه و اله گفت که او ادراک کرده علم اول را و ادراک کرده علم اخر را
از جمله انچه باطل میکند سخن این طایفه را اینکه معلوم است بدیهة
از حال سلمان که او اخص خواص و یکی از ارکان امیر المؤمنین علیه السلام بود
و امتناع نمودن او از بیعت با ابو بکر را انکار نمیتوان نمود و انکار نمودن او
تقدم ابو بکر را بر امیر المؤمنین علیه السلام مشهور و معروف و مستفیض است
و در تحفة الابرار و غیر ان مذکور است که او بزبان فارسی گفت که دانی
و ندانی کردی و نکردی چه دانی که چه کردی حق از صاحب حق بردی و ابن
قتیبه که یکی از عظما و فحول سنیان است دوازده نفر از صحابه را رافضی
شمرده یکی از انها سلمان فارسی است و بجهت اختصاص او با اهل بیت
علیهم السلام رسول صلی الله علیه و اله گفت سلمان منا اهل البیت و سنیان
از او احادیثی که نص در امامت و وصایت است روایت نموده‌اند از انجمله
ما در ذیل حدیث چهارم حدیثی از محدث حنبلی از انس از سلمان در امامت
و خلافت او علیه السلام نقل نمودیم و در ذیل حدیث بیست و دویم نیز حدیثی

نزدیک باین حدیث نقل نمودیم و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از سلیم بن قیس هلالی
از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که علی علیه السلام سوار کرد فاطمه را علیها السلام
بر خری در شبی پس گرفت دست دو پسر خود را حسن و حسین پس واگذاشت کسی از
اهل بدر را از مهاجرین و انصار مگر رفت نزد او در منزلش و بیاد او اورد حق خود را
و خواند او را بیاری خود پس اجابت نکرد از انها مگر چهل و چهار کس پس امر کرد ایشان را
اینکه صبح کنند نزد او تراشیده باشند سرهای خود را و با ایشان باشد سلاح ایشان
و بیعت نموده با او بر موت پس صبح نمود علیه السلام و وفا نکرد از ایشان با او کسی مگر
چهار نفر گفتم بسلمان که که بودند ان چهار نفر گفت من بودم و ابا ذر و مقداد و
زبیر بن عوام پس رفت نزد ایشان شب دویم پس قسم خوردند با یکدیگر پس گفتند صبح
میکنیم نزد تو پس وفا نکرد از ایشان کسی غیر ما پس شب سیم رفت پس وفا نکرد غیر ما
تا تمام حدیث و روایت نموده در احتجاج از صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش
علیهم السلام گفت که خطبه خواند برای مردم سلمان فارسی بعد از دفن نبی صلی الله
علیه و اله به سه روز پس گفت ای مردمان بشنوید از من حدیثی را پس بفهمید
او را از من بتحقیق که من داده شده‌ام علم بسیاری پس اگر حدیث کنم شما را بهر چه میدانم
از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام هر اینه بگویند طایفه از شما که او دیوانه است
و گویند طایفه دیگر که خداوندا بیامرز کشنده سلمان را و بتحقیق که از برای شماست
مرگها که از پی بلایا باشد بتحقیق که نزد علی بن ابیطالب است علم مرگها و بلاها و میراثها

ومیراث وصیتها و فضل خطاب و اصل نسبها بر طریق هرون بن عمران نسبت
بموسی علیه السلم وقتی که گفت برای من رسول خدا صلی الله علیه وآله تو وصی منی در
اهل من و خلیفهٔ منی در امت من و تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی و
لیکن شما گرفته اید طریقه بنی اسرائیل را پس خطا کردید حق را و شما میدانستید
تحقیق قسم بخدا که مرتکب خواهید شد حالتی مطابق بطریقه بنی اسرائیل چون
برابری نعل با نعل و پر تیر با پر تیر آگاه باشید قسم بآنکسی که جان سلمان بدست او
که اگر والی میگردانید علی را هر آینه میخوردید از بالای خود و از زیر پای خود و اگر میخواندید
مرغ را از آسمان هر آینه اجابت میکرد شما را و اگر میخواندید ماهیان از دریاها
هر آینه اجابت میکردند شما را فقیر نمیشد ولی خدا و گم نمیشد و بر طرف نمی شد
سهمی از فرایض خدا و اختلاف نمیکردند دو کس در حکم خدا ولیکن ابا کردید پس
صاحب والی خود گردانید غیر او را پس بشارت باد شما را ابر بلا و مایوس باشید
از امید واری و بتحقیق که انداختم و قطع نمودم از شما همه بیك طریق تیر دوستی
میان من و شما بریده شد ملازم باشید اهل محمد را پس بتحقیق که ایشان کشنده اند
بسوی بهشت و خوانندهاند بسوی او در روز قیامت ملازم باشید امیر
المؤمنین علی بن ابیطالب را بتحقیق که ما سلام کرده ایم براو بولایت و خلافت و
امارت مؤمنان چندین مرتبه بسیار با پیغمبر ما در هر مرتبه امر مینمود
ما را بآن و موکد میساخت از برما پس چه شده است قوم را که شناختند

فضل او را پس حسد بردند و بتحقیق که حسد برد قابیل هابیل را پس کشت او را
تا بر گشتند کفار و بتحقیق مرتد شد بعد از موسی بن عمران پس امر این امت مانند
امر بنی اسرائیل است پس کجا میبرد شما را رای مردمان نیستم من و ابو فلان و ابو
فلان و فلان آیا نادانید یا بر خود بسته اید نادانی را یا حسد برده اید یا حسد بر خود
بسته اید قسم بخدا که هر آینه مرتد میشوید کفار میزنید بعضی گردنهای بعضی را
بشمشیر گواهی میدهد شاهد بر رستگار بهلاکت و گواهی میدهد شاهد بر کافر
بنجات آگاه باشید که بتحقیق که من اظهار نمودم امر خود را و انقیاد نمودم برای
پیغمبر خود و متابعت نمودم مولای خود را و مولای هر مؤمن و مومنه یعنی علی
امیر مؤمنان و سید وصیین و قاید غر محجلین و امام صدیقین و شهدا و
صالحین و علامه حلی معطر سازد خدا مرقد او را در کتاب خلاصة الاقوال گفته
که سلمان فارسی مولای رسول خدا صلی الله علیه و و ابو عبدالله بود
اول ارکان اربعه بود حال او عظیم بود و مشکور و پسندیده بود مرتد نشد تمام
شد کلام علامه و بهر حال انتظام او در سلک خواص و اتباع او علیه السلم محل انکار نیست
در روشنی ضیا برهانش پوشیده نیست و اما آنچه درین حدیث مذکور شد
که سلمان ادراک نمود علم اول را و ادراک نمود علم آخر را پس دلالت میکند بر
بسیاری علم او و در آن سخنی نیست ولیکن نسبت علم او بعلم امیر المؤمنین
چون نسبت قطره ایست بدریا جوهرة فاخرة ثقة الاسلام در کتاب کافی

روایت نموده بسند خود از مسعدة بن صدقه از ابو عبد الله علیه السلام که گفت که
مذکور شد تقیه در روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام پس گفت و الله که
اگر میدانست ابوذر آنچه در دل سلمان بود هر آینه میکشت او را و بتحقیق برادری
انداخته بود رسول خدا صلی الله علیه و اله میان ایشان پس چه گمان دارید
میان سایر خلق بتحقیق که علم علما صعب مستصعب است بر نمیدارد آنرا
مگر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی یا بنده مؤمنی که امتحان نموده باشد خدا دل او را
برای ایمان پس گفت که جز این نیست که گردید سلمان از علما برای آنکه او
مردی بود از ما اهل بیت و این حدیث دلالت میکند بر جلالت قدر سلمان
رضی الله عنه و بزرگی علم او و بزرگی شان او و علم الهدی در کتاب غرر و
درر چند وجه در معنی این حدیث از اصحاب ما رضوان الله علیهم نقل نموده
و ظاهرترین وجوهی که گفته شده اینست که معنی حدیث اینست که هر آینه
میکشت ابوذر سلمان را و سر این آنست که بعضی از علوم و معارف عالیه را طبع
اکثر مردم که عادت بظواهر احادیث و ایات علوم کرده اند قبول نمی نماید
و رواجی ندارد نزد ایشان بجهت قصور فهم ایشان از دانستن حقیقت آنها پس
حکم می نماید بکفر کسانی که بگویند آنها و ایشان را واجب القتل دانند بجهت عجز
بصایر ایشان از ادراک کنه باطن آنها و اقتصار ایشان بر روایت ظواهر
و در خبر نبوی وارد شده که بعضی مانند هیئة پوشیده است که نمیدانند آنرا

مکر اهل معرفت

مگر اهل معرفت بخدا و گفته است امیر المؤمنین علیه السلام که جمع شدم دریکدیگر
در علم پوشیده‌ای که اگر اظهار نمایم هر آینه مضطرب شوید اضطراب
ارشیه در طوی بعیده و گفته است علیه السلام در حدیث کمیل بتحقیق که اینجا
(رشیها ریسمانها — در چاههای عمیق)
هر آینه علمی است بسیار و اشاره نمود بسینه خود اگر می یافتم برای آن بردارنده
و چون سلمان رضی الله عنه اخذ نموده بود از این قبیل بحظ جلیل و اختیار نموده
بود از علوم علیا بسهم رقیب و معلی چشیده بود از چشمه نبوی و اقتباس
نموده از مشکوة مرتضوی بالا رفته بمعارج اسرار که واجب بود حفظ آن و
از اغیار برتبه که وارد شده در شان او که محدث است و علم ابوذر رضی الله عنه
(یعنی او از ملائکه می شنود)
منحصر بود در روایت علوم ظاهریه پس نسبت او بسلمان مانند نسبت موسی
بود بخضر و عالم ربانی کمال الدین میثم بحرانی در کتاب شرح اشارات تصریح نموده باین
که اگر ابوذر مطلع میشد بر آنچه در دل سلمان بود از علوم حقیقیه و حقایق
باطنیه هر آینه حکم بکفر او مینمود و حلال میدانست قتل او را چنانچه موسی علیه السلام
چون مطلع نبود از سر کار خضر در سوراخ نمودن کشتی و کشتن غلام و بناء
دیوار معارضه نمود با خضر بطریق انکار و نسبت بحار و محقق مولانا محسن
کاشی در کتاب محجة البیضاء روایت نموده که اگر میدانست ابوذر آنچه در شکم
سلمان است از حکمت هر آینه میکشت او را و قبل از این نقل نمودیم از کتاب
احتجاج که سلمان گفت که اگر حدیث میکردم شما را بهر چه میدانم از فضایل

امیر المؤمنین علیه السلم هر آینه میگفت طایفه از شما که او مجنون است و میگفت
طایفه دیگر که خدا بیامرزد کشنده سلمان را و این حدیث نزدیک و قوی میگردانند
تاویل آنکه مذکور شد و این معنی مذکور است درین ابیات که منسوبست
بمولانا زین العابدین علیه السلم «انی لاکتم من علمی جواهره»
تحقیق که من هر اینه پنهان میکنم از علم خود جواهر او را
کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا «و قد تقدم فی هذا ابو الحسن»
برای آنکه نه بیند حق را صاحب جهل پس فریفته شود ما را و بتحقیق پیشی گرفته درین ابو الحسن
له الحسین و وصی قبله الحسنا «یا رب جوهر علم لو ابوح به»
بسوی حسین و وصی پیش از ان حسن ای بسا جوهر علمی که اگر ظاهر کنم ان را
لقیل لی انت ممن تعبد الوثنا «و لاستحل رجال مسلمون دمی»
هر اینه گفته شود برای من که تو از ان کسانی که عبادت میکنی بتها و هر اینه حلال دانند مردان مسلمانان خون مرا
یرون اقبح ما یاتونه حسنا «و احتمال دارد که مراد این باشد که هر آینه
میبینند قبیح ترانچه میکنند ان را نیکو میکشد علمی که در بطن سلمان بود
ابوذر را از جهت آنکه تاب فهمیدن ان نداشته باشد بسبب خفای ان و حقیقت
یا برای اینکه نتواند کتمان نمود بسبب کم حوصلگی او و پس اظهار نماید ان را پس باعث
هلاکت و قتل او شود و چون سلمان رضی الله عنه عارف بود بغوامض اسرار و
دلش روشن بود باشعه انوار حامل ان حقایق میتوانست بود و مؤید این معنیست
قول حضرت در اخر حدیث که علم علما صعب مستصعب است تا اخر حدیث و چون

این حدیث مشتمل

این حدیث مشتمل بود بر وفور علم و جلالت قدر سلمان و قدری اشکالی و مناسبتی
باین مقام نیز داشت لهذا درین مقام مشروحا ایراد نمودیم **مقام ششم**
قول پیغمبر صلی الله علیه و اله که بتحقیق که تارکین ولایت علی بن ابو طالب
ایشان بیرون روندگان از دین‌اند بر ابلغ وجهی دلالت میکند بر کفر نواصب
خذلهم الله زیرا که حقیقت ولایت متابعت و اقتدا نمودنست چنانچه اشارة
نموده بان خدای جل مجده و سلطانه بقول خود که قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی و اخباری که دلالت میکند بر کفر ایشان از حد احصا و شمار بیرونست
از انجمله سید جلیل رضی الدین بن طاوس در کتاب طرایف نقل نموده از کتاب مردویه که
از معتمدان سنیان است گفت حدیث کرد ما را احمد بن کامل و احمد بن محمد بن عمر
سعید احمسی گفتند که حدیث کرد ما را عبد الله بن کثیر عامری گفت حدیث کرد
ما را محمد بن علی صیرفی گفت حدیث کرد ما را ابرهیم بن اسمعیل یشکری از شریک از
اعمش از ابی وایل از حذیفه نقل که گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله که علی
خیر البشر است پس کسی که انکار کند کافر است و طریق استدلال ازین حدیث آنکه این
حدیث دلالت میکند صریحا بر کفر کسی که ابا کند که علی علیه السلم بهترین بشر است و
سنیان تکذیب این می نمایند و میگویند که ان سه شیطان دزد بهتر اند از او و
و از انجمله روایت کرده ابن مغازلی از ابوذر گفت که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و اله کسی که غضب کند از علی خلافت را بعد از من پس او کافر است و در

مقام دویم گفته شد که شك در علی علیه السلم کفر است و معنی شك در او شك در خلافت
اوست پس شك در خلافت کفر باشد و انکار او بطریق اولی کفر باشد و از آن جمله
احمد بن حنبل در مسند خود و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب روایت نموده اند
از چندین طریق که نبی صلی الله علیه و اله گفت که ای مردمان کسی که ایذا کند
علی را پس بتحقیق که ایذا کرده مرا و زیاده بر این ابن مغازلی روایت نموده که نبی صلی الله
علیه و اله گفت که کسی که ایذا نماید علی را پس ایذا نموده باشد مرا و برانگیخته
شود در قیامت یهودی یا نصرانی پس گفت جابر بن عبد الله انصاری که ای
رسول خدا و اگرچه شهادت دهد بلا اله الا الله و بر اینکه تو رسول خدائی
پس گفت نبی صلی الله علیه و اله که ای جابر این کلمه ایست که بآن ریخته نمی شود
خونهای ایشان و گرفته نمیشود مالهای ایشان و ندهند جزیه را با ذلت و
خواری پس باید آنکه کسی که امیر المومنین را علیه السلم از مقام و مرتبه خود بیرون
برد و اعتقاد نماید که آن سه دزد متمرد امامند و امیر المؤمنین رعیت و
تابع آنها است و واجب است بر او و اینکه [illegible] با مؤمن بلکه خلیفه بحق
[illegible] علیه و اله فرموده حرب با تو
ای علی حرب با من است [illegible] که چنین کسی ایذای امیر المؤمنین نموده و منتظم
باشد در سلك اعداء او و از آنجمله احمد بن موسی بن مردویه حافظ که معتمد است
نزد سنیان گفته که حدیث کرد مارا احمد بن عبد الله بن الحسین که حدیث

کرد مارا

کرد مارا عبد العزیز بن یحیی بصری ابو احمد که حدیث کرد مارا مغیرة بن محمد مهلبی که
حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن محمد صالح ازدی که حدیث کرد مارا علی بن هاشم برید
که حدیث کرد مارا جابر بن یزید جعفی از صالح بن میثم از پدرش گفت شنیدم
ابن عباس را که میگفت که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و اله که می گفت
که کسی که ملاقات کند خدای تعالی را و او منکر باشد ولایت علی بن ابو طالب را
علیه السلم ملاقات کند خدای تعالی را و بر او غضبناك باشد قبول نکند خدا چیزی را
از اعمال او پس موکل کرداند بر او هفتاد ملکان را که تف می اندازند در روی او و حشر
میکند او را خدای تعالی روی سیاه ازرق چشم گفتیم یا ابن عباس آیا نفع میکند دوستی
علی بن ابو طالب علیه السلم در آخرت گفت که بتحقیق که نزاع کردند اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه و اله در دوستی او تا اینکه سؤال کردیم رسول خدا را صلی الله علیه و اله
پس گفت واگذارید مرا تا سؤال نمایم وحی را پس چون فرود آمد جبرئیل علیه السلم پس پرسید
او را گفت پس میپرسم رب خود را عز و جل از این پس برگشت بسوی آسمان پس فرود
آمد بسوی زمین پس گفت ای محمد بتحقیق که خدای تعالی میرساند بر تو سلام که دوست
میدارم علی را پس کسی که دوست دارد او را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و کسی که
دشمن دارد او را پس بتحقیق که دشمن داشته مرا ای محمد هر کجا میباشی تو میباشد علی و
هر کجا باشد علی میباشد دوستان او و اگرچه مرتکب گناهان شده باشند و از امور
ظاهر معلوم است که شکی در آن نیست که کسی که امیر المؤمنین را از مرتبه خود

که خدای تعالی اولاد را بآن مرتبه قرار داده بکیبا انکه مقدم دارد برای کسی که بکفش او
نتوان سنجید از مردم عوام که گمراه تر از حیوانات اند و اعتقاد کند که این قسم مردم را
افضل از اولاد پیغمبر و لایق تر بهدایت داند و آنرا یکی از عطایای ایشان داند
و کسانی که با او جنگ کردند در جنگ جمل و صفین مومنان دانند و ایشان را در اعلی
مراتب عدالت و اسمی طبقات جلالت اند و مثاب و ماجور باشند در جنگ
با امیر المومنین علیه السلام و اتفاق دارند بعدم جواز لعن بر معویه لعنه الله چنانچه
تصریح نموده بان علامه ایشان سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید و اکثر
ایشان جایز نمیدانند لعن یزید را با اینکه ظاهر است عداوت ایشان با اهل
بیت علیهم السلام و مستاصل نمودند ایشان را و سب امیر المومنین و سبطین را علیهم السلام
سنت و شعار خود کردانیدند پس کسی که حال او نسبت با امیر المومنین و
اهل البیت علیهم السلام بدین منوال بوده باشد پس چکونه در سلک دوستان امیر
المومنین علیه السلام و دوستان و اتباع او منتظم میتواند بود هر که کوید از محض
غرور و حماقت او باشد هیهات هیهات قسم بخدا قسم راست و درست
که این جماعت از دشمن ترین دشمنان و اعظم ایشان اند چنانچه اشاره نمودیم باین
در ذیل حدیث نهم و مبسوطا در کتاب معراج و رساله فصل الخطاب فی کفر القدریه
ذکر نموده ایم و از جمله اخباری که دلالت میکند بر این مطلب آنکه صدوق
عطر الله مرقده در کتاب علل الشرایع در باب نوادر العلل بسند خود روایت

نموده از عبد الله بن سنان از ابو عبد الله علیه السلام کفت که نیست ناصبی کسی که
نصب عداوت کند برای ما اهل بیت برای اینکه نمی یابی کسی را که بکوید که من دشمن
دارم محمد را و آل محمد را ولیکن ناصبی کسیست که نصب عداوت کند برای شما و او
داند که شما دوست میدارید ولی خود میدانید ما را و شما شیعیان ما اید
دشمنی ایشان با ما که شیعیان اییم ظاهر است چون افتاب در رابعه نهار و این
دلالت میکند بر نصب عداوت ایشان برای ائمه علیهم السلام و برای این مطلب کافیست
اینکه می بینیم که ایشان همیشه اعراض مینمایند از مناقب اهل بیت علیهم السلام و چون
بشنوند مدایح اهل بیت را کرفته میشوند و روی ترش میکنند و انکار زیارت
قبور ایشان مینمایند و ترک مینمایند رفتن بمشاهد ایشان و تیمن و تبرک
میجویند بروز عاشورا و مصافحه و زینت میکنند و منع میکنند از لعن بر قاتل
امام حسین علیه السلام چنانچه از کتاب خلاصه نقل شده و بعضی از عظمای سنیان تصریح
نموده اند که او خلیفه و امام بحق بوده برای اینکه بعد از شهادت امام حسین
علیه السلام اجماع منعقد شد برای او و معویه او را خلیفه نموده بود و بیعت برای او کرفته بود
در حیات خود و قتل امام حسین را که از او صادر شد تاویل مینمایند که کاهی باینکه
خطا کرده در اجتهاد و مجتهد مخطی ماجور و مثاب است و کاهی باینکه او راضی نبوده
بکشتن او و انکار نموده که بامر او شده و انکار این مانند انکار بدیهیات است
چنانکه علامه ایشان سعد الدین تفتازانی در کتاب شرح عقاید اعتراف باین نموده

وشیخ جلیل ابو عبد الله محمد بن ادریس حلی در آخر کتاب سرایر قدری از امور غریب نفیس کم
از کتب اصول امامیه انتخاب نموده ذکر نموده از انجمله از کتاب مسایل الرجال و مکاتبات
ایشان از مولای ما حسن بن علی بن محمد هادی در ضمن مسایل محمد بن علی بن موسی نقل
نموده که محمد بن علی گفت که نوشتم بسوی او یعنی امام حسن عسکری علیه السلام بپرسیدم
او را از ناصبی که آیا محتاج در امتحان نمودن ناصبی بیشتر از تقدیم نمودن او جبت
وطاغوت را یعنی تقدیم نمودن ابو بکر و عمر را بر امیر المؤمنین و اعتقاد نمودن او امامت
ایشان را پس برگردید جواب که کسی که بر این باشد بر این اعتقاد پس او ناصبی است
بعضی از محققین گفته و چه خوب گفته که دشمنی نمی‌باشد اعظم از کسی که
مقدم دارد بر هر که از مراتب کمالی که منتظم باشد در سلک اقربای جمال
بر کسی که بالا رفته بر اوج اجلال تا بمرتبه که شک نموده باشند که او است
خدای متعال و ابن خلکان که از عظمای سنیان است در تاریخ وفیات
الاعیان در احوال علی بن جهم قرشی حرفی گفته و حاصلش اینکه تسنن و
محبت علی با هم جمع نمیشوند و شیخ صدوق قدس سره در کتاب علل الشرایع
والاحکام از احمد بن حنبل صاحب مذهب شافعی نقل نموده که بغض علی
شرط است در تسنن چنانکه در ذیل حدیث نهم و در رساله که سابقا
مذکور شد بتفصیل ذکر نموده ایم مقام ششم مخفی نماند که خبری که نقل شد
از حذیفه دلالت میکند بر عظم فضیلت اهل بیت علیهم السلام عموما و بر اعظم

فضیلت مولانا

فضیلت مولای ما حسین علیه السلام خصوصا و قسم بعمر خود که اهل بیت سلام الله
علیهم شجره نبوت و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه و مهبط وحی اند
و معدن علم و نشان هدایت و حجتهای خدای تعالی بر اهل دنیا اند خزینهای اسرار
و تنزیل و معدنهای جواهر علم و تأویل اند امینان بر حقایق و خلیفهای خدا بر خلق اند
اولوا الامری اند که امر شده بطاعت ایشان و اهل ذکری اند که تحریض شده
بر مسائلت ایشان آقایانی اند که مردم مامورند بموالات و متابعت ایشان و
اهل بیتی اند که برده است خدای تعالی از ایشان رجس را و طاهر گردانیده ایشان را
تطهیری و راسخون در علم اند که نزد ایشانست علم قرآن تاویلش و تفسیرش یکی
از آن دو سبب الله اند که هر که چنگ زند بانها فایز و رستگار شود افلاح او و دویم ثقلین اند
که گمراه متمسک شود بانها روشن گرداند در شب تاریک صباح او را مانند کشتی نوح اند
کسی که سوار شود از آن نجات یابد و کسی که تخلف نماید غرق شود آنکسانی اند که
هر گاه تکلم نمایند تکلم نمایند بحق و صواب و اتیان نمایند بحکمت و فصل خطاب
بتحقیق و قسم بخدا که صعود نمودند بذروهای حقایق بقدمهای نبوت و ولایت
و روشن گردانیدند طبقات عالم تقوی را بهدایت شیران و غاو بارانهای نداو طعن
کننده کان عدا اند در ایشان است شمشیر و قلم در دنیا و لوای حمد و علم در عقبی
خلفای دین و حلفای نبیین اند چراغهای امم و کلیدهای کرم اند کلیم بپوشید
حله اصطفا را چون یافت دانا او بوی وفای ایشان شیعه ایشان فرقه ناجیه

وطایفه زکیه اند بس کیست آنکسی که بشکافد غبار ایشان او کیست آنکسی که برود
رفتار ایشان را برسد بفاخر ایشان هیهات هیهات محال است این محال است دریافتن
کمالات ایشان و اوضح ممتنع است تتبع بر منوال ایشان آسان توان رسید بعشر عشری از
اعشار مناقب ایشانست خوض و بمقامات علیه ایشان نمی توان رسید بسعی
واجتهاد و در نمیتوان یافت بجودت استعداد این الوصول الی سعادة
نجات رسیدن بسوی مطلوب
دونها لجج البحار و دونهن قفار بل هی قصص لم
و پیش از اوست موجهای دریاها و پیش اوست بیابانها بلکه انها
تفصل علی قدر کل ذی قدر و نتایج لم یحصل مقدماتها جد کل ذی جد
برقدر هر صاحب قدری و نتیجهائی که تحصیل نمی نماید مقدماتها انهارا جد هر صاحب جدی
و از آنجا که سنی و شیعه که امیر المؤمنین علیه السلام گفته که ما اهل بیتیم که قیاس
کرده نمیشود بما هیچ کس از مردم ابو عثمن عمرو بن بحر جاحظ معتزلی که از بزرگان
نواصب و شیاطین معتزله است گفته است که راست گفته علی علیه السلام که ما
اهل بیتیم که قیاس کرده نمیشود بما هیچ کس و چگونه قیاس شود کسی بقومی که از
ایشانست رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن دو طیب علی و فاطمة و دو سبط حسن و
حسین و دو شهید شیر خدا حمزه و صاحب دو پر جعفر و سید خلایق عبد المطلب و
حلیم اهل بطحا ابو طالب و نیست خیری مگر در ایشانست و انصار یاری دهنده گان
ایشانند و مهاجر کیست که هجرت نماید بسوی ایشان و با ایشان و صدیق

خوض فتادن و دست کشیدن بر کاری و جاری است منه

روایت نموده اند در

کیست که

کیست که تصدیق نماید ایشان را و فاروق کیست که فرق نماید میان حق و باطل
در ایشان و حواریین مخصوصان ایشانند و ذو الشهادتین برای شهادت برای
ایشانست و نیست چیزی مگر در ایشان و برای ایشان و با ایشان و از ایشان
و ظاهر گردانید رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگی اهل بیت خود را که انی
تحقیق که من
تارک فیکم الثقلین الخلیفتین کتاب الله حبل ممدود من
ترک نماینده ام در شما دو سنگین عظیم ایشان دو خلیفه کتاب خدا ریسمانی کشیده شده از
السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی نبانی اللطیف الخبیر انهما
آسمان بسوی زمین و عترت من اهل بیت من خبر داد مرا لطیف خبیر که انهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و اگر بودند ایشان مثل غیر ایشان
جدا نمیشوند از یکدیگر تا وارد شوند بر من بر حوض
عمر در وقتی که خواست که داماد
علی شود نمیگفت که من شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که می گفت
هر سببی و نسبی قطع میشود مگر سبب و نسب من پس لقا علی علیه السلام پس اگر
اراده کنیم که ذکر نماییم ایام شریفه و اوقات کریمه و مناقب سنیه او را هر آینه
بر میکنیم طومارها را در ازا عرقش صحیح است و منشأش کریم است و شانش
عظیم است و علمش کثیر است و زبانش مصیب و سینه اش وسیع و بیانش
عجیب و حدیث او گواهی میدهد بر تقدیم او بر غیر او تمام شد کلام جاحظ و
و وزیر سعید علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة گفته قد حل الحسین علیه السلام

وهذا البیت الشریف فی وجه ویفاعه وعلا محله فیه علو انطاس عن ارتفاعه
واطلع بصفاء سره علی غوامض المعارف فکشف له الحقایق عند اطلاعه وساواه صیته
له الفضایل والفواضل فاستوی الصدیق والعدو عنه استماعه فلما اقتمت
غنایم المجد حصل علی صفایاه ومرباعه فقد اجتمع فیه وفی اخیه علیه السلم
من خلال الفضل ما الاختلاف فی اجتماعه وچون چنین باشد وایشان پسران
فاطمه وعلی علیهما السلام اند بی فاصله ودو سبط نبی بوده اند صلی الله علیه واله
وگرامی ترین مردم بوده اند در فرع واصل ودو سید امام بوده اند ایستاده باشند یا نشسته
باشند یعنی خواه مبسوط الید باشند یا نه پس بتحقیق که ایشان مستولی بر حکومت
وامامت ومستجمع مراتب کمال وفضل اند وابن حجر در صواعق محرقه اخبار بسیار
در فضایل اهل بیت عموما ودر فضایل علی وحسن وحسین علیهم السلم خصوصا ذکر
نموده وما از انها اقتصار مینمائیم بذکر دوازده حدیث حدیث اول احمد و
محاملی وذهبی وغیر ایشان روایت نموده اند از عایشه که گفت که گفت رسول خدا
صلی الله علیه واله که گفت جبرئیل علیه السلم که برگردانیدم مشرقهای زمین را و
مغربهای انرا وتفحص نمودم پس نیافتم مردی را که بهتر باشد از محمد صلی الله علیه و
اله وبرگردانیدم زمین را وتفحص نمودم مشرقهای انرا ومغربهای انرا پس نیافتم پسر
پدری که بهتر باشد از پسران هاشم حدیث دویم مسلم وترمذی وغیر ایشان
روایت نموده اند از واثله از نبی صلی الله علیه واله که گفت که بتحقیق که خدا

برگزید کنانه

برگزید کنانه را از پسران اسمعیل وبرگزید از میان کنانه قریش را وبرگزید از قریش بنی هاشم را
وبرگزید مرا از بنی هاشم ودر روایت دیگر گفته که بتحقیق که خدا برگزید از اولاد
ادم ابراهیم را وگرفت او را خلیل خود وبرگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را وبرگزید از
اولاد اسمعیل نزار را پس برگزید از نزار مضر را پس برگزید از مضر کنانه را پس برگزید
از کنانه قریش را پس برگزید از قریش بنی هاشم را پس برگزید از بنی هاشم عبد المطلب را
پس برگزید مرا از بنی عبد المطلب حدیث سیم ابو یعلی بن سلمه روایت نموده
از اکوع اینکه نبی صلی الله علیه واله گفت که ستارها امانست از برای اهل
اسمان واهل بیت من امانند برای امت من حدیث چهارم حاکم روایت نموده
از ابو ذر که رسول خدا صلی الله علیه واله گفت که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است
کسی که سوار شد از ان نجات یافت وکسی که تخلف نمود هلاک شد ودر روایت
دیگر از بزاز از ابن عباس واز زبیر روایت شده وحاکم از ابی ذر نیز روایت نموده
که مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است کسی که سوار شد از ان نجات یافت
وکسی که تخلف نمود از ان غرق شد واین خبر را پیش از این بتفصیل ذکر نمودیم
حدیث پنجم ابن عدی ودیلمی روایت نموده اند از علی علیه السلم که رسول صلی الله
علیه واله گفت که این ملکیست که فرود نیامده است بزمین هرگز پیش از این شب
رخصت گرفته از پروردگار خود اینکه سلام کند بر من ومرا بشارت دهد مرا که
فاطمه سیده زنان اهل جنت است وحسن وحسین دو سید جوانان اهل بهشت اند

حدیث ششم ترمذی وابن ماجه وحاکم بن حبان روایت نموده اند اینکه
رسول خدا صلی الله علیه واله گفت در شان اهل بیت که من جنگم برای کسی که جنگ
کند ایشان را و صلحم برای کسی که صلح باشد ایشان را حدیث هفتم احمد و
ترمذی روایت نموده اند از علی علیه السلم که رسول خدا صلی الله علیه واله گفت که
کسی دوست دارد مرا و دوست دارد این دو را و مادر انها را و پدر انها را بوده باشد
با من در درجه من در روز قیامت حدیث هشتم ابوبکر در غنائیات روایت
نموده از ابو ایوب رضی الله عنه که نبی صلی الله علیه واله گفت که هرگاه بوده باشد
روز قیامت ندا کند منادی از شکم عرش که ای اهل کتاب بزیر اندازید سرهای
خود را و بر بپوشانید چشمهای خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله
علیه واله بر صراط پس او بگذرد با هفتاد هزار کنیز مانند گذشتن برق
حدیث نهم احمد بن حنبل و ترمذی وحاکم روایت کرده اند از ابن زبیر
اینکه نبی صلی الله علیه واله گفت که فاطمه پاره ایست از من ایذا میکند مرا
کسی که ایذا کند او را و دشمنی میکند با من کسی که دشمنی کند با او حدیث دهم
بخاری و مسلم روایت نموده اند از فاطمه که نبی صلی الله علیه واله گفت برای
او که ای فاطمه آیا راضی نیستی که اینکه بوده باشی سیده زنان عالمین حدیث
یازدهم ابن عساکر روایت نموده اند از علی علیه السلم و از ابن عمر و از ابن [illegible]
وحاکم روایت نموده اند از ابن عمر و طبرانی روایت نموده از قره و از مالک بن الحویرث

وحاکم [illegible] نموده

وحاکم روایت نموده از ابن مسعود که نبی صلی الله علیه واله گفت که این دو حسن
وحسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر است از ایشان
حدیث دوازدهم ترمذی روایت نموده از انس بن مالک اینکه نبی صلی الله
علیه واله گفت که دوست تر اهل بیت من بسوی من حسن وحسین اند مجملا
انکه فضایل و مفاخر ایشان زیاده از حد شمار است پس خوشحال کسی که منسوب
با ایشان در نسب و معنی و خوشحال کسی که از دوحه علیا و شجره اسنای ایشان فرع
باشد و مفاخر دهد گوینده این ابیات را ٭ اذا شمخت في ذروة المجد هاشمي ٭
نعماه منها جعفر وعقیل ٭
در بلندی هاشمی
پدر و عم او جعفر است و عقیل
فما کل جد في الرجال محمد ٭ وما کل ام
في النساء بتول ٭ و بتحقیق نیکو گفته
پس نیست هر جدی در مردان محمد و نیست هر مادری در زنان بتول
و موافقت نموده با مفضل درین معنی محمد بن علی علوی حمانی ٭
رات بیتی علی نعم الملاحی ٭ هو البیت المقابل للضراحی ٭

و والدی المشار به اذا ما ٭ دعا الداعی لحی علی الفلاح ٭
و پدر من نشان داده میشود هرگاه خوانده شود خواننده برای طایفه بنجات
وعباس بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته ٭
وقالت قریش لنا مفخر ٭ رفیع علی الناس لا ینکر ٭ لقد صدقوا لهم
وگفتند قریش که برای ماست فخری بلند بر مردم که انکار کرده نمیشود هر اینه راست بودند برای ایشان

فضلهم ٭ وبينهم ريب ينصرم ٭ وادناهم رحما بالنبي ٭ اذا

فضل ايشان   وادناى ايشان در خويشى به پيغمبر همراه

فخروا فبه المفتخر ٭ بنا الفخر منكم على غيركم ٭ فاما علينا فلا تفخروا

فخر نمايند در آنست فخر بماست فخر شما بر غير شما   پس بر ما فخر مكنيد

فضل النبي على غيركم ٭ اقروا به بعدا وانكروا ٭ فان طرهم بسوى مجدنا

فضل نبى بر غير شما   اقرار كنيد آن يا انكار كنيد

فان جناحكم الاقصر ٭ سيد مرتضى علم الهدى عطر الله مرقده در كتاب فصول

اين ابيات را از ايشان نقل نموده وخدا خبر دهد آنكسى را كه در افتخار خود ومباهات

او بمصطفى ومرتضى گفته ٭ الله يعلم ان المجد من ادب ٭ وان

تماديت فى غى وفى لعب   خدا ميداند كه بزرگى از آداب مى است واگرچه

بكشم در گمراهى وبازى   انى لمن معشر ان جمعوا لعلى ٭

تفرعوا عن نبى او وصى نبى   بتحقيق كه من از آنهايم از جماعتى ام كه اگر جمع شوند

جدا شده اند از نبى يا وصى نبى   وان شككت عن سنى همى ٭ تجد فى

فى مهجات الانجم الشهب

وهريك از اين صاحبان ابيات اين مضامين را

اعتراف نموده اند از بهر حجت خود امير المؤمنين وسيد وصيين صلوات الله عليه

در حينى كه مناظره نموده با قريش اين ابيات را خواند ٭ محمد النبي اخى وصهرى ٭

وحمزه سيد الشهداء

وحمزه سيد الشهداء عمى ٭ تا آخر ابيات وما در ذيل حديث هفتم اين ابيات را

از كتاب فصول مهمه تصنيف نور الدين مكى مالكى نقل نموده ايم ودر ديوانى كه

منسوبست بامير المؤمنين صلوات الله عليه مذكور است وبعضى از فضلاى سنيان گفته اند

كه نسبت اين ابيات بآنحضرت اجماعيست وشيخ صدوق در عيون اخبار الرضا

اين ابيات را از ابو نواس حسن بن هانى در مدح امام هشتم ابى الحسن الرضا نقل نموده

مطهرون نقيات ثيابهم ٭ تجرى الصلوة عليهم اينما ذكروا ٭ من لم يكن

پاكيزگان پاكان   جامهاى ايشان مى رود صلوات بر ايشان هر جا ذكر شوند كسى كه نبوده باشد

علويا حين تنسبه ٭ فما له فى قديم الدهر مفتخر ٭ فالله لما برا خلقا

علوى نسبت ميدهى پس نيست براى او در قديم زمان فخرى پس خدا چون ابداع نمود خلق را

فاتقنه ٭ صفاكم واصطفاكم ايها البشر ٭ فانتم الملأ الاعلى وعندكم ٭

پس محكم كرد آنرا برگزيد شما را   اى مخصوص   پس شما جماعت بالاييد ونزد شما است

علم الكتاب وما جاءت به السور ٭ ودر كتاب فصول كه سيد مرتضى

علم كتاب   وآنچه آمده است بآن سورها   انتخاب نموده از كتاب عيون و

مجالس تصنيف شيخ اعظم ابو عبد الله مفيد نقل شده كه پرسيده شد از زين

العابدين عليه السلام كه بچه چيز تفضيل يافتيد بر مردم وسيد ايشان شديد پس

رسول خدا پس گفت عليه السلام كه بتحقيق كه مردم همه ايشان خالى نبودند از

يكى از سه طايفه يا مرديست كه مسلمان شده بدست جد ما رسول خدا صلى الله

علیه واله پس غلام وازاد شده ماست وما سید او ییم وبسوی ما بر میگردد
بولا و یا مردیست که جنک کرده ایم با او پس کشته ایم او را پس رفته است بسوی
اتش یا مردیست که گرفته ایم از او جزیه را از دست او واو فلیل بوده وچهارمی
نیست برای قوم پس کدام فضیلت است که جمع نکرده ایم انرا وکدام شرفیست که تحصیل
نکرده ایم انرا ودر روضه کافی روایت شده از ابی عبدالله علیه السلام که هرگاه
ذکر میشد رسول خدا صلی الله علیه واله میگفت که فدای او باد پدر من ومادر
وقوم من وعشیره من عجب است از عرب که چگونه بر نمیدارند او را بر سر خود
وخدای عزوجل میگوید وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها
و برسول خدا نجات داده شدند وبودید شما بر کنارهٔ گودال اتش پس نجات داد شما را از ان
مؤلف گوید که گویا ایشان خواسته شاعر در این بیتها
الناس ارض فی السماحة والندا وهم اذا عد الکرام سماء
مردم زمین اند در بخشش وعطا وایشان هرگاه شمرده شوند کریمان اسمان اند
لو انصفوا کانوا لادم وحده وتفردت بولادهم حواء
اگر انصاف دهند برای ادم تنها ومتفرد است بزاییدن ایشان حوا
وچه نیکوست انچه بعضی در مدح ایشان گفته اند
لمثل علاهم ینتهی المجد والفخر وعند نداهم یجهل الغیث والبحر
برای مثل علو ایشان منتهی میشود مجد وفخر ونزد عطای ایشان مجهول اند ابر ان ودریا

وعرسواهم

وعرسواهم فی العلی مثل یومهم اذا ما علا قدرا ویومهم عمر
وعمر غیر ایشان در علو مرتبه مانند روز ایشانست هرگاه بلند شوند بقدر وروز ایشان عمریست
وایامهم بیض اذا اسود حادث واسیافهم حمر ولکنا فهم خضر
وروزهای ایشان سفیدست هرگاه سیاه شود حادثه وشمشیرهای ایشان سرخ است وپهلوهای ایشان سبز
ملکتم فلا عدوی حکمتم فلا هوی علمتم فلا دعوی علوتم فلا کبر
پادشاه شدید پس دشمنی نکردید حکم کردید پس خواهش نکردید عالم شدید پس دعوی نکردید بلند مرتبه شدید پس تکبر نکردید
وذکرکم فی کل مشرق ومغرب علی الناس یتلی کلما تلی الذکر
وذکر شما در هر مشرق ومغرب بر مردم خوانده میشود چنانکه خوانده میشود ذکر
چگونه قلم وزبان احاطه بکنه شان ایشان میتوانند نمود صاحب طرایف
عطر الله مرقده از حاکم نیشابوری که یکی از ثقات رجال المخالفین وفحول علمای
ایشانست نقل نموده که او در کتاب تاریخ نیشابور در ترجمه هرون الرشید
مثل خبر حنیفه را نقل نموده وابتدا نموده بذکر هرون وبالا برده سند انرا بمیمون
هاشمی رسانیده بسوی رشید که گفت که ال ابوطالب علیهم السلام مذکور شد نزد
رشید پس گفت که عوام توهم میکنند که من دشمن دارم علی را واولاد او را والله
که این چنان نیست که ایشان گمان میکنند وبتحقیق که خدا میداند شدت
دوستی مرا بعلی وحسن وحسین علیهم السلام ومعرفت من بر فضیلت ایشان
ولیکن ما طلب نمودیم خون ایشان را تا اینکه رسانید بما این امر خلافت را پس منع

کردانیدیم ایشانرا و خلطه نمودیم با ایشان پس حسد بردند بر ما و طلب نمودند آنچه در
دست ما بود یعنی خلافت را و سعی نمودند در زمین در فساد والله که حدیث کرد مرا
پدر من از پدر خود از جد خود از عبدالله بن عباس رضی الله عنه گفت که بودیم در
روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که روی آورد فاطمه علیها السلام
و او میگریست پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله باو که فدای تو باد پدر تو
چه چیز میگریاند ترا گفت که بتحقیق که حسن و حسین علیهما السلام بیرون رفتند
پس نمیدانم که کجا شب بروز آورده‌اند پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
ای دختر من آنکسی که خلق کرده ایشانرا مهربانتر است بایشان از من و از تو پس بلند
نمود نبی صلی الله علیه و آله سر خود را و دست خود را پس گفت خدایا اگر حسن و
حسین رفته‌اند بر بیابانی یا بدریایی پس حفظ کن ایشانرا و سلامت دار ایشانرا
پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت ای محمد غمگین مباش و محزون مباش پس ایشان
دو فاضل‌اند در دنیا و آخرت و پدر ایشان بهتر است از ایشان و ایشان در خطیره
بنی النجار خوابیده‌اند و بتحقیق که موکل کردانیده خدا بر ایشان ملکی را که حفظ می‌کند
ایشانرا پس برخاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه او شدند اصحاب او تا
رفتند بان خطیره پس حسن دست بر گردن حسین کرده بود و ملکی موکل شده
بر ایشان یک پر خود را بزیر ایشان انداخته و دیگری را بر روی ایشان و سایه انداخته
ایشانرا پس افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی ایشان و میبوسید ایشانرا

تا بیدار کرد

تا بیدار کردانید ایشانرا از خواب پس کردانید حسن را بر دوش راست
خود و حسین را بر دوش چپ خود و جبرئیل علیه السلام با او بود تا بیرون
آمدند از خطیره و نبی صلی الله علیه و آله میگفت که والله بنیست شرفی
چنانکه شریف کردانیده شما را خدا پس استقبال نمود او را ابوبکر پس گفت که
ای رسول خدا بده بمن یکی از این دو طفل را تا بردارم او را پس گفت نبی صلی الله
علیه و آله که خوب بار بردار نیست بار بردار ایشان و خوب دو سواری‌اند
این دو کس و پدر ایشان بهتر است از ایشان تا اینکه آمد بمسجد پس امر نمود بلال را
پس ندا کرد بمردم پس جمع شدند مردم در مسجد پس برخاست رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بر دو قدم خود و ایشان بر دوش او بودند پس گفت ای جماعت
مردم آیا راه ننمایم شما را ببهترین مردم بحسب جد و جده گفتند بلی ای رسول خدا گفت
حسن و حسین جد ایشان رسول خداست سید مرسلین و جده ایشان خدیجه است
دختر خویلد سیده زنان اهل بهشت آیا راه ننمایم شما را ببهترین مردم بحسب پدر
و مادر گفتند بلی ای رسول خدا گفت حسن و حسین پدر ایشان علی بن ابیطالب
علیه السلام و مادر ایشان فاطمه دختر خدیجه است سیده زنان عالمیان ای
مردم آیا راه ننمایم شما را ببهترین مردم بحسب عم و عمه گفتند بلی ای رسول
خدا گفت حسن و حسین عم ایشان جعفر بن ابی طالب است و عمه ایشان
ام هانی دختر ابی طالب است ای گروه مردمان آیا خبر ندهم شما را ببهترین مردم

عجب خال وخاله کفتند بلی ای رسول خدا کفت حسن وحسین خال ایشان قاسم پسر
رسول خداست وخاله ایشان زینب دختر رسول خدا است پس کفت خدایا تو میدانی
که حسن وحسین در بهشتند وپدر ایشان در بهشت است ومادر ایشان در
بهشت است وخال ایشان در بهشت است وخاله ایشان در بهشت است وکسی که
دوست دارد ایشانرا در بهشت است وکسی که دشمن دارد ایشانرا در آتش است
کفت سلیمان که هرون حدیث میکرد مارا وچشمهای او اشک میریخت و
بر کلوی او میکرفت وصاحب کتاب فواید السمطین که از بعض اولیای
سنیان است روایت نموده این حدیث را از هرون الرشید باین نحو وبعد از آن
از وی نقل کرده که امام ابو عثمان کفته که این حدیث غریب وعجیب است مترجم
کوید که در کتاب شرح مقاصد تصنیف تفتازانی که یکی از عظمای
متاخرین سنیانست کفته مذهب معظم اهل سنت وبسیاری از فرقهای
دیکر آنست که افضل اهل هر عصری متعین است که امام وپیشوای مردم
باشد مکر نصب او باعث هرج ومرج شود پس تحقیق افضل باید نمود که کیست
پس اهل سنت کفته اند که افضل ابو بکر است وبعد از آن علی علیه السلم وبعضی از
ایشان میل نموده اند بسوی تفضیل علی بر عثمن وبعضی توقف نموده اند در
میان ایشان وامام الحرمین کفته که امتناع امامت مفضول قطعی نیست
وشاهدی از عقل نیست بر تفضیل بعضی از ائمه بر بعضی واخباری که در

فضایل ایشان

فضایل ایشان وارد شده متعارض اند با یکدیکر لیکن غالب بر ظن بتحقیق است که مذکور
شد وشیعه وجمهور معتزله رفته اند بانکه افضل بعد از رسول خدا صلی الله علیه
واله علی است علیه السلم وبعد از ان فضایل هریک از علی علیه السلم وابو بکر وعمر را نقل نموده
واز جمله فضایل ابو بکر مصاحبت در غار شمرده وان دلالتی بر فضیلت او ندارد
چنانچه مولف بیان نموده وزیاده از ان بعضی کفته اند که ابو بکر مردی ترسناک
وبد دل بوده بمرتبه که پیش از هجرت از نهایت خوف وغایت بیجرائتی از پیغمبر
صلی الله علیه واله رخصت میخواست که بکریزد ومضایقه نداشت که او را
در دست دشمنان بکذارد پس پیغمبر چهره او را دید ومعلوم شد که او مطلع
شد بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه واله میکریزد او را با خود برد از خوف انکه
مبادا کفار او را بکیرند واو از خوف وعجز وبیم علی را وپیغمبر را نشان دهد وبعد
انتفاع ورفاهیت او را همراه نبرد زیرا که با وی سلاحی نبود وجرات وشجاعتی نداشت
که از پیغمبر دفع دشمنی تواند نمود وجزع واضطرابی که مینمود باعث زیادتی تکدر
انحضرت بود واکر همراه نمیبود استراحت او صلی الله علیه واله بیشتر بود و
جزع واضطراب او بجهت پیغمبر نبود زیرا که اکر چنین بود پیغمبر صلی الله علیه و
اله او را منع مینمود واکر منع نمیکرد ابو بکر بیرون میرفت وکفار از پیغمبر صلی الله
علیه واله خبردار میشدند وامام الحرمین در فضایل عمر حدیث اسلام را نقل
نکرده ظاهر انست که چون محل اعتماد نبوده نقل نکرده وبعضی کفته اند که عمر

در شجاعت و عظمت و خیل و حشم عدیل و نظیر ابی الحکم نبود بلکه میان ایشان
نسبت نبود پس چگونه تردید میان ایشان میتوان نمود و بعد از اسلام او نیز
عزتی برای اسلام بهم نرسید بلکه جمعی بحبشه هجرت نمودند و پیغمبر صلی الله
علیه و آله بمدینه هجرت نمود و در روایتی که وارد شده که بعد از ابوطالب ترا
معین و ناصری در مکه نیست دلالت صریح دارد برین مدعی و عمر مهیب نبود نزد
کفار و عزتی نداشت پیش مردم بلکه از جهت رذالت خلق و خلقش او مشتهر بود
وحدیث حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او
عبد ممتحن قلبه للایمان را بعضی تفسیر نموده اند باینکه بر نمیدارد از ملکی تا
اخراج نماید از سوی ملکی غیر او و همچنین بر نمیدارد از نبیی تا آنکه اخراج
نماید از سوی نبیی دیگر و بر نمیدارد از مؤمنی تا آنکه اخراج نماید بسوی مؤمنی
دیگر چنانچه در بعضی روایات وارد شده و بعضی گفته اند که مراد فوائد
ایشانست در احکام الهیه و اوصاف کریمه ایشان و اسرار خدا که مخزون است
نزد ایشان و در بعضی اخبار وارد شده صعب مستصعب ذکوان اجرد مقنع
یعنی ذکی است که متغیر نمیشود هرگز و مستور است و در حدیثی وارد شده که
امیر المؤمنین علیه السلام گفت که امر ما صعب مستصعب است و شاید که مراد
امامت او و امامت اولاد او باشد زیرا که مخالفین از قبول نمیکنند از او در
بعضی روایات بعد ازین عبارت وارد شده که بر نمیدارد حدیث ما را مگر

سینهای امین

سینهای امین و عقلهای متین و بعضی گفته اند که مراد با امر ایشان شأن
و کمالات ایشانست که خارج است از حد کمال دیگران مانند قدرت ایشان
بر اموری که خارج است از وسعت و طاقت دیگران و امور غیبی مستقبله زیرا
که این قسم امور صعب است فی نفسه که قادر نیست بر آن غیر ایشان و مستصعب است
فهمیدن آنها و عاجزند از اشارات و کیفیت صدور آنها که در نهایت غرابت
است و تعجب است و انکار مینماید از آنها مگر ملک یا نبی یا بنده مؤمنی بنحوی که
گذشت **حدیث بیست و هفتم** صاحب کتاب فرائد السمطین یعنی امام حموی
که یکی از پیشوایان سنیانست از کتاب فضائل الخلفاء الاربعة تصنیف حافظ ابو نعیم
اصفهانی نقل کرده که روایت نموده از عبد الله بن مسعود که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که چون برده شدم من بسوی آسمان امر شد که عرض شود
بر من جنت و نار با همه مراتب آن دیدم الوان بهشت را و الوان نعمتهای آن را و دیدم
آتش را و الوان عذاب آن را پس چون برگشتم گفت برای من جبرئیل علیه السلام که آیا
خواندی ای رسول خدا آنچه نوشته بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر
درهای آتش پس گفتم نه ای جبرئیل گفت بتحقیق که از برای بهشت هشت در است
بهر دری از آنها چهار کلمه نوشته است هر کلمه از آنها بهتر است از دنیا و آنچه در آنست
از برای کسی که بداند و بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل برگرد با من برای اینکه بخوانم آنها را
پس برگشت با من جبرئیل علیه السلام پس ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بر در اول بهشت

نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و سببی
و حیله و سبب خوشی زندگی در دنیا چهار خصلت است قناعت و بر طرف کردن
کینه و ترک حسد و هم نشینی اهل خیر و بر در دویم از درهای بهشت نوشته بود
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و سببی است
و حیله و سبب خوشحالی در آخرت چهار خصلت است دست مالیدن بر سر یتیمان
و مهربانی بر زنان بی شوهر و سعی در حاجتهای مسلمانان و تعهد و رسیدن باحوال
فقرا و مساکین و بر در سیم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و سببی است و حیله و سبب صحت
در دنیا چهار خصلت است قلت کلام و قلت منام و قلت راه رفتن و قلت طعام
و بر در چهارم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله کسی که ایمان دارد بخدا و روز قیامت و گرامی دارد میهمان را آن
آنکسانی که ایمان داشته باشند بخدا و روز قیامت و نیکی کنند والدین خود را
کسی که ایمان داشته باشد بخدا و روز قیامت و بگوید خیر و خوبی را یا ساکت شود
و حرفی نگوید و بر در پنجم از درهای بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله کسی که اراده دارد نخواهد که خوار نشود پس خوار نکند کسی را
و کسی که خواهد که دشنام نشنود دشنام ندهد کسی را و کسی که ظلم بر او نشود
ظلم نکند بر کسی و کسی که خواهد که بچسبد بدسته محکم پس بچسبد بر قول

لا اله الا

و بر در ششم از درهای
نوشته بود که لا اله الا الله
رسول الله علی ولی الله

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله کسی که دوست داشته باشد قبر او وسیع
و فراخ باشد پس بنا کند مسجدها و کسی که دوست داشته باشد که نخورند او را
کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مسجدها را و کسی که دوست داشته باشد که
تاریک نباشد لحد او پس روشن گرداند مسجدها را و کسی که دوست داشته باشد که
باقی ماند تازه در زیر زمین و کهنه نشود پس پهن کند فرش مسجدها را و بر در هفتم
از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله سفید
دل در چهار خصلت است دیدن بیمار و از پی رفتن مردها و خریدن کفنهای
مردها و دفع نمودن قرض و بر در هشتم از درهای بهشت نوشته بود لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله کسی که خواهد که داخل شود بهشت را از این درهای
هشتگانه پس باید بچسبد بچهار خصلت تصدق نمودن و بخشش و نیکی خلق
و باز داشتن خود آزار رسانیدن بر بندگان خدا پس آمدیم بسوی درهای
جهنم پس بر در اول جهنم نوشته بود سه کلمه لعنت کرده خدا کذابین را
لعنت کرده خدا   لعنت کرده خدا ظالمین را و بر در دویم جهنم
نوشته بود سه کلمه کسی که امیدوار باشد خدا را سعادتمند شد کسی که
ترسید خدا را ایمن شد و هالک و مغرور کسیست که امید داشته باشد غیر
خدا را و بترسد غیر خدا را و بر در سیم جهنم نوشته بود سه کلمه کسی که
خواهد که برهنه نباشد در قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و کسی که

خواهد که تشنه نباشد در قیامت پس آب دهد تشنگان را در دنیا و کسی که
خواهد که گرسنه نباشد در قیامت پس طعام دهد گرسنگان را در دنیا و بر در
چهارم جهنم نوشته بود سه کلمه خوار گرداند خدا کسی را که خوار گرداند
اسلام را خوار گرداند خدا کسی را که خوار کرده اند اهل بیت پیغمبر خدا را خوار گردانند
خدا کسی را که یاری کند ظالمین را بر ظلم بر خلایق و بر در پنجم جهنم نوشته بود
سه کلمه اتباع خواهش مکن بتحقیق که خواهش دور میکرداند ایمان را و بسیار حرف
مکو در آنچه بکار تو نیاید پس می افتی از چشم پروردگار خود و مباش یاری کننده
ظالمین پس بتحقیق که بهشت مخلوق نشده برای ظالمین و بر در ششم جهنم نوشته شده بود
سه کلمه منم حرام بر نمازشب گذارندگان منم حرام بر تصدق کنندگان منم حرام بر روزه
دارندگان و بر در هفتم جهنم نوشته بود سه کلمه حساب کنید نفس خود را
پیش از آنکه حساب کرده شوید سرزنش کنید نفسهای خود را یعنی توبیخ نمایید ایشان را
آنکه سرزنش کرده شوید و بخوانید خدای عز و جل را پیش از آنکه وارد شوید بر او و معذور
داشته نشوید بر آن مؤلف گوید که این خبر شریف دلالت واضح دارد بر فضیلت
علی علیه السلام بر همه کس بغیر از پیغمبر صلی الله علیه و اله زیرا که اگر چنین نباشد
ذکر نام او بعد از رسول تنها بدون ذکر غیر او از انبیا و اوصیا و صحابه فایده زیادی ندارد
حدیث بیست و هشتم صاحب کتاب فواید السمطین روایت کرده از
مجاهد گفت که گفت ابن عباس که شنیدم نبی را صلی الله علیه و اله و سلم که می گفت که

از برای خدای تعالی ملکیست که گفته میشود در دائیل هست از برای او شانزده
هزار بال میان پری تا پری هواست مانند آنچه میان آسمان است تا بر زمین پس در
روزی میگفت با خود که آیا فوق پروردگار جل جلاله چیزی هست پس دانست
خدا آنچه گفت پس زیاد نمود برای او پر مثل آنچه داشت پس گردید برای او سی و
دو هزار پر پس وحی کرد خدای جل جلاله بسوی او که بپر پس پرید مقدار پنجاه
سال پس نرسید بسر قایمه از قایمهای عرش پس چون دانست خدا تعب او را وحی کرد
بسوی او که ای ملک برگرد بسوی مکان خود پس بتحقیق که من عظیم هر عظیم ام و
نیست فوق من چیزی عظیم و وصف کرده نمیشوم من بمکان پس گرفت خدا از او
پرهای او را و مقام او را از صفهای ملائکه پس متولد شد حسین بن علی علیهما
السلام و بود تولد او شام پنجشنبه شب جمعه وحی نمود خدای عز و جل
بسوی مالک خزینه دار آتش که خاموش کن آتش را بر اهل آن برای کرامت مولودی
که زاییده شده برای محمد در دار دنیا و وحی کرد خدای تبارک و تعالی بسوی رضوان
خازن بهشتها اینکه زینت کن بهشتها را و خوشبو کن آنها را برای کرامت
مولودی که زاییده شده برای محمد صلی الله علیه و اله و سلم در دار دنیا و وحی کرد خدا
بسوی ملائکه اینکه بپای بایستید صف صف با تسبیح و تحمید و تکبیر برای کرامت
مولودی که زاییده شده برای محمد صلی الله علیه و اله در دار دنیا و وحی کرد بسوی
جبرئیل علیه السلام که فرود آی بسوی نبی من محمد با هزار قبیل و قبیل هزار هزار ملک است

بر اسبهای ابلق با زین ولجام بر انها باشد قیمها از دُرّ و یاقوت و با ایشان باشد ملائکه
که ایشان را روحانیون گویند بر دستهای ایشان باشد از نور تهنیت کنید محمد را
صلی الله علیه و آله بمولود او و خبر دهید او را ای جبرئیل بتحقیق که من نامیدم او را حسین
پس مبارک باد ده او را و تعزیه ده او را و بگو برای او که ای محمد میکشد او را شرار امت
بر شر اسبان پس وای بر قاتل او و وای بر ایشان از لشکر و کشنده ان و قاتل حسین من
بیزارم از او و او از من بری است برای اینکه نمی اید روز قیامت کسی مگر قاتل حسین اعظم جرما
در گناه از ان قاتل حسین داخل میشود اتش را روز قیامت با کسانی که اعتقاد دارند که با خدا
خدای دیگر است و اتش مشتاق تر است بسوی قاتل حسین از کسی که اطاعت کرده خدا را
بسوی بهشت گفت پس در وقتی که جبرئیل فرود می امد از اسمان بسوی زمین گذشت
بدردائیل پس گفت با و دردائیل که ای جبرئیل چیست این شب در دنیا ایا بر پا شده قیامت
بر اهل دنیا گفت نه ولیکن زاییده شده است برای محمد مولودی و بتحقیق که فرستاده
مرا خدای تعالی بسوی او برای اینکه تهنیت و مبارکباد دهم او را بمولود او پس گفت بر
او ملک که ای جبرئیل قسم بانکسی که خلق کرده ترا که اگر بروی بسوی محمد صلی الله
علیه و آله پس بخوان او را از جانب من سلام و بگو با و که بحق این مولود بر تو مگر که
سوال کنی از پروردگار خود که راضی شود از من و رد کند بر من پرهای مرا و مقام مرا در
صفهای ملائکه پس فرود امد جبرئیل علیه السلام بر نبی صلی الله علیه و آله وسلم پس
مبارک باد داد او را و تعزیه داد او را چنانکه امر کرده بود او را خدا پس گفت نبی

صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله که میکشند او را امت من پس گفت برای او که بلی ای محمد پس گفت
نبی صلی الله علیه و آله که نیستند انها امت من من بیزارم از ایشان و خدا بیزار است
از ایشان گفت جبرئیل علیه السلام و من بیزارم از ایشان ای محمد پس داخل شد نبی صلی الله
علیه و آله وسلم بفاطمه علیها السلام پس مبارک باد داد او را و تعزیه داد او را
پس گفت فاطمه که ای کاش نمیزاییدم او را قاتل الحسین در اتش است پس گفت نبی
صلی الله علیه و آله وسلم و من گواهی میدهم باین ای فاطمه ولیکن کشته نمیشود تا
بهم رسد از او امامی که بهم رسد از او امامان راه نما گفت علیه السلام و امامان بعد از
من هادیست و مهتدی و عدل و ناصر و سفاح و
علیست علیه السلام — حسن علیه السلام — حسین علیه السلام — علی بن الحسین علیه السلام — محمد بن علی علیه السلام
نفاع و امین و مؤتمن و امام و فعال و علام و
جعفر بن محمد علیه السلام — موسی بن جعفر علیه السلام — علی بن موسی علیه السلام — محمد بن علی علیه السلام — علی بن محمد علیه السلام — حسن بن علی
و کسی که نماز میکند در عقب او عیسی بن مریم است علیه السلام پس ساکت شد فاطمه
محمد بن الحسن علیه السلام
علیها السلام از گریستن پس خبر داد جبرئیل علیه السلام نبی را صلی الله علیه و آله وسلم بر قصه
ملک و انچه رسیده بود با و گفت ابن عباس که گرفت نبی صلی الله علیه و آله وسلم حسین را
علیه السلام و او پیچیده بود در پارچه از پشم پس بلند کرد او را بسوی اسمان پس گفت
خدایا بحق این مولود بر تو نه بلکه بحق تو بر او و بر جد او محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسحق
و یعقوب که اگر هست برای حسین بن علی بن فاطمه نزد تو قدری پس راضی شو از دردائیل

وگردکن براو پرهای او را و مقام او را و از صفهای ملائکه پس آن ملک شناخته نشود در هشت
مگر بآنکه گویند که این آزاد کرده حسین بن علی ابن رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
مؤلف گوید که درین حدیث شریف چند مقام است مقام اول در تحقیق معانی
الفاظی که حدیث مذکور محتاج بر بیان است ما بین پر تا پر هوا بود یعنی فرجه و جای
خالی بوده و در کتاب مجمع الصحاح معدان گفته که هوا ما بین زمین و آسمانست و بلق بضم
بای یکنقطه و سکون لام جمع ابلق است و آن سیاه و سفید باشد و جوهری در صحاح گفته که
روحانیون بضم رای بی نقطه منسوب بروح است و ابو الخطاب گمان کرده که چون بجن و
ملک نسبت میدهند روحانی و روحانیون گویند بضم را و ابو عبیده گفته که هر صاحب روحی را
روحانی بضم را گویند و مکان خوب را روحانی بفتح رای بی نقطه و ممکن است که درین مقام نیز
بفتح خوانده شود یعنی ملائکه خوش بویان مقام دویم مخفی نماند که این حدیث
دلالت قطعی میکند بر عظم فضل مولای ما حسین علیه السلام از جهات متعدده
و چنین است چه او یتیمه عقود انبیا و درجه سادات اوصیا است و ابو عبدالله
محمد بن ادریس حلی عطر الله مرقده در مستطرفاتی که ختم نموده بآن کتاب سرایر
از جمله حادیثی که از کتاب جامع احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل نموده که او روایت
نموده از عیاث مولای سدیر از ابو عبدالله علیه السلام و از مردی از اصحاب ما از پدر خود
از ابو عبدالله علیه السلام و گفته که ذکر نموده اند این حدیث را بسیاری از اصحاب ما
که ابو عبدالله علیه السلام گفت که فطرس ملکی بود که طواف میکرد پس شکی نمود در چیزی از

از امر خدا پس کنده شد پر او و انداخته شد بجزیره از جزایر دریا پس چون زاییده شد
حسین بن علی علیهما السلام فرود آمد جبرئیل علیه السلام بسوی رسول خدا صلی الله علیه
و آله برای مبارکباد ولادت حسین علیه السلام پس گذشت بآن ملک پس گفت
جبرئیل که مبعوث شده ام بسوی محمد برای مبارکباد مولودی که زاییده شده است
برای او پس اگر میخواهی ببرم ترا بسوی او پس گفت میخواهم پس برداشت او را پس
گذاشت او را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و اشاره کرد بانگشت بسوی او
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله باو که بمال پر خود را بحسین پس مالید پر
خود را باو پس عروج کرد و در جزو دوازدهم کتاب شرح الاخبار فی فضل الائمة
الاطهار گفته که روایت شده از احمد بن اسمعیل بسند او از محمد بن علی علیهما
السلام اینکه او گفت که مبعوث کرد خدای عز و جل چند ملک را پس کندی کرد
یکی از ایشان پس سست کرد خدا بال او را پس افتاد بجزیره از جزایر دریا پس چون متولد
شد زاینده حسین علیه السلام فرستاد خدا جبرئیل را علیه السلام برای بشارت بسوی رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس گذشت بآن ملک پس گفت آن ملک که ای ملک خوش بوی نیکو
روی گرامی بپروردگار خود یاد دعا نمیکنی بسوی پروردگار خود که رها کند پر مرا که سست
شده گفت برای او جبرئیل که نیست این با من ولیکن من فرستاده شده ام بسوی کسی که
او گرامی تر است نزد خدا از من و التماس میکنم او را که دعا کند خدا را برای تو پس چون
بشارت داد جبرئیل علیه السلام نبی ما را صلی الله علیه و آله بولادت حسین علیه السلام گفت

که ای محمد گذشتم بملکی که ضایع شده بود پر او پس التماس نمود بمن که دعا کنم برای او
پس گفتم که من رسولم بسوی کسی که او گرامی ترست نزد خدا از من و از او التماس
خواهم نمود که دعا کند خدا را برای تو گفت پس دعا کرد برای او نبی صلی الله علیه و اله
پس وحی شد بسوی جبرئیل علیه السلام اینکه امر کند آن ملک را که بزند پر خود را بسوی
ان مولود یعنی حسین علیه السلام پس بمالید پر شکسته خود را با او پس درست میشود پس
کرد این کار را ملک پس درست شد بال او پس عروج نمود بسوی اسمان و روایت نموده اند
بعضی از علمای اصحاب ما از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت که چون اراده نمود خدای
تعالی که ببخشد فاطمه زهرا را حسین علیه السلام بود تولد او در دوازده شب گذشته
از رجب پس چون فاطمه را درد زاییدن گرفت وحی نمود خدای عز و جل بسوی لعیا
و او حوریست از حورهای بهشت و اهل بهشت چون خواهند که نظر کنند بسوی چیزی
نیکو نظر کنند بسوی لعیا گفت و از برای لعیا هفتاد هزار کنیز است و هفتاد هزار قصر
و هفتاد هزار ایوان و هفتاد هزار غرفه که همه مکلل است بانواع جواهر و مرجان و قصر
لعیا بالاترست از همه ان قصرها و از هر قصری که در بهشت است هرگاه مشرف شود
بر بهشت نظر کند بر جمیع انچه در بهشت است و روشن شود بهشت از روشنی
روی او و جبین او پس وحی نمود خدا بسوی او که فرود ای بسوی خانه دنیا بسوی دختر
حبیب من محمد صلی الله علیه و اله پس انس ده او را پس وحی نمود خدا بسوی رضوان
خازن بهشت که منقش ساز بهشت را و زینت ده انرا برای کرامت مولودی که

زایید میشود در دار دنیا و وحی نمود بسوی ملائکه که بایستید صف زده با تسبیح و
تقدیس و ثنای بر خدای تعالی و وحی نمود بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که فرود
ایید بسوی زمین در قندیلی از ملائکه گفت ابن عباس که قندیل هزار هزار ملک است
پس در اثنای اینکه فرود امدند از اسمان بسوی اسمان دنیا پس ملکی بود در اسمان
چهارم که گفته میشود او را صلصائیل برای او هفتاد هزار پر بود پهن کرده انها را
از مشرق تا بمغرب و او ایستاده بود روی بعرش برای اینکه او یاد نموده بود در پیش
خود پس گفته بود که ایا می بینی خدا داند انچه در ته این دریاست و انچه پوشیده
میشود در تاریکی شب و روشنی روز پس دانست خدای تعالی انچه در نفس او بود
پس وحی نمود خدای تعالی بسوی او که بایست بجای خود رکوع مکن و سجود مکن بجهت
عقوبت انچه فکر کردی گفت پس فرود امد لعیا بر فاطمه و گفت برای او که مرحبا
بر تو ای دختر محمد چگونه است حال تو گفت با او که بخیر است و لاحق شد فاطمه را حیا
بر لعیا که ندانست که چه چیز فرش نماید برای او پس در اثنای اینکه او فکر میکرد فرود
امد حوری از بهشت و با او فرشی بود از فرشهای بهشت پس پهن کرد انرا در منزل فاطمه
پس نشست بر ان لعیا پس بتحقیق که زایید فاطمه علیها السلام حسین را علیه السلام
در وقت طلوع صبح پس زایانید او را لعیا و برید ناف او را و خشک نمایید او را و ببست ما
اندستمالهای بهشت و بوسید چشمهای او را و اب دهن انداخت در دهن او و گفت که
مبارک گرداند خدا در تو ای مولود و مبارک گرداند در پدر و مادر تو و مبارک باد دادند

ملائکه جبرئیل را و مبارک باد داد جبرئیل محمد را صلی الله علیه و آله هفت شبانه روز
پس چون روز هفتم شد گفت جبرئیل که ای محمد بیار پسر خود را تا ببینم او را گفت پس
داخل شد نبی صلی الله علیه و آله بر فاطمه پس گرفت حسین را علیه السلام و او پیچیده بود
بپارچه صوفی زرد پس آورد او را بسوی جبرئیل علیه السلام پس برداشت او را و بوسید میان
دو چشم او را و آب دهن انداخت در دهن او و گفت مبارک گرداند خدا در تو ای مولود
و مبارک گرداند در پدر و مادر تو ای کشته در بلا افتاده در زمین کربلا و نظر کرد در حسین علیه السلام
و گریه کرد و گریست نبی صلی الله علیه و آله و گریستند ملائکه و گفت جبرئیل که برسان فاطمه
دختر خود را سلام و بگو او را که نام کن این را الحسین که بتحقیق که نامیده است او را خدای جل
اسمه حسین و جز این نیست که نامید او را الحسین برای اینکه نیست در زمان او خوب تر
از او پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای جبرئیل مبارک باد میدهی مرا و گریه میکنی
گفت بلی ای محمد مزد دهد ترا خدا درین فرزند تو پس گفت که ای دوست من جبرئیل و که
میکشد او را شرار امتی از امت تو که امید داشته باشند شفاعت ترا نرساند ایشان را
کفت میکشد او را
خدا از شفاعت پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که زیان کار امتی اند که بکشند پسر
دختر نبی خود را گفت جبرئیل که زیان کارند از رحمت خدا و فرو رفته در عذاب خدا
عز و جل و داخل شده نبی صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام پس رسانید او را از جانب
خدا سلام و گفت ای دختر بنام او را حسین پس نامیده است او را خدا حسین پس
فاطمه گفت که از مولای من سلام است و بسوی او بر میگردد سلام و سلام بر جبرئیل .

باد پس مبارک باد داد او را و گریست پس گفت با او که ای پدر مبارک باد میدهی مرا
و گریه میکنی گفت بلی ای دختر مزد دهد ترا خدا درین فرزند پس فاطمه فریاد زد
فریاد زدنی شروع نمود در گریه و همراهی نمود او را العبا و کنیزان او و فاطمه گفت ای پدر
که میکشد فرزند مرا و خوشحالی چشم مرا و میوه دل مرا گفت بد ترین امتی از امت
من که امید داشته باشند شفاعت مرا نرساند ایشان را خدا شفاعت من فاطمه
گفت زیان کار و نا امید باد امتی که بکشند پسر دختر نبی خود را العبا گفت که
زیان کار و نا امید باد پس زیان کار و نا امید باد از رحمت خدا و فرو روند در عذاب خدا
فاطمه گفت ای پدر برسان جبرئیل را از من سلام و بگو با او که در کدام موضع کشته
میشود گفت در موضعی که گفته میشود کربلا پس هر گاه ندا کند حسین اجابت
نکند او را کسی از ایشان پس بر هر کسی که اعانت او نکند بر او باد لعنت خدا و
ملائکه و مردم همه ایشان الا اینکه کشته نمیشود او تا اینکه بیرون آید از
صلب او نه نفر از امامان پس نام برد ایشان را با اسمهای ایشان تا آخر ایشان و او
آنکسی است که بیرون می آید در آخر الزمان با عیسی بن مریم پس اینها چراغهای
رحم اند و عروه و دسته اسلام اند و دوستان ایشان داخل بهشت میشوند
و دشمنان ایشان داخل آتش میشوند گفت و عروج کرد جبرئیل و عروج کردند
ملائکه و عروج کرد العبا پس ملاقات کرد ایشان را صلصائیل پس گفت ای حبیب من
برپا شده قیامت بر اهل زمین گفت نه ولیکن فرود رفته بودیم بسوی زمین پس

مبارک باد دادیم محمد را پس حسن را و حسین گفت ای حبیب من جبرئیل پس فرود
رو بسوی زمین و بگو با او که ای محمد شفاعت کن بسوی رب خود در راضی شدن
او از من پس بتحقیق که تو صاحب شفاعتی گفت پس برخاست نبی صلی الله علیه و اله
و طلبید حسین را علیه السلام و بلند کرد او را بدو دست خود بسوی اسمان و گفت خدایا
بحق این مولود من بر تو میکه راضی شوی از ان ملک پس آمد ندائی از جانب عرش که ای محمد
بتحقیق کردم و تقصیر تو من بزرگیست عظیم است گفت ابن عباس که قسم بانکسی که مبعوث
کرد محمد را بحق به پیغمبری که صلصائیل فخر میکند بر ملائکه که آزاد کرده حسین است
و لعیا فخر میکند بر حور العین با اینکه او قابله حسین است و اخبار در مناقب او علیه السلام
از حد شمار بیرون است و بتحقیق نقل نموده ترمدی در صحیح خود بسند خود از سلمی
انصاریه گفت داخل شدم بر ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و اله و او گریه میکرد پس
گفتم چه چیز میگریاند ترا گفت دیدم الحال نبی را صلی الله علیه و اله در خواب و بر سر او
و ریش او خاک بود پس گفتم چیست بر تو ای رسول خدا گفت حاضر بودم قتل حسین را
پیش از این و نقل نموده ترمدی بسند خود از یعلی بن مریم که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و اله که حسین از من است و من از حسینم دوست دارد خدا
کسی را که دوست دارد حسین را حسین سبطیست از سبطها و بخاری و ترمدی
در صحیح خود نقل نموده اند از ابن عمر که پرسید او را مردی از خون مگس پس گفت از کدام
جماعتی تو گفت از اهل عراق گفت نظر کنید بسوی این مرد که میپرسد مرا از خون مگس

و حال انکه کشتند پسر نبی را صلی الله علیه و اله و شنیدم نبی را صلی الله علیه و اله که
میگفت که اینها یعنی حسن و حسین دو ریحان منند از دنیا و در خبر دیگر وارد شده
که پرسیدند ابن عمر را از محرم که آیا میکشد مگس را پس گفت ای اهل عراق میپرسید مرا از
کشتن مگس و بتحقیق که کشتید شما پسر رسول خدا را صلی الله علیه و اله و ذکر نموده حدیث را
و در اخر ان گفت که ایشان دو سید جوانان اهل بهشت اند و ترمدی نیز نقل نموده که
نبی صلی الله علیه و اله دید حسن و حسین را پس گفت خدایا بتحقیق که من دوست میدارم
ایشان را پس تو دوست دار ایشان را و روایت نموده ابن جوزی حنبلی بسند خود در صفت
صفوة الصفوة از نبی صلی الله علیه و اله که او گفت که بتحقیق که این دو یعنی حسن
و حسین دو پسر منند پس کسی که دوست دارد ایشان را پس بتحقیق که دوست داشته مرا
و ترمدی در صحیح خود و شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شامی شافعی از حذیفة بن الیمان
نقل نموده اند که گفت بمادر خود که بگذار مرا تا بروم نزد نبی و نماز بگذارم با او و
سؤال کنم او را که استغفار کند برای من و برای تو پس رفتم بنزد او و نماز کردم با او
نماز شام را پس برخاست و نماز کرد تا نماز کرد نماز خفتن را پس فارغ شد پس از پی او
رفتم پس شنید اواز مرا پس گفت کیست این گفتم حذیفه است گفت چیست حاجت
تو گفتم استغفار نمائی برای من و برای مادر من پس گفت بیامرزد خدا برای تو و برای
مادر تو بتحقیق که این ملکیست که نازل نشده بزمین هرگز پیش از این در این شب
رخصت گرفته از رب خود را که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا که فا[illegible]

زنان اهل بهشت است و حسن و حسین دو جوانان اهل بهشتند حاصل کلام آنکه
مفاخر حسین علیه السلام وافرتر است از قطرات مطر و بیشتر از عدد نجوم و شجر کجا
قادر است کسی که متصدی جمع آن شود بر احاطه بر اوطار آن و خوض نماید
چنانچه واجب است در غمار آن طلبان متعذر و رسیدن بان محال لیکن من اکتفا
نمودم بقلیلی از کثیر و یسیری از غزیر و قطره از سحاب و نقطه از عباب

مقام سیم در بیان اینکه آنچه در حدیث مذکور وارد شده که قاتل حسین من
بیزارم از او و او از من بیزار است صحیح است و کشنده حسین و او اعظم
خلایق است در گناه و اخبار در این باب زیاده از حد شمار است و دلالت میکند بر کفر
یزید لعنه الله و جواز لعن بر او و کدام کفر عظیم تر است از کشتن فرزند رسول خدا
و هتک حرمت محرمان او و اسیر کردن ایشان و سوار نمودن ایشان بر قتب شتران
بی جامه و فرش و گشتن انظار دوستان ایشان در آن صحرای کربلا و غیر اینها
از وقایع فظیعه و بدعتهای شنیعه که از آن لعین صادر شد زمخشری که یکی از
حنفیه است در کتاب ربیع الابرار روایت نموده که نبی صلی الله علیه و آله روزی دید
ابا سفیان را که سوار شده و میکشید از او یزید از پیش روی و میراند از او معویه
از عقب پس گفت صلی الله علیه و آله که لعنت کند خدا سواره را و کشنده را و راننده را
و علامه تفتازانی که از علمای حنفیه است در کتاب شرح عقاید گفته که خلاف است
در میان سنیان که آیا لعن جایز است یا نه بعد از آن گفته که اتفاق نموده اند همه

ایشان براینکه

ایشان بر اینکه جایز است لعن بر کسی که کشت حسین را یا امر نمود بان یا تجویز نمود
یا راضی بود بان و حق اینست که یزید راضی بود بقتل حسین علیه السلام و خوشحال شد بان
و اصل اهانت و خواری او با اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله متواتر است و اگرچه
تفاصیل و خصوصیات آن بحد تواتر نرسیده پس ما توقف نمیکنیم در لعن او بلکه در عدم
ایمان او لعنت کند خدا بر او و بر یاری کننده گان و اعانت نماینده گان او تمام شد
کلام تفتازانی و در شرح مقاصد گفته که ظلم بر اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله
بمرتبه ظاهر است که مجال انکار آن نیست و خفای در شناعت آن نیست بمرتبه که
مشتبه نیست بر احدی و گواهی میدهد بر آن جماد عجما و میگرید بر آن ارض و سما و میریزد
از آن جبال و میشکافد از آن صخور و باقیست بدی این عمل در ایام و دهور پس لعنت خدا
بر کسی باد که مباشر او شد یا راضی بود یا سعی نمود در آن و عذاب آخرت اشد و ابقاست
پس گفته که اگر کسی گوید که بعضی از علمای مذهب ما جایز نمیدانند لعن بر یزید را با اینکه
میدانند که او مستحق زیاده بر این است جواب گوئیم که آنکه لعن را جایز ندانسته حمایت
نموده برای اینکه اگر لعن او جایز باشد باید که لعن بر بالاتر او که معویه است جایز باشد
و همچنین لعن بر بالاتر او که خلفا اند جایز باشد چنانکه شعار رافضیانست در
دعاهای ایشان و جاری میشود در مجالس ایشان پس جمعی که اهتمام در دین داشتند
داشتند مناسب دانستند که بر بندند زبان عوام را بالکلیه از جهت میانه روی در
اعتقاد بمرتبه که نلغزد قدمها از راه راست و کم نشود فهمها بخواهشها و الا برکه

مخفی میتواند بود جواز لعن یزید و استحقاق او برای لعن و چون اتفاق بران واقع
نشود و همین است سر آنچه از علمای سلف نقل شده که مبالغه مینموده اند در
دوری از اهل ضلال یعنی شیعه و سد نمودن راهی که ایمن نباشد که منجر شود
بکمراهی در اخر کار و ظاهر شد این معنی برای من در وقت اضطراب احوال و زیادتی
اهوال و جای که وسعت و مجال گریز نبود و شکوه ما بسوی خدا است که دانای اشکار و
غیب و کبیر متعال است تمام شد کلام شرح مقاصد و این کلام دلالت میکند بر انکه
امتناع علامه تفتازانی از لعن بر یزید نه از جهت انیست که یزید را خوب داند و
مضایقه داشته باشد در اینکه او از جمله ملاعین است بلکه از جهت انست که
بدیهای که از او صادر شده بر میکردد به پدر او برای اینکه حکومت و ولایت او از جانب
پدرش بوده با اینکه پدرش میدانست که او صلاحیت این امر نداشت و حکومت پدرش
از جانب عمر و عثمن بود و حکومت ایشان از جانب ابو بکر بود پس همه مفاسد حقیقة
بر میکردد با بو بکر پس اکر لعن کنند یزید را بسبب عملهای قبیحه او منجر میشود بلعن این
کروه کمراه پس انصاف داده تفتازانی درین کلام کمال انصاف حاصل انکه جمیع این مفاسد
ممتدة الرواق و فتنهای مشیدة النطاق منتشر در افاق از ان بحیثیت که منع
ساخت از عمر بن الخطاب برای ابو بکر خطاب و از ان کسیکه حایل و مانع شد
صلی الله علیه و اله از نوشتن کتاب مستطاب و مؤید این مدعا است انچه روایت نموده
ابو الصلاح از اصحاب ما از بشیر که گفت پرسیدم ابا جعفر را علیه السلم از ابو بکر و عمر پس

نخواند او مرا

جواب نداد مرا پس پرسیدم پس جواب نداد مرا پس چون مرتبه سیم شد
گفتم بکردم فدای تو خبر ده مرا از ایشان گفت علیه السلم که نه چکید قطره از خون
ما و خون یکی از مسلمانان مگر و همه انها در کردن ان دو کس است تا روز قیامت
و چه مناسب این کلام است انچه گفته اند در شان فلان ٭ بر فلان لعنت که کل
این جفا از پیش اوست ٭ خون مظلومان دشت کربلا از پیش اوست ٭
و ابن خلکان شامی در تاریخ وفیات الاعیان در ترجمه ابو الحسن بن علی بن محمد
طبری شافعی که مشهور است بکیا نقل نموده که پرسیده شد از یزید بن معویه پس گفت
که او از صحابه نبود زیرا که او زاییده شده در زمان عمر بن الخطاب و اما قول علمای
سلف در شان او پس احمد دو قول دارد یکی صریح یعنی صریح در بدی او و دیگری در
اشاره و مالک دو قول دارد یکی صریح و دیکری باشاره و ابو حنیفه دو قول دارد
یکی صریح و دیگری باشاره و ما یک قول داریم صریح نه اشاره و چون نباشد چنین
و او بازی میکرد بنرد و شکار میکرد به یوزها و مثل ان و دایم الخمر بود و شعر او در
شراب مشهور است ٭ اقول الصحب ضمت الکاس شملهم ٭ و داعی

میگویم برای اصحابی که ضم نموده جام نوش ایشانرا

... ابات الهوی تترنم ٭ خذوا بنصیب من نعیم و لذة ٭ فکل و ان طال
المدی متصرم ٭ و نوشته است فصلی طولانی پس برکردانیده ورق را و نوشته است

که اگر میبایافتم بیاضی هر آینه دراز میکردم عنان را یعنی بدی و مذمت او را بسیار نوشتمی
و نوشته است فلان بن فلان یعنی اسم خود را نوشته است پس ابن خلکان گفته که
امام حامد غزالی فتوی داده در مثل این مسئله بغیر این زیرا که پرسیدند او را از کسی که
لعن کند یزید را آیا حکم بفسق او میشود یا اینکه لعن از خصال یزیداست یعنی مستحق
اوست و آیا یزید مرتد شد وقتی که کشت حسین را علیه السلام یا قصد او دفع از خود بود
یا سکوت از این بهتر است از آری بسبب ازاله اشتباه بجهت ثواب پس جواب داد که
جایز نیست لعن کردن بر مسلمان اصلاً و کسی که لعن کند مسلمانی را پس او ملعون است
و بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است که مسلمان نیست لعان و
جایز نیست لعن کردن بر حیوانات و بتحقیق وارد شده نهی از آن و حرمت مسلمان اعظم است
از حرمت خانه کعبه بنص نبی صلی الله علیه و آله و بصحت پیوسته اسلام یزید و
بصحت نرسیده کشتن او حسین را و نه امر نمودن او و نه رضای او بآن و هرگاه بصحت
نرسید اینها جایز نیست که باو این گمان برده شود زیرا که گمان بد بردن بمسلمان حرام است
و کسی که گمان کند که یزید امر بقتل حسین نموده یا راضی بوده بآن پس باید دانست که او در
غایت حماقت است زیرا که اگر یکی از اکابر و وزرا و سلاطین در عصر او کشته شود و
خواهد بداند حقیقت آنکه که کشته است او را و که امر کرده و که راضی بوده ابدا بآن
کار بوده قادر بر تمیز اینها نیست و هر چند در همسایگی و زمان او [illegible] شده باشد
پس چگونه تمیز تواند نمود هرگاه کسی در زمانی و شهری بسیار دور کشته شده باشد

خصوصاً

خصوصاً هرگاه راه یافته باشد بآن واقعه تعصبها و بسیار شده باشد حکایتها
از اطراف پس این قسم امری حقیقتش معلوم نمیشود اصلا و هرگاه معلوم نشود
واجب است حسن ظن بآن با وجود اینکه اگر ثابت شود که مسلمانی مسلمانی را کشته
مذهب اهل حق آنست که قاتل کافر نیست و قتل کفر نیست بلکه معصیت است و نیز باشد
که قاتل بعد از توبه بمیرد و کافر چون توبه کند جایز نیست لعن کردن بر او پس چگونه باشد
کسی که توبه کند از قتل و نمیدانیم که قاتل حسین علیه السلام پیش از توبه مرده و خدا قبول میکند توبه را
از بندگانش پس بهیچ هنگام جایز نیست لعن کسی از مسلمانان که مرده باشد و کسی که
لعن کند او را فاسق و عاصی درگاه خدا باشد و بتقدیری که جایز باشد لعن از و ساکت شود
از لعن عاصی نباشد باجماع بلکه اگر لعن نکند شیطان را در مدت عمرش اعتراض نکنند برا او در قیامت
که چرا لعن نکردی بر شیطان و اعتراض کنند بر لعن کننده که چرا لعنت کردی و از کجا دانستی
که او ملعون و مطرود است و ملعون کسی است که دور باشد از خدا و این امر غیبیست معلوم
نمیشود مگر در کسی که مرده باشد بر کفر و معلوم شده باشد بشرع و ترحم بر او نیز جایز است
بلکه آن سنت است بلکه آن مخصوص داخل است در گفتار ما در هر نماز که خدایا بیامرز
مومنین و مومنات را زیرا که او مومن بود والله اعلم نوشته ابن الغزالی **مؤلف گوید**
که این عین عداوت و نصب غزالی است با اهل بیت علیهم السلام و انکار ضروریات دین و
رفع متواترات است زیرا که رضای یزید بکشتن حسین علیه السلام و امر نمودن او و بآن
صرف اموال برای آن و مدد نمودن ابن زیاد بلشکرها متواتر است و اجماع و اتفاق دارند

بران اهل تواریخ و سیر هر مذهبی با اختلاف اعتقادات ایشان و ابن جوزی حنبلی
کتابی تصنیف نموده در جواز لعن بر یزید و نام نهاده الرد علی المتعصب العنید المانع عن لعن
یزید و دلایل و شواهد بسیار بر کفر یزید نقل نموده و ما قدری از آن که کافی باشد در رساله
که در لعن طواغیت نوشته ایم و نام آنرا یواقیت کرده ایم نقل نموده ایم و از ابیات لامیه
یزید که اهل تواریخ و سیر نقل نموده اند فرح او بقتل حسین علیه السلم و کفر او و عدم تصدیق
او برسول ظاهر و بین است که نمیتوان پوشانید و علامه مطرزی در کتاب شرح
مقامات در شرح مقامه چهلم این یک بیت از آن ابیات را نقل نموده و آن اول دلایل است
بر کفر و ارتداد او و آن اینست لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل
و آنکه غزالی کشتن حسین را علیه السلم و هتک حرمت او را مثل کشتن سایر مسلمانان
دانسته کفر عظیم و عداوت شدید است و اخبار مستفیضه از طرف سنیان صریح است
در کفر قاتل حسین علیه السلم و آنکه او اعظم خلایق است در گناه و تعجب است از این ناصبی
چگونه نصب و عداوت او باین مرتبه شنیع و مقام فظیع رسیده و گمان ندارم که کسی که ادنی
نصیبی از اسلام داشته باشد مرتکب چنین امر غریبی شود و بعضی گفته اند که غزالی
پیش از موت سعادت الهیه و رحمت ربانیه دریافته و شیعه شده و در صدد کتاب
نیز اشاره بان نموده و خدا راه نماینده است بصواب برغم ناصبیان صاحبان اذناب
مقام چهارم در اینکه این حدیث بیست و هشتم صریح است در مذهب امامیه
رضوان الله علیهم که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله علی بن ابیطالب است علیه السلم

و بعد از او یازده نفر از اولاد او با اینکه از کتابهای ایشانست و ما در آخر حدیث هفدهم
اخباری که دلالت بر این داشت از کتابهای سنیان نقل نمودیم و قسم بعمر خودم که اگر
ایشان این قسم اخباری که دلالت صریح دارد بر فساد مذهب سخیف و ضلالت اعتقاد
ایشان در کتابهای خود نقل نکرده بودند بهر حال عذری بود اما الحمد لله که خدا زبان
ایشان را گویا نموده بانچه حجت است بر ایشان تا اینکه گمراهان با اتمام حجت بر ایشان گمراه
باشند و راه یافتگان از روی حجت راه یافته باشند و از جمله آنچه دلالت بر بطلان مذهب
سنیان میکند اخباریست که دلالت میکند مجملا بر اینکه امامان دوازده نفرند و آنها
بسیار است که بمرتبه تواتر معنوی میرسد روایت نموده بخاری در جزو سیم بسند خود
بسوی جابر بن سمرة گفت شنیدم نبی را صلی الله علیه و اله که میگفت که می باشد بعد از من
دوازده امیر پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا گفت پدرم که نبی گفت که همه ایشان از قریش
باشند و بخاری در صحیح خود روایت نموده بسند خود بسوی ابن عیینه که گفت که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و اله که همیشه کار مردم خوب گذرد مادام که والی و حاکم دوازده مرد
باشند پس تکلم نمود بکلمه که مخفی ماند بر من پس پرسیدم پدرم را که چه چیز گفت رسول خدا
صلی الله علیه و اله پس گفت که گفت که همه ایشان از قریش باشند و مسلم در صحیح خود در
جزو رابع روایت نموده که گفت نبی صلی الله علیه و اله که این کار منقضی نمیشود یعنی
کار مردم و تکلیف ایشان برطرف نمیشود تا اینکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه گفت
پس تکلم نمود بکلامی که مخفی ماند بر من پس گفتم که چه چیز گفت پس گفت که گفت که

همه ایشان از قریش باشند و روایت نموده این حدیث را در صحیح خود بسند دیگر
مثل روایت بخاری از ابن عیینه و ایضا مسلم در صحیح خود روایت نموده از سماک بن
حرب بالا برده حدیث را بسوی نبی صلی الله علیه وآله گفت همیشه امر اسلام عزیز
و غالب باشد تا دوازده خلیفه همه ایشان از قریش باشند و ابوداود در صحیح خود
بسند خود از نبی صلی الله علیه وآله روایت نموده که گفت همیشه دین ظاهر باشد تا
قایم شود قیامت و بوده باشد بر شما دوازده خلیفه همه ایشان از قریش باشند
و حمیدی روایت نموده این احادیث را از طریق عبد الملک بن عمیر و طریق شعبه و طریق
ابن عیینه و طریق سماک بن حرب و طریق عدی بن حاتم و طریق عامر شعبی و طریق خضر بن
عبد الرحمن و روایت نموده از ابن عبدربه در جمع میان صحاح سته از طرق متعدده و
سندهای متکثره و همه طریقها مشتمل است بر اینکه عدد ایشان دوازده خلیفه اند
و دوازده امیر همه ایشان از قریش اند و احمد بن حنبل در مسند خود در جلد سیم از مسروق
روایت نموده گفت بودیم با عبد الله بن مسعود در مسجد پس آمد او را مردی پس گفت ای ابن
مسعود آیا حدیث کرده شما را نبی صلی الله علیه وآله که چند خلیفه میباشد بعد از او
گفت بلی بعدد نقیبان بنی اسرائیل و این اخبار دلالت میکند بر اینکه اهل نجات طایفه
امامیه اند نه فرقهای دیگر زیرا که هیچ یک از ایشان قایل بدوازده خلیفه نیستند زیرا
که سنیان و زیدیه امام ایشان منحصر در عددی و منتهی بحدی نیست و اسماعیلیه هفت
امام یا زیاده از دوازده قایل شده اند چنانچه در کتاب نکت بدیعه در فرق شیعه تحریر

نموده ایم و واقفیه بهفت امام قایل شده اند و کیسانیه به سه امام و بعضی از
ایشان یکی یا دو دیگر اضافه نموده اند و ناووسیه بشش امام قایل شده اند و فطحیه بسیزده
امام باضافه عبد الله با امامان باقی چنانکه ذکر نموده شیخ شهید ثانی در کتاب شرح شرایع
در کتاب نکاح حاصل آنکه هیچ کس از طوایف دیگر امام را دوازده نمیدانند بغیر شیعه
دوازده امامی پس فرقه ناجیه و طایفه زاکیه ایشانند و نیز سعید و فاضل عمید
ابو الحسن علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه این اخبار را نقل نموده و بعد از آن گفته
که ما از مخالفین مطالبه مینماییم که تعیین نمایند که این دوازده امام کیستند پس بر
ایشان یکی از چند چیز لازم می آید یا اینکه این دوازده عدد را غیر دوازده امام علیهم السلام
قرار دهند و نمیتوانند قرار داد زیرا که خلفای بنی امیه و بنی عباس زیاده بر پنجاه نفر میشوند یا آنکه
قبول نمایند که این اخبار واهی و ضعیف است و جایز نیست اعتماد بر آنها و ما باین صورت
ینقطع میشویم بجهت فواید و مصالحی که در مواضع دیگر برای تقویت طریقه ما بر
آن مترتب میشود و یا باید که راضی بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم شوند و این
التزام بر زیدیه لازم می آید چنانکه لازم می آید بر سنیان و این التزامیست که اگر انصاف
داشته باشند و سلوک طریق نمایند و از مکابره و مجادله عدول نمایند خلاصی از این التزام
ممکن نیست و ما از این الزام خلاص شده ایم زیرا که بر نصوص و اخبار واضحه جلیه که
شبهه در آن نیست دوازده امام برای ما متعین و مشخص شده و اجماع و اقرار و
اعتراف بامامت ایشان با ثبات از کتابهای ایشان نداریم تمام شد کلام کشف الغمه

همه ایشان از قریش باشند و روایت نموده این حدیث را در صحیح خود بسند دیگر
مثل روایت بخاری از ابن عیینه و ایضا مسلم در صحیح خود روایت نموده از سماک بن
حرب بالا برده حدیث را بسوی نبی صلی الله علیه واله گفت همیشه امر اسلام عزیز
و غالب باشد تا دوازده خلیفه همه ایشان از قریش باشند و ابو داود در صحیح خود
بسند خود از نبی صلی الله علیه واله روایت نموده که گفت همیشه دین ظاهر باشد تا
قایم شود قیامت و بوده باشد بر شما دوازده خلیفه همه ایشان از قریش باشند
و حمیدی روایت نموده این احادیث را از طریق عبد الملک بن عمیر و طریق شعبه و طریق
ابن عیینه و طریق سماک بن حرب و طریق عدی بن حاتم و طریق عامر شعبی و طریق خضر بن
عبد الرحمن و روایت نموده ابن عبد ربه در جمع میان صحاح ستة از طرق متعدده و
سندهای مکرره و همه طریقها مشتمل است بر اینکه عدد ایشان دوازده خلیفه اند
و دوازده امیر همه ایشان از قریش اند و احمد بن حنبل در مسند خود در جلد سیم از مسروق
روایت نموده گفت بودم با عبد الله بن مسعود در مسجد پس آمد او را مردی پس گفت ای ابن
مسعود آیا حدیث کرده شما را نبی صلی الله علیه واله که چند خلیفه میباشد بعد از او
گفت بلی بعدد نقیبان بنی اسرائیل و این اخبار دلالت میکند بر اینکه اهل نجات طایفه
امامیه اند نه فرقهای دیگر زیرا که هیچ یک از ایشان قایل بدوازده خلیفه نیستند زیرا
که سنیان و زیدیه امام ایشان منحصر در عددی و منتهی بحدی نیست و اسماعیلیه هفت
امام یا زیاده از دوازده قایل شده اند چنانچه در کتاب نکت بدیعه در فرق شیعه تحریر

نموده ایم و واقفیه هفت امام قایل شده اند و کیسانیه سه امام و بعضی از
ایشان یکی یا دو دیگر اضافه نموده اند و ناووسیه شش امام قایل شده اند و فطحیه سیزده
امام با اضافه عبد الله با امامان باقی چنانکه ذکر نموده شیخ شهید ثانی در کتاب شرح شرایع
در کتاب نکاح حاصل آنکه هیچ کس از طوایف دیگر امام را دوازده نمیدانند بغیر شیعه
دوازده امامی پس فرقه ناجیه و طایفه زاکیه ایشانند و نیز سعید و فاضل عمید
ابو الحسن علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه این اخبار را نقل نموده و بعد از آن گفته
که ما از مخالفین مطالبه مینماییم که تعیین نمایند که این دوازده امام کیستند پس بر
ایشان یکی از چند چیز لازم می آید یا اینکه این دوازده عدد را غیر دوازده امام علیهم السلام
قرار دهند و نمیتوانند قرار داد زیرا که خلفای بنی امیه و بنی عباس زیاده بر پنجاه نفر میشوند یا آنکه
قبول نمایند که این اخبار واهی و ضعیف است و جایز نیست اعتماد بر آنها و ما باین صورت
راضی نمیشویم بجهت فواید و مصالحی که در مواضع دیگر برای تقویت طریقه ما بر
آن مترتب میشود و یا باید که راضی شوند بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و این
التزام بر زیدیه لازم می آید چنانکه لازم می آید بر سنیان و این التزامیست که اگر انصاف
داشته باشند و سلوک طریق نمایند و از مکابره و مجادله عدول نمایند خلاصی از این التزام
ممکن نیست و ما از این التزام خلاص شده ایم زیرا که بر نصوص و اخبار واضحه جلیه که
شبهه در آن نیست دوازده امام برای ما متعین و مشخص شده و احتیاجی در اقرار و
اعتراف بامامت ایشان باثبات از کتابهای ایشان نداریم تمام شد کلام کشف الغمه

اعلی الله مقامه و بعضی از مخالفین جوابی گفته اند ازین اشکال که وارد است بر مذهب
سخیف و رای ضعیف ایشان از انجمله سیوطی شافعی در کتاب فصل الخطاب و تاریخ
خلفا گفته که مراد بدوازده خلیفه درین اخبار چهار خلیفه است و حسن علیه السلام
و هفت نفر از خلفای بنی امیه بر ترتیبی که خلافت کردند و بعد از ایشان پادشاهی بود
نه خلافت و برین باید خندید برای اینکه کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد چگونه
یزید را داخل در خلفا میداند با اینکه شراب خور و خون مردم میریخت و هتک حرمت مسلمانان
میکرد و قاتل حسین علیه السلام و انصار و بنی عم او بود و زنان اهل بیت را اسیر نمود و همچنین
مروان بن الحکم چگونه داخل خلفا باشد با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و اله او را لعن کرده
چنانچه زمخشری حنفی در کشاف نقل نموده و چگونه لایق کسی است که اندک بهره از عقل داشته
که معویه را که خلیفه بحق داند و منصوص از جانب پیغمبر صلی الله علیه باشد با آن بدعتهای
شنیع قطیع که در دین نمود و بر منبر آشکارا لعن و شتم امیر المؤمنین علیه السلام نمود و این جاری
و مستمر شد تا زمان عمر بن عبد العزیز و صاحب کشاف تصریح بلعن معویه نموده در تفسیر
این إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ و گفته که در وقتی که لعن این ملاعین بر امیر المؤمنین
علیه السلام از خطبه اسقاط شد این آیه را بجای آن گذاشتند و قسم بعمر خود که این بدعت
ایشان یعنی سب امیر المؤمنین علیه السلام امری منکر و فاحشه و ظلم بود مضاعف کردند
خدا برانکسی که قرار داد از غضب خود و خواری و دشمنی خود را برای استجابت دعای که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله نمود که عاد من عاداه تمام شد کلام کشاف محشی کشاف

گفته که مراد

گفته که مراد کشاف از لعنت ملاعین کسانیست که لعن کردند علی را علیه السلام از خلفا
بنی امیه و بنی مروان و عمر بن عبد العزیز برطرف کرد و معویه از افراد داده بود تمام شد
کلام محشی و از چند موضع کشاف ظاهر میشود که او بغض معویه داشته و او بر حق
نبوده و جنگ او با معویه باجتهاد و رای نبود و معذور نبوده بلکه دانسته و فهمیده
با او جنگ کرد از انجمله در آخر سوره یونس در تفسیر این وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ گفته که روایت شده که ابا قتاده تخلف نمود از استقبال معویه در وقتی که
آمد بمدینه و استقبال نموده بودند او را انصار پس گفت باو که چه بود ترا که استقبال
نکردی مارا جواب گفت که نبود مارا چهارپایی گفت پس کجا بودند شتران گفت همه تلف
و ضایع کردیم در طلب تو و طلب پدر تو در روز بدر و بتحقیق که گفت رسول خدا صلی الله
علیه و اله که ای جماعت انصار زود باشد که برسید شما را اثره یعنی در قسمت و غنایم
گفت معویه که چه چیز گفت گفت پس صبر نمائید و گفت پس درین هنگام صبر میکنیم
پس گفت عبد الرحمن بن حسان ٭ الا ابلغ معویة بن حرب ٭ امیر الظالمین
بتحقیق که برسان معویه بن حرب را امیر ظالمین
نثا کلامی ٭ بانا صابرون فمنظروکم ٭ الی یوم التغابن والخصام ٭ و کسی که
کلام مرا باینکه ما صبر کننده ایم پس انتظار کشنده ایم شما را تا روز تغابن و خصومت
چنین باشد چگونه دعوی مینماید که او خلیفه بر حق است و مطاعن او بسیار است
و بعضی از آنها را در ذیل حدیث نهم ذکر نمودیم و سنیان نیز نقل نموده اند که معویه چیزی
بسیار میداد بجمعی که در فضایل خلفای ثلثة یاد و در مذمت علی علیه السلام حدیثی نقل کنند

یا مناقب فضایل او را بر خلفا بر بندد شیخ عبد الحمید بن ابی الحدید مداینی در شرح نهج
البلاغة از ابو جعفر اسکافی نقل نموده و این هر دو از بزرگان سنیانند که معویه صد هزار
درهم بسمرة بن جندب می بخشید برای اینکه روایت نماید که آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ
در بعضی از مردم کسیست
يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ
که خوش می آید ترا قول او در حیوة دنیا و گواه است خدا بر آنچه در دل اوست و او محکم تر
الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ
و نسل را سازد زراعت را
خصمها است و هرگاه اعراض نماید سعی کند در زمین برای اینکه فسا کند در آن و هلاک
در شان علی علیه السلام نازل شد و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ
در شان ابن ملجم نازل شد پس سمره قبول نکرد پس دویست هزار درهم بخشید که
روایت کند پس قبول نکرد پس سیصد هزار درهم بخشید پس قبول نکرد پس چهار صد
هزار درهم بخشید پس قبول نمود و علامه تفتازانی در کتاب تلویح در بحث خبر واحد
گفته که حدیث جهر نمودن بر بسم الله در نماز مشهور بوده تا اینکه اهل مدینه از بر معویه
حجت کردند و بگذایند او را از ترک جهر نمودن بر بسم الله و جهر مرویست از ابو هریره
و انس غایت آنکه اضطراب بهم رسیده در روایات بسبب آنکه علی علیه السلام مبالغه در جهر
مینمود و معویه و بنو امیه میخواستند که آثار او را محو نمایند پس سعیت نمودند بر ترک آن
بر انس ترصید تمام شد کلام تفتازانی و جمعی از عظمای سنیان خصوصا علامه
نسفی در کتاب عقاید و تفتازانی در شرح این کتاب تصریح نموده اند که معویه خلیفه نبود بلکه

پادشاه بود و ناصبی خنجی در کتابی که در نقض کشف الحق نوشته گفته ظاهر تر آنست که این قول
مشهور و اقویست نزد سنیان و فاضل جلیل نور الدین مالکی در فصول مهمه گفته که
چون صلح معویه تمام شد و مردم بر او جمع شدند سعد بن ابی وقاص داخل شد بر او و گفت
السلام علیک ایها الملک پس معویه تبسم نمود و گفت یا ابا اسحق چه میشد بر تو اگر میگفتی
یا امیر المؤمنین پس گفت قسم بخدا که من دوست نمیدارم که من امیر مؤمنان شوم با آنچه تو امیر
ایشان شدی بآن روایت نموده این را صاحب تاریخ بدیع تمام شد کلام فصول و این
صریح است در اینکه معویه نه خلیفه بود و نه امام و اجماعی نیز بر بیعت او منعقد نشده
چنانکه بعضی از ناصبیان دعوی نموده اند و موافق آنچه ملا جلال جلال گفته
خلیفه دوازدهم ولید بن یزید است با اینکه اهل تواریخ و سیر گفته اند که او زندیق
و فجره بن بوده نقل نموده اند که او روزی از قرآن مجید فال گرفت این آیه آمد که وَ
اسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ پس انداخت مصحف را از دست و امر کرد که
طلب یاری نمودن و زیان کار شد هر جبار عناد کننده
از آن نشانه تیر کردند و تیر باران زد و این شعر میخواند ه تُهَدِّدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ
میترسانی مرا بجبار عنید
فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ ه إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرٍ ه فَقُلْ يَا رَبِّ
پس منم آن جبار عنید هرگاه بیائی رب را روز حشر پس بگو ای رب من
مَزَّقَنِي الْوَلِيدُ ه پس نظر کن باین جلال جلال که چگونه از روی عناد و تعصب
درید مرا ولید
التزام نموده که این خلیفه حق باشد و جمعی که بعد از جلال بوده اند چون قباحت
قول او را یافته اند گفته اند که خلفا پنج نفرند بترتیب و هفت دیگر خوبان بنی امیه

وبنی عباس اند دیگر میدان اعتراض را وسیع تر و بر طنبور نغمه افزوده اند و تحکم بحت و
تخمین صرف التزام نموده اند و ندانسته مخالفت اجماع نموده اند زیرا که میان سنیان
در باب خلفا زیاده از چهار قول نیست اول انکه خلافت تا سی سال بعد از هجرت
بود و بعد از ان پادشاهی بود و این قول نسفی است در کتاب عقاید و نور الدین مالکی در
کتاب فصول مهمه دویم تفتازانی گفته که عمر بن عبد العزیز از بنی امیه و جمیع بنی عباس
امام بوده اند برای اینکه اهل حل و عقد متفق بوده اند بر خلافت این جماعت سیم
ابن جوزی گفته که یزید چون کافر بوده خارج است از امامت و امامت باقی بنی امیه
و خلافت بنی عباس صحیح است چهارم انکه امامت جمیع بنی امیه و بنی مروان
و بنی عباس صحیح بوده و این قول را افضل المحققین نصیر الملة والدین در کتاب قواعد
العقاید نسبت بجمیع اهل سنت داده و در کتاب مذکور گفته که سنیان میگویند که
نصب امام واجب است بر کسی که قادر باشد بران بجهت اجماع سلف بران و رفته اند
بانکه امام یا بنص کسی است که قبول قول او واجب باشد چون نبی و امام و یا باجماع مسلمانان
بران و امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله ابو بکر است باجماع و بعد از او عمر است
بنص ابو بکر و بعد از او عثمان است بنص عمر بر جماعتی که اتفاق نمودند بر امامت او و بعد از او
علی مرتضی است باجماع معتبرین صحابه و اینها خلفای راشدین اند بعد از ان مخالفت شد
میان حسن علیه السلم و معویه و مصالحه شد و قرار یافت خلافت بر معویه و بعد از او بر کسانی که
بعد از ان بودند از بنی امیه و بنی مروان پس منتقل شد خلافت بر بنی عباس و اکثر اهل حل و عقد

اجماع نمودند

اجماع نمودند بر ایشان و کشید خلافت در ایشان تا عهد ما که جاری شد انچه جاری شد
و زمخشری در کشاف گفته که ابو حنیفه فتوی میداد باینکه واجب است زید بن علی را
خروج نمودن با او بر منصور و این دلالت میکند بر اینکه ابو حنیفه شرط میداند عدالت را
در امامت و این مختار صاحب کشاف و بیضاوی و منقول از سفیان بن عیینه است و بر
هر حال تاویل این ناصبی جاهل یعنی ملا جلال بی معنی است از اجماع سنیان و احداث
قول دیگر است خالی از ماخذ و دلیل و ملا فصیح دشتبیاضی که از فضلای سنیان است
اعتراف بضعف امثال این تاویل نموده در بعضی از رسایل خود باین طریق که بعد از نقل
این تاویلات گفته که این تاویلات قانع نمیکند کسی را و باطل میکند جمیع این تاویلات را اخبار
که در ذیل حدیث هفدهم ذکر نمودیم که مشتمل بود بر تفضیل ائمه علیهم السلم موافق مذهب
فرقه ناجیه رضوان الله علیهم و باطل میکند این تاویلات را نیز حدیثی که سدی در تفسیر
خود نقل نموده و او از قدما و معتمدان علمای سنیان است گفته که چون ناخوش امد
ساره را امر هاجر وحی نمود خدای تعالی بسوی ابرهیم خلیل علیه السلم و گفت ببر اسمعیل و مادر او را
و فرود اور بخانه تهامه یعنی مکه پس بتحقیق که من پهن میکنم ذریه او را و میگردانم
ایشان را عظیم بر کسانی که کافر شوند و میگردانم از ایشان پیغمبری عظیم و میگردانم
ذریه او را عدد ستارها روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود از عباس بن
عبد المطلب که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله پادشاه میشود از اولاد
مروان دوازده خلیفه پس بیرون می اید مهدی از اولاد من اصلاح مینماید امر او را

در یکشب فاصله که فهمیده میشود از بیرون بیرون مراد یا بحسب رتبه است یا
حقیقی است بجهت فاصله بودن ظاهری میان ملت او در زمان غیبت و میان ملت
او بعد از خروج و دلالت نمیکند بر خلاف اعتقاد فرقه ناجیه چنانچه توهم میشود و ابن
حجر در کتاب صواعق محرقه روایت نموده از نبی صلی الله علیه و اله که او گفت که در هر
خلفی از امت من عادلانند که بر طرف میکنند از این دین تحریف گمراهان را و بستن و افترا
کردن مبطلان را و تاویل جاهلان را آگاه باشید بتحقیق که امامان شما فرود اینده و فرستاده
گان شما اند بسوی خدا پس نظر کنید که که را فرود اینده و فرستاده گان خود میکنید
حاصل آنکه اعتراف بعجز از جواب این بحث بهتر است برای سنیان از گفتن این قسم
هذیانات و چسبیدن بدامن این نوع مکابرات **مقام پنجم** در اینکه در
اخبار نام بردن یازده امام علیهم السلام بنامهای ایشان و اقتصار نمودن در امام دوازدهم
بمحض وصف و نسب و تشبیه است بر مرجوحیت تلفظ نمودن بنام او صلوات
الله علیه و در اخبار متظافره متکثره از ائمه طاهرین علیهم السلام نهی شده از نام بردن او
و ظاهر انها آنکه حرام است نام بردن او و از انجمله روایت نموده صدوق عطر الله
مرقده در کتاب علل الشرایع بسند خود از ابو هاشم جعفری گفت شنیدم از ابی
الحسن عسکری علیه السلام که میگفت که جانشین از بعد من حسن است پس من
چگونه خواهد بود مر شما را بجانشین بعد از جانشین گفتم و برای چه بگرداند
مرا خدا فدای تو پس گفت برای اینکه شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست برای شما

ذکر او بنام

ذکر او بنام او گفتم پس چگونه ذکر نمائیم او را گفت بگوئید حجت آل محمد صلی الله علیه
و اله اجمعین و روایت نموده این حدیث را معتمد اهل اسلام در کتاب کافی و شیخ
مفید ره در ارشاد و روایت نموده معتمد اهل اسلام در کافی نیز از علی بن محمد از ابی
عبد الله صالحی گفت سؤال نمودم را بعضی از اصحاب ما بعد از فوت شدن ابو محمد علیه السلام
اینکه سؤال نمایم از اسم و مکان پس بیرون امد جواب که اگر دلالت نمایم ایشان را بر نام افشا
میکنند آنرا و اگر بدانند مکانرا راه نمایند مردم را بران و نیز روایت نموده در این کتاب
بسند خود از ابان بن صلت گفت شنیدم از ابی الحسن رضا علیه السلام که میگفت و پوشیده
شده بود از قائم گفت دیده نمیشود جسم او و نام برده نمیشود اسم او و در کافی بسند
صحیح روایت شده از ابن رئاب از ابی عبد الله علیه السلام گفت صاحب این امر نام نمیبرد او را
باسم او مگر کافر و در بعضی از روایات وارد شده که نام نمیبرد او را باسم او در مجمع مردم
مگر کافر و در بعضی از روایات وارد شده که هرگاه نام برده شود واقع میشود طلب و
ظاهر معتمد الاسلام در کافی تحریم نام بردن اوست علیه السلام و تصریح نموده بان صدوق و شیخ
ابو علی طبرسی در کتاب اعلام الوری و فاضل جلیل وزیر سعید علی بن عیسی ابن ابی الفتح
اربلی در کتاب کشف الغمه گفته که عجب است از شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله
که گفته اند که جایز نیست ذکر نام او و نه کنیه او و این عجب است و رای و اعتقاد من آنست
که منع شده از نام بردن در وقتی که ترسی باشد بر او از دشمنان او و طلب نمایند و
احوال او پرسند و اما در این زمان پس منعی از آن نیست تمام شد کلام کشف الغمه

مؤلف گوید که ظاهر است که تعجب بعکس باشد برای اینکه اخبار مستفیضه معتبره
مطلق است در تحریم نام بردن او و عام است پس تخصیص آنها بی سبب باعث تعجب است و
بر تقدیر یکه قبول کنیم که در اول این علت نام نبردن ترس بوده لازم نمی آید که حرمت مخصوص
باشد بحالت ترس برای اینکه واجب نیست که علت هر حکم همیشه باشد بلکه گاهی
علت برطرف میشود و حکم باقیست چنانکه علت وضوی نماز پاکیزه کی اعضای ظاهر است
و با وجود پاکیزگی نیز وضو واجب است و این مسئله در محل خودش تحقیق شده پس
راجح تحریم است و تصریح نموده باین سید حکمای الهیین میر محمد باقر داماد و از شیخ بهاء
الدین نقل شده که او نام بردن را در این زمانها جایز میدانسته و ما تحقیق نموده ایم
این مسئله را در رساله جدا حدیث بیست و هفتم بیهقی در کتابی که تصنیف نموده
در فضایل صحابه بالا برده سند خود را بسوی نبی صلی الله علیه و آله که او گفت که کسی که
خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابرهیم در حلم
او و بسوی موسی علیه السلام در هیبت او و بسوی عیسی علیه السلام در عبادت او پس نظر کند
بسوی علی بن ابو طالب علیه السلام مؤلف گوید که در مناقب خوارزمی روایت نموده
از ابی الحمرا از نبی صلی الله علیه و آله گفت کسی که اراده کند که نظر کند بسوی آدم
علیه السلام در علم او و بسوی نوح در فهم او و بر یحیی بن زکریا در زهد او و بسوی موسی بن
عمران در تندی او و نظر کند بسوی علی بن ابو طالب علیه السلام پس اثبات شده برای علی
علیه السلام آنچه ثابت بوده برای ایشان صلوات الله علیهم از صفات محموده و جمع شده در او

انچه متفرق بوده

انچه متفرق بوده در انها حدیث سی ام روایت نموده خوارزمی در مناقب
خود از مجاهد از ابن عباس از نبی صلی الله علیه و آله گفت که اگر نیستانها قلم
شوند و دریا مرکب شود و جن حساب کننده گان و انس نویسنده گان شوند
نشمارند فضایل علی بن ابو طالب علیه السلام را مؤلف گوید که اخباری که دلالت
میکند براین معنی بسیار است روایت کرده امام حموی در کتاب فراید السمطین
از عیسی بن عبد الرحمن از پدر او از جد او گفت که گفت مردی بابن عباس که
سبحان الله چه بسیار است مناقب علی و فضایل او پس تحقیق که گمان میکنم آنها را
سه هزار کس پس گفت ابن عباس که آیا نمیگوئی که بسی هزار نزدیکتر اند و روایت نموده
ابن الخوارزمی در مناقب خود گفت خبر داد مرا حافظ ابو العلا همدانی و بیتن روایت
نموده در مناقب خود بسند خود از علی علیه السلام که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که بتحقیق که خدا گردانید برای برادر من علی علیه السلام فضایلی که شمرده
نمیشود از بسیاری پس کسی که ذکر نماید فضیلتی از فضایل او را اقرار داشته باین
بیامرزد خدا آنچه پیش کرده باشد از گناه و آنچه پس کرده باشد و کسی که بنویسد
فضیلتی از فضایل او را همیشه ملائکه استغفار نمایند برای او مادام که بماند
از آن نوشته نشانی و کسی که بشنود فضیلتی از فضایل او را بیامرزد خدا برای او گناهانی را
که کرده باشد بشنیدن و کسی که نظر کند بسوی نوشته از فضایل او بیامرزد برای او
گناهانی را که کرده باشد بچشم پس گفت صلی الله علیه و آله که نظر کردن بروی

السمطين

امیر المؤمنین علیه السلام عبادت است وذکر او عبادت است وقبول نمیکند خدا ایمان
بنده را مگر بولایت او و روایت شده درین کتاب بسند او از حسین بن علی
ابو طالب از علی از نبی صلی الله علیه واله که گفت که اگر حدیث کنم بانچه
نازل کرده خدا در شان علی علیه السلام پای نگذارد بر موضعی از زمین مگر برداشته
شود خاک آن تا آب رسد حدیث سی و یکم حموی روایت نموده در کتاب
فراید السمطین بسند خود از ابو هریره از نبی صلی الله علیه واله که او گفت که
خلق نمود خدا ادم ابو البشر را و دمید در او از روح خود ملتفت شد ادم نزد
عرش پس دید در میان نور پنج شبح که سجده میکردند و رکوع میکردند گفت ادم
که ای پروردگار من ایا خلق کرده ای کسی را از خاک پیش از من گفت نه ای ادم گفت
پس کیستند این پنج کس که می بینم ایشان را بهیئت و صورت من گفت این پنج کس
از اولاد تو اند اگر نبودند ایشان خلق نمی نمودم ترا اینها پنج کسند که گرفته ام
برای ایشان پنج اسم از اسمهای خود اگر نمی بودند ایشان خلق نمیکردم بهشت را
ونه اتش را ونه عرش ونه کرسی ونه اسمان ونه زمین ونه ملائکه ونه انس ونه جن
ومن محمودم واین محمد است ومن عالی ام واین علی است ومن فاطرم واین فاطمه است
ومن ذو الاحسانم واین حسن است ومن محسن ام واین حسین است قسم
خورده ام بعزت خودم که نمی اید مرا کسی بمقدار ریک دانه خردل بغض یکی از ایشان
مگر داخل میسازم او را در اتش خودم و باکی ندارم ای ادم اینها برگزیدهای من اند

از خلق من بر ایشان نجات میدهم خلق خود را و بر ایشان هلاک میسازم
ایشان را پس هرگاه بوده باشد برای تو حاجتی پس بایشان متوسل شو پس گفت نبی
صلی الله علیه واله وسلم که ما کشتی نجاتیم کسی که سوار شود از ان نجات یابد و
کسی که بگردد از ان هلاک شود پس هر کم بوده باشد برای او حاجتی پس طلب
نماید از ما بوسیله ما اهل بیت مؤلف گوید که امثال این اخبار بی شمار است
در کثرت و دلالت ظاهره دارد بر افضلیت علی علیه السلام بلکه افضلیت زوجه
او فاطمه علیها السلام و دو فرزند او حسن و حسین علیهما السلام بر هر کسی
غیر نبی صلی الله علیه واله حتی بر پیغمبران اولی العزم و اخبار درین باب
مستفیض است و بعضی برای این مدعی کتابی تصنیف نموده اند و علامه حلی
گفته که امامیه اجماع نموده اند که علی علیه السلام بعد از نبی ما صلی الله علیه واله و
افضل است از همه انبیا غیر اولی العزم و در تفضیل او بر ایشان خلاف است
و من درین توقف دارم تمام شد کلام علامه مؤلف گوید که بعد از صراحت
این اخبار در افضلیت او علیه السلام توقف علامه در ان سزاوار نیست و استبعاد
سنیان درین باب محض استبعاد و طرح اخبار صریحه مستفیضه است و بعضی
گفته اند که تفتازانی در شرح مقاصد و شرح عقاید نسفی و علامه دوانی در
شرح عقاید عضدی اجماع نقل نموده اند بر اینکه هر نبی افضل است از ولی
و نقل شده از بعض کتب فقهیه ایشان که تصریح نموده اند بکفر کسی که تفضیل دهد

ولی ابن بابویه نیز گفته که شاید که ایشان مخالفت اجماع قطعی را کفر دانسته اند یا اجماع
کرده اند که این افضلیت از ضروریات دین است مؤلف گوید که این سخن باطل است
بچند وجه اول آنکه اجماع ایشان حجت نمیشود بر ما و جهة اعتماد است بر اجماع
که داخل باشد در ان اهل بیت علیهم السلم و علما ایشان دویم آنکه سخن محض
استبعاد است بر دلیل ضعیفی که سوهم ان تواند بود سیم آنکه بعضی از علمای
متالهین ما گفته اند که مراد فرقه ناجیه ازین تفضیل انست که مرتبه امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلم از حیثیت ولایت اعظم است از مرتبه جمیع انبیا از حیثیت
ولایت تصریح نموده باین از اصحاب ما سید عارف محقق وحید حیدر بن علی
اربلی در کتابی که موسوم است بجامع الاسرار و منبع الانوار و شیخ کامل محیی الدین
عربی در کتاب فصوص الحکم عزیزی و فص شیثی نیز اشارة باین معنی نموده چهارم
آنکه متمسک شدن بگفته فقها که تفضیل مذکور را کفر دانسته اند نفعی
باو ندارد برای اینکه قول فقهای انها مانند بول انها است و بدانکه بعضی از
علمای متالهین ما تحقیقی نیکو نموده درین مقام بطریقه اهل کشف و عرفان
مترجم گوید که چون تفصیل تحقیق مذبور و خصوص الفاظ و عبارات او
مشتمل بر بعضی از اصطلاحات و الفاظ و عبارات صوفیه بود محتاج بر توضیح و
بیان میشد و ان مناسب مقصود این کتاب نبود ملخص مختصری از ان بعبارات
متعارف نقل مینمائیم و ان اینست بدانکه هر ولی مراتب عالیه و کمالات او

ماخوذ

ماخوذ و مقتبس است از روحانیت و مناسبت او بر نبی او ظاهرا و باطنا
و نبی ما صلی الله علیه و اله قطب کل و اعظم از همه انبیا و جامع همه
کمالات ایشانست که در ایام متمادیه در ایشان متفرق حاصل شده بوده
بلکه همه مراتب کمالات انبیا نیز از روحانیت نبی ما صلی الله علیه و اله
مقتبس شده بود و لیکن مشاهده جمعیت مراتب کمالات ننموده بودند
و مناسبت ظاهری و مادی باو نداشتند باین جهت استفاده و استفاضه
همه مراتب کمال و جامعیت ننموده اند و ولایت و مراتب عالیه امیر المؤمنین
و حسن و حسین علیهم السلم ماخوذ است از روحانیت نبی صلی الله علیه و اله
که جامع همه مراتب است با مناسبت روحانی و مادی و نسبی و ظاهری بعد از
تحقق مرتبه جمعیت کمالات و انوار نبوی پس استفاده و استفاضه
او از انوار و کمالات نبوی اجمع و اکمل و اعظم از همه مراتب انبیا و اولیای
سابق بوده باشد و بنا بر این است که انبیای سابق بنور ایشان توسل
می جستند و ایشان نیز مانند انبیای سابق جامع مرتبه و مقام نبوت اند
و بجهت تاخر ظاهری از خاتم النبیین اطلاق نبی بر ایشان نشده و همه
شریک اند در استفاده و استفاضه فیوضات الهی بتوسط روحانیت
نبی صلی الله علیه و اله و مؤلف گفته که مراد درین مطلب نظر است زیرا
که نفی معنی نبوت از ائمه علیهم السلم از ضروریات دین است و موافق گفته این

این مرد معنی نبوت در ایشان حاصل است اگرچه اطلاق اسم نبوت بر ایشان
نمیشود حدیث سی و دویم امام حموینی در کتاب فراید السمطین روایت
نموده از ابی الطفیل گفت که حاضر بودم جنازه ابی بکر را روزی که مرده بود
و حاضر بودم عمر را روزی که با او بیعت کرده شد و علی علیه السلام نشسته بود
در جانبی که ناگاه روا ورد یهودی و بر او بود جامهای نیکو و او از اولاد هرون
بود تا آنکه ایستاد بر سر عمر پس گفت که ای امیر المؤمنین تو اعلم این امتی بکتاب
ایشان و امر نبی ایشان گفت پس بزیر انداخت عمر سر خود را پس گفت جواب
ده مرا و اعاده نمود بر او آن سخن را پس گفت عمر چیست آن گفت که بتحقیق که
من آمدم برای نفس خود شک دارنده در دین خود گفت ملازم باش این
جوان را گفت او علی بن ابو طالب پسر عم رسول خداست صلی الله علیه و آله
و او پدر حسن و حسین دو پسر رسول خدا است صلی الله علیه و آله پس رو
کرد یهودی بعلی علیه السلام پس گفت چنینی تو گفت آری گفت من اراده دارم
که بپرسم ترا از سه چیز و سه چیز و یکی گفت تبسم نمود علی علیه السلام و گفت
ای هرونی چه منع کرد ترا که بگوئی هفت گفت میپرسم ترا از سه چیز
اگر بدانی آنها را میپرسم از آنچه بعد از آنهاست و اگر ندانستی آنها را میدانم
که نیست در تو علمی پس گفت علی علیه السلام که سؤال میکنم ترا بآنکسی که عبادت
میکنی او را که اگر من جواب دهم ترا در آنچه تو اراده داری هر آینه و

وامیکذاری دین خود را و داخل میشوی در دین من گفت نیامده ام
مگر از برای این گفت پس بپرس گفت پس خبر ده مرا از اول قطره خون
بر روی زمین کدام قطره بود دان و اول چشمه که روان شد بر روی
زمین کدام چشمه بود دان و اول چیزی که حرکت کرد بر روی زمین چه
چیز بود دان پس جواب داد او را امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس خبر ده مرا
از سه چیز دیگر خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و آله که چند امام عادل است
بعد از او و در کدام بهشت باشد و که ساکن باشد با او در بهشت او پس گفت
ای هرونی بتحقیق که برای محمد صلی الله علیه و آله از خلفا دوازده امام عادل است
که ضرر نمیرساند ایشان از کسی که واگذارد ایشان را و وحشت نمیکنند بخلاف
نمودن کسی که مخالفت کند ایشان را و ایشان محکم ایستاده ترند در دین از
کوههای بلند در زمین و مسکن محمد صلی الله علیه و آله در بهشت او با آن
دوازده امام است گفت راست گفتی قسم بخدائی که نیست الهی غیر او
بتحقیق که من یافته ام اینها را در کتابهای پدرم هرون نوشته از بدست
خود و املا نموده از موسی بن عمران علیهما السلام گفت پس خبر ده مرا از
یکی خبر ده از وصی محمد صلی الله علیه و آله که چه مقدار زنده گانی میکند
بعد از محمد و آیا میمیرد یا کشته میشود گفت ای هرونی زنده گانی میکند
بعد از او سی سال زیاده نمیشود یکروز و کم نمیشود یکروز پس زده میشود

در نسخه‌ها کسیح دیده‌ام بجای تسبیح و آن را تغییر کرده‌اند بزنار و تسبیح نارساست

ضربتی اینجا یعنی سر او پس خضاب میشود این از این کفت پس فریاد زد هر دنی
وقطع نمود تسبیح خود را و او میکفت کواهی میدهم که نیست الهی مکر خدا تنها
او و نیست شریکی برای او و کواهی میدهم اینکه محمد صلی الله علیه واله عبد او است
و رسول اوست و اینکه تو وصی اویی سزاوار است که تو فایق باشی و فوق تو کسی
نباشد و اینکه بر راست کرده شوی و کوچک کردانیده نشوی پس برد او را علی
علیه السلام بسوی منزل خود پس تعلیم نمود او را مسایل دین مؤلف کوید که این
خبر صریح است در دلالت بر معتقد فرقه ناجیه رضوان الله علیهم و طریق
استدلال بنحویست که کذشت در حدیث سابق حدیث سی و ستیم فقیه
ابوالحسن علی بن محمد خطیب طیب جلالی شافعی مشهور بابن مغازلی روایت
نموده در کتاب مناقب خود و ثعلبی در تفسیر خود از انس بن مالک کفت هدیه
آورده شد بسوی رسول خدا صلی الله علیه واله کلیمی از قبله پس کفت
بمن که ای انس پهن کن این را پس پهن کردم او را کفت پس کفت بطلب عشیره را
پس طلبیدم ایشان را پس چون داخل شدند بطلب امر نمود ایشان را به نشستن بر روی
فرش پس طلبید علی را علیه السلام پس راز کفت و رازی طویل پس بر کشت علی
بر نشست بر فرش پس کفت ای باد بر دار ما را پس بر داشت ما را باد پس کفت
باد بر فعل نمود با ما پرواز پس کفت بکذار ما را پس کفت علی علیه السلام که ایا میدانید
که در کدام مکانید شما کفتیم نه کفت این موضع کهف و رقیم است برخیزید

و سلام کنید بر برادران خود کفت انس که پس برخاستیم یکی بعد یکی پس سلام دادیم
بر ایشان پس رد نکردند بر ما سلام را پس برخاست علی علیه السلام پس کفت السلام
علیکم ای جماعت صدیقین و شهدا پس کفتند و علیک السلام و رحمة الله و
برکاته پس کفت برای ایشان که چه بود برای شما که رد نکردید بر برادران من پس کفتند
که ما جماعت شهدا و صدیقانیم حرف نمیزنیم بعد از موت مکر پیغمبر یا وصی را
کفت ای باد بر دار ما را پس برداشت ما را پرواز نمود با ما پرواز پس کفت ای باد
بکذار ما را پس کذاشت ما را پس ما در حره بودیم کفت پس کفت علی علیه السلام که در
می یابیم نبی را صلی الله علیه واله در رکعت آخر پس وضو ساختیم و آمدیم و او را
و نبی صلی الله علیه واله میخواند در رکعت آخر ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و زیاد نموده ثعلبی در حدیث بر ابن مغازلی که
کفت پس کردیدند یعنی اصحاب کهف بسوی خواب خود تا آخر الزمان نزد
خروج مهدی علیه السلام و کفت که بتحقیق که مهدی سلام میکند بر ایشان
پس بجواب در می آورد ایشان را خدای عز و جل برای او پس بر میکردند بسوی
خواب خود پس بر نمیخیزند تا روز قیامت مؤلف کوید که این حدیث
مستفیض است روایت نموده اند آن را شیعه و سنی و ذکر نموده اند آن را
جماعتی از عظمای اصحاب ما قدس الله ارواحهم از انجمله صاحب کتاب الثاقب
فی المناقب کفته که و اما تسخیر باد از برای سلیمان و آن را کفته خدای تعالی که

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ بتحقیق که سلیمن علیه السلام چون
اراده نمود که سوار شود باد را امر نمود بر پهن نمودن فرشی و گذاشته شد برای
تختی و گذاشته شد کرسیها دور تخت و نشستند وزیرها و سرکردهها
او بر کرسیها و نشست او بالای فرش و امر نمود باد را که بردارد فرش را و بردارد
آنچه بالای آنست و برود صبحگاه مقدار یکماه و برگردد شامگاه مثل آن و
بتحقیق که خدای سبحانه و تعالی داده است ائمه ما علیهم السلام مثل آن و از احادیث
کرده معمر بن زهری از قتاده از انس گفت بودیم ما نشسته در مسجد نزد نبی
صلی الله علیه و اله و هدیه شده بود بسوی او فرشی پس گفت بطلبید علی
ابن ابی طالب علیه السلام پس طلبیدم او را پس امر نمود مرا که بطلبم ابوبکر و عمر را
و جمیع اصحاب او را پس طلبیدم ایشان را چنانچه امر نموده بود مرا نبی
صلی الله علیه و اله و امر نمود مرا که پهن کنم فرش را پس پهن کردم از آن پس
روی کرد بر علی پس امر نمود او را بر نشستن بر فرش و امر نمود ابابکر و عمر و
عثمن را بر نشستن با امیر المؤمنین علیه السلام پس نشستم من با آنکسانی که
نشستند پس چون قرار گرفت مجلس ما روی کرد صلی الله علیه و اله
و گفت یا ابا الحسن بگو ای باد صبا بردار ما را و خدا خلیفه من است بر تو
و او وزیر است مرا و خوب وکیلی است گفت انس که پس ندا کرد امیر المؤمنین
علیه السلام چنانچه امر نموده بود او را نبی صلی الله علیه و اله پس قسم بآنکسی که

برانگیخته محمد را بحق به پیغمبری که نشد مگر اندک زمانی تا آنکه گردیدیم
در هوا پس ندا کرد که باد صبا بگذار ما را پس ناگاه ما در زمین بودیم پس روی
کرد علی علیه السلام و گفت ای جماعت مردم آیا میدانید که کجایید شما و بر که
فرود آمدهاید پس گفتند نه پس گفت امیر المؤمنین علیه السلام که شما نزد اصحاب
کهف و رقیم آیید آنکسانی که بودند از آیات ما عجب پس کیست که دوست دارد که
سلام کند برین قوم پس برخیزد پس اول کسی که برخاست ابوبکر بود پس سلام
کرد بر قوم پس رد نشد بر او جواب پس برخاست عمر پس رد نشد بر او جواب
تا آنکه برخواست امیر المؤمنین علیه السلام پس آواز کرد که السلام علیکم
ای جوانان اصحاب کهف و رقیم آنکسانی که بودید از آیات ما عجب پس گفتند و
علیک السلام و رحمة الله و برکاته ای امام و پسر عم سید انام علیه و اله
السلام پس چون شنیدند قوم کلام ایشان را مر امیر المؤمنین علیه السلام را گفتند
یا ابا الحسن بحق ابن عم تو محمد صلی الله علیه و اله که سؤال کن قوم را که
چرا ما سلام کردیم بر ایشان و رد نکردند بر ما جواب را پس گفت علیه السلام که ای جوانان
چه بود شما را که رد نکردید سلام را بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و اله
پس گفتند یا ابا الحسن بتحقیق که مامور شدهایم که سلام نکنیم مگر بر نبی یا وصی نبی
و تو بهترین اوصیا و پسر عم بهترین نبیین و تو بید امامان راه یافتهگان و
زن تو سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و کشنده خوبان نجیبان

بسوی بهشتهای نعیم پس چون تمام شد کلام ایشان امر نمود بر نشستن بر فرش
پس آواز کرد که ای باد صبا بردار ما را پس ناگاه ما در هوا بودیم پس آواز کرد که ای باد
صبا بگذار ما را پس ناگاه ما در زمین بودیم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و
آله گفت و نماز کرده بود یک رکعت و نماز کردیم با او یک رکعت و آنچه فوت شده
بود بعد از آن و سلام کردیم بر نبی صلی الله علیه و آله پس روی کرد علیه السلام
بر ما روی کریم خود را و گفت ای انس آیا حکایت میکنی تو مرا یا حکایت کنم من ترا
گفتم حکایت از تو نیکوتر است پس حکایت کرد مرا حتی گویا که بود با ما و در
حدیث طویلی هست تمام شد کلام او و قطب الدین راوندی در موازاة
بین المعجزات از کتاب خرایج الجرایح اشاره اجمالی باین قصه نموده و سید جلیل
رضی الدین بن طاوس در کتاب طرایف این خبر را از ابن مغازلی و ثعلبی
نقل نموده و درین محل چند مقام است **مقام اول** در بیان آنکه ممکن است
که خارق عادات از آنحضرت علیه السلام و از اولاد او که طاهرین اند ظاهر شود
و بیان سبب آن عالم ربانی و عارف صمدانی کمال الدین میثم بن علی بن میثم
بحرانی در اوایل شرح نهج البلاغة گفته که کسی را که خدای سبحانه و تعالی او را
از اهل اشراق بانوار خود گردانیده باشد چون بشنود که ولیی از اولیا کاری
کند که در وسع و طاقت غیر او از ابنای نوع او نباشد که چنان کاری کند مثل
چیزی نخوردن در مدت مدیدی که دیگری از ابنای نوع او مثل آن نتواند کرد و مثل

حرکت دادن

حرکت دادن و حرکت نمودن که بیرون باشد از طاقت مثل او و مثل طوفانها
و زلزلهها و فرود آمدن عقوبات و گرفتن زمین و شفای بیماران و سیراب
نمودن تشنگان و خضوع و تکلم حیوانات بی زبان که باشد از ولیی
صادر شود پس بشنود اینها را واجب بود بر او که مبادرت ننماید بتکذیب اینها
برای اینکه نزد تامل مییابد که اینها ممکن است در عالم طبیعت اما چیزی نخوردن
پس تامل نما که ممکن است در ما بلکه موجود است در وقتی که عارض شود ما را
عوارض غریبه بعضی چون مرضهای حاد یا نفسانی چون خوف و غم و سبب
اما آن در مرضهای حاد آنست که قوتهای طبیعة بسبب مشغول شدن بر هضم
مواد ردیه باز می ایستند از هضم نمودن مواد محموده پس مواد محموده محفوظ
میماند و کم به تحلیل میرود و غنی میشود از بدل آنچه بتحلیل میرود پس بسا باشد
که قطع شود غذا از صاحب مرض در مدتی که اگر قطع شود از صحیح در عشر آن
مدت آن هر آینه هلاک شود و اما در امراض نفسانیه پس گاهی عارض میشود
بر کسی که ترسیده باشد سقوط خواهش غذا و فساد هضم و عاجز شود از افعال
طبیعیه که متمکن از آنها بود پیش از خوف بسبب باز ایستادن قوای طبیعیه از
افعال خود بسبب خوف و هم و هرگاه دانستی که ممکن است این بسبب عوارض
غریبه پس بدانکه سبب تحقق این امور در حق عارف توجه نفس اوست بالکلیه
بسوی عالم قدس و این مستلزم متابعت قوای بدنیه است با او و سر اینست که

نفس مطمئنه هرگاه ریاضت دهد قوتهای بدنیه را میکشد قوا را در عقب
خود برای مهماتی که مضطر است بسوی ان هر چند توجه و اشتغال او بجانب
قدس بیشتر شود جذب قوی نیز بیشتر شود پس باز می ایستد قوی از افعال
طبیعیه خود پس تحلیل نیز کمتر باشد از انچه در حالت مرض باشد چه در حالت
مرض بعضی اوقات محتاج بغذا میشود بجهت تحلیل رطوبات بدن بسبب
عروض حرارت غریبه که سوء مزاج گویند برای اینکه غذا بدل رطوباتی باشد که
بتحلیل میرود و بسیاری احتیاج بغذا بسبب بسیاری تحلیل است و اسباب دیگر
نیز هست که سبب احتیاج بغذا میشود و اما عرفان سبب استغنای غذا میشود
بسبب سکون بدن نزد اعراض نمودن قوای بدنیه از افعال خود بسبب مسابرت انها
برای نفس و کشش انها در عقب او در وقت توجه او بجانب قدس و غذا میدهد او را
بلذت نزدیک بحق و باین اشاره نموده علیه السلام که من نیستم مثل یکی از شما بیتوته
میکنم نزد پروردگار خودم اطعام میکند مرا و آب میدهد مرا و هرگاه دانستی
این را پس ظاهر شد که مرض هرگاه موجب امساکی میشود که خارج از عادت باشد
پس عرفان اولی باشد بان و اما قدرت بر حرکتی که خارج از طاقت و توانائی
مثل انکس باشد پس ممکن است و بیانش انست که دانستی که مبدا قوتهای
بدنیه و حرکات روح حیوانی است پس عوارض غریبه که عارض انسان
میشود گاهی باعث انقباض و گرفتگی روح میشود بسبب میل نمودن بباطن

بسبب خوف و حزن و امثال انها گاهی باعث انحطاط و سقوط قوت میشود و
گاهی عوارض غریبه موجب حرکت روح میشود بخارج و ظاهر بدن مانند
غضب و خوشحالی معتدل و گشودگی معتدل و اینها موجب زیادتی قوت و
نشاط او میشود و هرگاه دانستی این را پس بدانکه فرح عارف و بهجت حق او
اتم و اعظم و اکمل است از فرح غیر او بعوارض غریبه و عوارضی که فرو میگیرد
عارف او حرکت میدهد او را بانیست و اعظم است از انچه عارض میشود
غیر او را پس اقتدار او بر حرکتی که غیر مقدور است برای دیگران ظاهر و بین است
و اما سبب امور غریبه دیگر انست که ثابت شده که تعلق نفس ببدن تعلق
انطباعی نیست یعنی قایم به بدن نیست چون اعراضی که قایم ببدن می باشند
بلکه مجرد و مدبر بدن باشد یعنی کار فرمای ان باشد و هیئات و حالات او که
نفسانیست سبب حدوث حوادث میشود و بیان این معنی بچند وجه است وجه
اول انکه می بینی مردی را که بر روی چوبی که بر روی زمین باشد راه میرود
از روی اطمینان بهر نحو که میخواهد و میل بافتادن نمیکند و اگر همین چوب
بعینه بر سر دیواری بلند باشد و همین شخص بر روی ان راه رود میترسد
و میلرزد و اکثر اوقات میل بافتادن میکند بجهت قوت واهمه و ان قوت تاثیر
در بدن او میکند وجه دویم انکه مزاجها بسیار است که تغییر می یابد بسبب
عوارض نفسانیه مانند غضب و خوف و حزن و شادی و غیر اینها وجه سیم

کاهی

انکه توهم صحت و مرض موجب صحت و مرض میشود هر گاه دانستی این را
پس بدان که هر گاه مزاجها قبول این تغییرات مینماید بسبب این احوال نفسانیه
پس مانعی نیست که بعضی از نفوس را خاصیتی باشد که بسبب ان قادر باشد بر تصرف
در عنصر این عالم که نسبت او به همه عناصر مانند نسبت نفس باشد به بدن ما
پس در این هر گاه ممکن است که تاثیر نماید در مواد عنصریه که مستعد شوند بر انکه
فایض شود بر انها صور امور غریبه که خارج باشد از طاقت و قدرت امثال او
و هر گاه منضم شود باین خاصیت ریاضاتی که بشکند سورت قوت شهوت و غضب را
و هر دو اسیر قوت عاقله شوند پس شکی نیست که در این حال اقوی بود بر افعال عجیبه
و خاصیت مذکوره یا بحسب مزاج اصلی بود و یا بحسب مزاج عارضی بود کسبی
و یا بحسب مزاج عارضی بسبب کسب و ریاضات و سعی و تصفیه نفس پس انچه
بحسب مزاج اصلی باشد پس ان در انبیا باشد که صاحب معجزاتند و در اولیا
که صاحب کراماتند پس اگر منضم شود بان خاصیت سعی در ریاضات هر دو
خاصیت و تاثیر به نهایت کمال رسد و بسا باشد که غالب شود بر صاحب این
خاصیت که استعمال نماید این را در طرف شر و امور خبیثه و تزکیه نفس خود
نکند مانند ساحر پس منع مینماید ورا ابعاد و از ترقی بسوی درجه کمال تمام شد
کلام ابن میثم زید اکرامه پس تامل نما در ان بچشم بصیرت **مقام دویم** در تحقیق
فرق میان معجزه و کرامات عالم ربانی میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه گفته که

بدانکه شرط

بدانکه شرط اول نبوت انست که ان شخص مامور باشد از جانب اسمان باصلاح
نوع انسانی و ملحق میشود باین مرتبه چند چیز **اول** انکه انبیا مستغنی باشند
در اکثر علوم خود از علوم بشری بلکه علوم ایشان بسبب قوای حدسیه شریفه
بالغه و نهایت اتصال نفوس ایشان بحق تعالی باشد **دویم** انکه هیولای این عالم
مطیع و منقاد ایشان باشد در تصدور امور غریبه عجیبه خوارق عادات چون
خسف و تحریکات و تسکینات **سیم** انکه قادر باشند از خبر دادن از امور
غیبی و امور جزوی که واقع باشد در زمان ماضی و انچه واقع شود در اینده و شرط اول
عمده است در تمیز انبیا از غیر ایشان و شکی نیست که اختصاص ایشان باین مرتبه
بسبب زیادتی اتصال ایشانست و کمال قوت ایشان است از غیر ایشان پس
اتصال ایشان بیشتر است از اتصال غیر ایشان و اختلاف مراتب ایشان
بر میگردد بر تفاوت قرب و اتصال ایشان بمبدا و اما باقی صفات انبیا پس
مشترک باشد میان ایشان و میان اولیا و در هر دو طایفه موجود باشد و باین
معنی اشاره نموده نبی صلی الله علیه و اله که علما امت من مانند انبیای بنی اسرائیل
و تفاوت میان معجزه و کرامات انست که امور مذکوره اگر صادر شود از کسی که
شرط اول برای او حاصل است انرا معجزه گوییم و اگر صادر شود از غیر او انرا کرامات
گوییم تمام شد کلام ابن میثم **مولف گوید** که بعضی ازین سخنان درست نیست
اولا انکه گفته اتصال انبیا بیشتر است از اتصال غیر ایشان مطلقا درست نیست

بطریقه شیعه چه اتصال ائمه علیهم السلم بیشتر است از اتصال انبیای پیشتر از
پیغمبر ما پس این موافق طریقه سنیان باشد دویم انکه معجزه بطریقه ما امر خارق
عادتیست که مطابق دعوی باشد و مقرون بر تحدی بود خواه از نبی صادر شود
یا از خلیفه او پس این نیز طریقه سنیان باشد و این از این هم عجب است و
صدور کرامات از اولیا نزد شیعه جایز است و واقع شده و خلاف نموده اند
درین اکثر معتزله و استاد ابو اسحق و حلیمی از اشاعره و قصه مریم و آصف و اصحاب
کهف شاهدند بر جواز و وقوع ان و مانعون گویند که اگر جایز باشد پس تمیز
میان ان و معجزه نماند پس معجزه دلالت بر صدق نبی نکند و این ضعیف است
زیرا که تمیز میان انها بر تحدی با دعوای نبوت میتوان کرد و تنقیح این مسئله
در علم کلام است **مقام سیم** انکه هر کس تامل نماید درین واقعه بعین بصیرت
و گردن خود را از رشته تقلید سلف و ابا و اجداد خلاص نماید و سلوک
محجه حق و جاده انصاف نماید میداند که مقصود ازین واقعه جز نص بر امامت
مولای ما امیر المؤمنین علیه السلم و قطع طمع و تعلق طواغیت متلصصه نیست
و بدانند که امامت او چیزی نیست که شکی و ریبی گرد ان تواند گردید زیرا
که خبر دادند بان صدیقون انتهای سابقه و قطع شد ماده تهمت و شبهه از
بی بصیرتها که گمان میکردند که پیغمبر صلی الله علیه و اله از راه قرابت و
محبت او را تفضیل بر صحابه و مخصوص بامامت و ولایت نموده نه بگفته خدای

تعالی و برای انکه ایشان ببینند انچه خدای تعالی او را بان مخصوص نموده از کرامات
الهیه و مقامات سبحانیه و درجات عالیه که نمیرسد بانها دست امانی و امال و آرزو
نمیشود دامن انها بکف ورات اهل ضلال و مشتمل است این حدیث بر چندین کرامت
برای امیر المؤمنین علیه السلم چون تسخیر باد چنانکه برای سلیمن شده بود و سرعت حرکت
تا اینکه ادراک نماز نمودند با نبی صلی الله علیه و اله و این اتفاق نیفتاد برای غیر او
و حرف زدن اصحاب کهف و شهادت ایشان بوصایت او و گفتند که حرف
نمیزنیم بعد از موت مگر با نبی یا وصی نبی و خبر دادن علی علیه السلم بغیب که ما
ادراک میکنیم نماز پیغمبر را صلی الله علیه و اله و عجب از ان طواغیت و
شیاطین متلصص متمرد که با مشاهده این همین نصوص جلیه و معاینه
این همه کرامات سنیه و مقامات علیه چگونه انکار حق او نمودند و
استکبار از اطاعة او کردند **حدیث سی و چهارم** امام حموی در
فراید السمطین روایت نموده از جابر بن عبد الله مسعود گفت بودم من با
رسول خدا صلی الله علیه و اله و بصحرا رفته بود پس اهی بلند کشید پس
گفتم ای رسول خدا چیست برای تو که اه کشیدی گفت ای ابن مسعود خبر
فوت داده شدم پس گفتم که خلیفه قرار ده ای رسول خدا گفت که را گفتم
ابا بکر را پس ساکت شد پس اه کشید پس گفتم که چیست مرا که می بینم
ترا که اه میکشی ای رسول خدا گفت خبر فوت داده شده ام گفتم خلیفه

قرار داده‌ای رسول خدا گفت که را گفتم عمر را گفت پس ساکت شد پس آه کشید
پس گفتم چیست مرا که می‌بینم ترا که آه میکشی ای رسول خدا گفت خوف
داده شد بمن گفتم خلیفه قرار داده گفت که را گفتم علی بن ابی طالب را گفت
نخواهید کرد هرگز قسم بخدا که اگر بکنید او را خلیفه هر آینه داخل میکند شما را
بهشت **مؤلف گوید** که تامل کن بچشم بصیرت درین خبری که روایت شده از طرف
سنیان که شفا میدهد علیل را و راه می‌نماید براه راست زیرا که دلالت میکند
بر چندین مطلب از انجمله آنکه آن سه دزد لیاقت خلافت ندارند زیرا که نبی که
چون نام ایشان مذکور شد نبی صلی الله علیه و آله ساکت شد و آه کشید از
راه شفقت بر امت و میدانست حیله و مکر ایشان را و چون علی بن ابی طالب
مذکور شد آه کشید چون میدانست که اطاعت و انقیاد او نمی‌نمایند و
تاکید نمود از ابقول خود که نمیکنید او را هرگز و باز تاکید و مبالغه نمود در عیب
ایشان که اگر بکنید داخل میکند شما را به بهشت تا رفع شود تعلقات فاسده
و عذرهای واهیه مردم و از انجمله آنکه نبی صلی الله علیه و آله از جهت تقیه
تصریح نه نمود بخباثت و عدم لیاقت آنها برای خلافت و براه کشیدن فهمانید
و ترقی نموده در مجالس متعدده و مجامع متکثره امامت و وصایت او را ذکر
نمود گاهی باشاره و گاهی بنام و گاهی بتصریح و گاهی بکنایه و گاهی بسبیل ترغیب و
گاهی بسبیل تهدید و گاهی بخطابات و گاهی بموعظه و با این همه تاکیدات نفعی نه بخشید

مکر قوی شد عرق حسد و عناد و استحکام اساس فتنه و فساد ایشان و
[illegible] تصریحا او صلی الله علیه و آله قاطع عذری نشد نزد ایشان و نتیجه
اطمینان قلبی لاجرم صلی الله علیه و آله بر طریق مدارا و ارخاء عنان سلوک
مینمود و از انجمله آنکه از فحوای این حدیث فهمیده میشود که ترک اطاعت
ایشان امیر المؤمنین را علیه السلام و سر باز زدن از رشته انقیاد او ناشی بود
از زیادتی تعصب و عناد و شدت عداوت و فساد ایشان و عدم
تقید ایشان بر تعبد بشرع و مؤید اینست آه کشیدن او صلی الله
علیه و آله در آخر قول او که هرگز نمیکنید از روی تعجب و تسجیل بر
ایشان و عجب است از ابن مسعود که با اینکه روایت نموده این خبر و امثال
این خبر را که هر یک دلالت بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام میکند چنانچه
ما در رساله موسومه بشهادة الاعدا لسید الاولیا ذکر نموده‌ایم دوستی مینمود
با آن سه دزد متمرد و از جانب ایشان مباشر اعمال میشد و اعتقاد بامامت
ایشان داشته و ابو عمرو کشی در کتاب رجال گفته که پرسیده شد فضل بن
شاذان از احوال ابن مسعود و حذیفه جواب گفت که ابن مسعود مثل
حذیفه نبود زیرا که حذیفه پاکیزه بود و ابن مسعود مخلوط و والی قوم شد و
میل نمود با ایشان و قایل شد بامامت ایشان **حدیث سی و پنجم** فقیه ابن
مغازلی شافعی در کتاب مناقب روایت نموده بسند خود بسوی نبی

صلی الله علیه واله که وحی امد بسوی او و سر او در کنار علی علیه السلام بود پس نماز عصر
نکرد تا اینکه غروب نمود افتاب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه واله که
خداوندا علی در طاعت تو بود و طاعت رسول تو پس برگردان بر او افتاب را پس
دیدیم افتاب را که غروب کرده بود پس دیدیم انرا که طلوع نمود بعد از انکه غایب
شده بود و ایضا روایت نموده ابن مغازلی مثل این حدیث را از ابی رافع گفت
پس رد شد افتاب بر علی علیه السلام بعد از انکه غایب شده بود تا اینکه برگشت برای
نماز کردن او در وقت پس برخاست علی علیه السلام وگذارد نماز عصر را پس چونکه
بجای اورد نماز عصر را غایب شد افتاب و ستارها همه ظاهر و مشتبک شده
بود مؤلف گوید که این حدیث مستفیض و مشهور است روایت نموده اند از
بسیاری از فحول سنیان و روایت نموده از حموینی در کتاب فراید السمطین
از علی بن الحسن از فاطمه دختر علی از اسماء دختر عمیس اینکه رسول
خدا صلی الله علیه واله وسلم سر او در کنار علی علیه السلام بود پس ناخوش امد او را
که حرکت دهد او را تا اینکه غایب شد افتاب و نگذارد نماز عصر را پس فارغ شد
رسول خدا صلی الله علیه واله و ذکر نمود علی علیه السلام انکه او نکرده است نماز
عصر را پس دعا کرد رسول خدا صلی الله علیه واله خدا را که رد نماید برای او
افتاب را پس رو نمود افتاب برای او و او ازین بود تا بلند شد بقدر انچه بود
در وقت عصر گفت پس نماز کرد پس برگشت و ذکر نموده این خبر را استاد ابو بکر

محمد بن الحسن

محمد بن الحسن بن فورک در کتاب فصول از اسماء بنت عمیس از جمله معجزات
نبی صلی الله علیه واله وایراد نموده انرا ابن حجر در صواعق محرقه گفته که و از جمله
کرامات باهره انست که رد شد افتاب برای علی علیه السلام وقتی که سر پیغمبر صلی الله علیه
واله در کنار او بود و وحی نازل شد بر او و علی علیه السلام نماز عصر نکرده بود پس بر طرف
نشد از او وحی تا وقتی که غروب نمود افتاب پس گفت نبی صلی الله علیه واله که خداوندا
بدرستی که او بود در طاعت تو و طاعت رسول تو پس رد کن بر او افتاب پس طلوع
کرد بعد از انکه غروب کرده بود بعد از ان گفته که حدیث رد افتاب را صحیح شمرده
طحاوی و قاضی در کتاب شفا و حسن شمرده شیخنا امام ابو زرعه و تابع او شده اند غیر او
و رد کرده اند بر جمعی که گفته اند که ان موضوع است تمام شد کلام صواعق مؤلف
گوید که شیخ تاج الدین عبد الحمید بن ابی الحدید مداینی در بعضی از قصاید خود که در
مدح علی علیه السلام گفته اشاره برد شمس نموده و روایت نموده اند اصحاب ما که افتاب
دو مرتبه برای انحضرت رد شده یک مرتبه در زمان حیات رسول خدا صلی الله
علیه واله و یک مرتبه بعد از وفات او و صدوق عمده اهل اسلام رئیس المحدثین
ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قدس روحه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
نموده رد شمس را برای سلیمن بن داود و یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام و بعد از
ان گفته که گفت نبی صلی الله علیه واله که میشود در این امت هر چه شده است
در بنی اسرائیل چون برابری نعل با نعل و پر تیر با پر تیر و گفته است خدای عز و جل

که طریقه خدای که گذشت و نمی یابی برای طریقه خدا تبدیلی و گفته است و

نمی یابی برای طریقه خدا تغییری پس جاری شد این طریقه در رد شمس بر علی

دو مرتبه یک مرتبه در ایام رسول خدا صلی الله علیه و اله و یک مرتبه بعد از

وفات او صلی الله علیه و اله اما در ایام او پس روایت نموده اسماء بنت عمیس

اینکه گفت که در وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و اله خابیده بود در

روزی و سر او در کنار علی علیه السلام بود پس فوت شد او را نماز تا غایب شد

افتاب پس گفت خداوندا علی بود در طاعت تو و طاعت رسول تو پس رد کن

بر او افتاب را گفت اسما که پس دیدم از قسم بخدا که غروب نموده بود پس

طلوع نمود بعد از انکه غروب نموده بود و باقی نماند کوهی و زمینی مگر

تابید بر ان تا برخاست علی و وضو ساخت و نماز کرد پس غروب نمود و اما

بعد از وفات نبی صلی الله علیه و اله پس روایت نموده جویریه ابن مسهر

که روی اوردیم با امیر المؤمنین علیه السلام از قتل خوارج تا اینکه قطع نمودیم زمین

بابل را حاضر شد وقت نماز عصر پس فرود امد امیر المؤمنین و فرود امدند مردم

پس گفت علیه السلام که ای مردم بتحقیق که این زمینی است ملعونه عذاب شده است

در دهر سه مرتبه و در روایتی دیگر واقع شده که متوقع است مرتبه سیمی را

و این از زمینهای عذاب کرده شده است و این اول زمینی است که عبادت

کرده شده است در ان بت و حلال نیست برای نبی و نه وصی نبی که نماز کند

دران پس

دران پس کسی که اراده دارد که نماز کند نماز کند پس میل نمودند مردم از دو طرف

راه و سوار شد او استر رسول خدا را صلی الله علیه و اله و رفت گفت جویریه گفتم

که قسم بخدا که از پی امیر المؤمنین علیه السلام میروم و پیروی کردن او میکنم امروز نماز خود را

پس رفتم عقب او پس قسم بخدا که نگذشتیم جسر اب فرات تا غایب شد افتاب پس

شک نمودم من پس او علیه السلام ملتفت شد بسوی من و گفت ای جویریه ایا شک

نمودی گفتم بلی ای امیر المؤمنین پس فرود امد علیه السلام در کناری پس وضو ساخت پس

ایستاد پس تکلم نمود بکلامی که ندانستم از انکه گویا که بعبرانی بود پس ندای نماز

کرد پس نظر کردم قسم بخدا بسوی افتاب که بیرون امد از میان دو کوه و از برای

ان صدائی بود پس نماز گذارد عصر را و نماز کردم من با او پس چون فارغ شدیم از

نماز باز برگشت چنانچه پیشتر بود پس ملتفت شد بسوی من و گفت ای

جویریه بن مسهر بتحقیق که خدای عز و جل میگوید که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

و من سوال نمودم خدای عز و جل را باسم عظیم او پس رد کرد بر من افتاب را و روایت

نموده صدوق عطر الله مضجعه در کتاب علل الشرایع بسند خود از عمارة بن

مهاجر از ام جعفر و ام محمد دختران محمد بن جعفر از اسماء بنت عمیس و او جده

ایشان بوده گفت بیرون رفتم با جده خود اسماء بنت عمیس و عم خود عبد الله

بن جعفر تا اینکه رسیدیم بصهبا اسما گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه

و اله در این مکان پس نماز کرد رسول خدا صلی الله علیه و اله ظهر را پس طلبید علی را

برای استعانت جست با ودر بعض حاجات خود پس آمد وقت عصر پس برخاست نبی
صلی الله علیه واله وگذارد نماز عصر را پس آمد علی علیه السلام پس نشست در
پهلوی رسول خدا صلی الله علیه واله پس وحی کرد خدای تعالی بسوی نبی خود
علیه السلام پس گذاشت سرخود را در کنار علی علیه السلام تا غایب شد آفتاب که دیده
نمی‌شد چیزی از آن بر روی زمین ونه بر کوهی پس نشست رسول خدا صلی الله
علیه واله پس گفت برای علی علیه السلام که گذارده‌ای نماز عصر را پس گفت ای رسول
خدا گمان کردم که تو نماز نکرده‌ای پس چون گذاشتی سرخود را در کنار من نخواستم
که حرکت دهم از آن پس گفت خداوندا بتحقیق که این بنده تو علی حبس نمود نفس خود را
بر نبی تو پس رد کن بر او شرقی او را پس طلوع نمود آفتاب پس باقی نماند کوهی ونه
زمینی مگر طلوع کرد بر آن آفتاب پس برخاست علی علیه السلام پس وضو ساخت ونماز
کرد پس برطرف شد آفتاب وایضاً روایت نموده در کتاب علل بسند خود از
ام المقداد ثقفیه که گفت که گفت جویریه بن مسهر که قطع نمودیم با امیر المؤمنین
علیه السلام جسر فرات را در وقت عصر پس گفت که این زمین عذاب شده سزاوار نیست
برای نبیی ونه وصی نبی که نماز کند در آن پس کسی که اراده دارد از شما که نماز
کند نماز کند پس متفرق شدند مردم از راست وچپ نماز میکردند پس گفتم
والله که تقلید میکنم این مرد را امروز وبخود نماز نمیکنم تا نماز کند او پس
رفتیم وآفتاب پایین میرفت وداخل شد مرا امر عظیمی تا فرو رفت آفتاب وقطع نمودیم

این زمین را پس گفت ای جویریه اذان بگو گفتم که میگویی که اذان بگویی وآفتاب
فرو رفته است پس گفت اذان بگو پس اذان گفتم پس گفت برای من که برخیز
اقامت بگو پس اقامت گفتم پس چون گفتم قد قامت الصلوة دیدم دو لب او را
که حرکت داد وشنیدم کلامی را گویا که کلام عبرانی بود پس بلند شد آفتاب تا
گردید در وقت آن در عصر پس نماز کرد پس چون فارغ شد میل کرد بمکان خود
ودرهم شد ستاره‌ها پس گفتم من شهادت میدهم که تو وصی رسول خدائی صلی الله
علیه واله پس گفت ای جویریه آیا نشنیده‌ای خدا را عز وجل که میگوید که
فسبح باسم ربک العظیم پس گفتم بلی پس گفت من سؤال کردم خدا را باسم عظیم او
پس رد کرد آفتاب را بر من وشیخ ابو عبدالله مفید در کتاب ارشاد وطبرسی در
اعلام الوری وابن جمهور احساوی در مجلی بهمین طریق که صدوق نقل نموده
نقل کرده‌اند وعلامه حلی در منهاج از جابر وابو سعید خدری روایت نموده است
که رسول خدا صلی الله علیه واله نازل شد بر او وحی تعزیتی در از میگفت با
علی علیه السلام از نزد خدا پس چون فرو گرفت او را وحی تکیه کرد بر ران امیر المؤمنین
علیه السلام پس برنداشت ران خود را تا غایب شد آفتاب ونماز کرد علی علیه السلام بایما
پس چون بیدار شد نبی صلی الله علیه واله گفت برای او که سؤال کن خدای تعالی
را تا رد کند بر تو آفتاب را تا نماز کنی ایستاده پس دعا کرد علی علیه السلام پس برگشت

افتاب و نماز کرد عصر را ایستاده صاحب کتاب گفته که و نیافتم چیزی که
دلالت کند بر اینکه علی علیه السلم نماز کرده باشد بایما و غیر این خبر و این انسب و
اوفق است بکمال عصمت او علیه السلم و صاحب کشف الغمه این هر دو حکایت را
باهم ذکر نموده و صدوق در کتاب علل الشرایع حکایت سیم برای رد شمس برای او
علیه السلم نقل نموده روایت نموده بسند خود از محمد بن ابی عمیر از حنان که گفت
گفتم برای ابو عبد الله علیه السلم که چیست علت انکه امیر المومنین علیه السلم ترک نمود
نماز عصر را و واجب بود برو او که جمع کند میان ظهر و عصر پس تاخیر نمود از گفت
بتحقیق که چون نماز کرد ظهر را ملتفت شد بسوی کله که افتاده بود پس تکلم نمود
با او امیر المومنین علیه السلم پس گفت ای کله از کجائی تو گفت من فلان بن فلانم
پادشاه بلاد فلان بودم گفت امیر المومنین علیه السلم حکایت کن برای من خبر خود را
و چه بودی تو و کی بود عصر تو پس روی اورد کله حکایت میکرد خبر خود را و انچه
بود در عصر او از خیر و شر پس مشغول شد باو تا غایب شد افتاب پس تکلم نمود
افتاب را به سه کلمه از انجیل تا نفهمند عرب کلام افتاب را گفت بر نمیگردم و
بتحقیق فرو رفته ام پس دعا کرد خدای عز و جل را پس فرستاد بسوی افتاب
هفتاد هزار ملک را با ایشان بود هفتاد هزار زنجیر اهن پس گردانیدند
انها را در گردن او و کشیدند از ابر روی او تا برگشت پاکیزه و سفید تا

پس افتاب به

نماز کرد علیه السلم پس میل کرد بر چون میل کردن ستاره پس این بود علت در
تاخیر نماز عصر و این حدیث دلالت میکند بر عظم عنایت خدا باو و جلالت شان
او نزد خدا و فیضان رواشح او برا او و درین باب سید اسمعیل بن محمد حمیری گفته
رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاتَهُ ۞ وَقْتُ الصَّلوةِ وَقَدْ دَنَتْ لِلْمَغْرِبِ ۞
برگردانیده شد برای او افتاب وقتی که فوت شد از او وقت نماز و بتحقیق که نزدیک شده بود بمغرب
حَتّى تَبَلَّجَ نُورُهَا فِي وَقْتِهَا لِلْعَصْرِ ثُمَّ هَوَتْ هُوِيَّ الْكَوْكَبِ ۞
تا اینکه روشن شد نور آن در وقت آن از برای عصر پس میل نمود میل کردن ستاره
وَعَلَيْهِ قَدْ رُدَّتْ بِبَابِلَ مَرَّةً ۞ اُخْرى وَمَا رُدَّتْ لِخَلْقٍ مُعْرِبِ ۞
و برای او بتحقیق که رد کرده شده در بابل مرتبه دیگر و رد نشده آفتاب برای خلقی غروب افتاب
اِلَّا لِيُوشَعَ اَوْ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۞ وَلِرَدِّهَا تَأْوِيلُ اَمْرٍ مُعْجِبِ ۞ و خوب گفته
مگر برای یوشع از بعد او و برای رد آن تاویل امر عجیبیست
صاحب جلیل و وزیر نبیل کافی الکفاة اسمعیل عباد درین معنی
كَانَ النَّبِيُّ مَدِينَةَ الْعِلْمِ الَّتِي ۞ حَوَتِ الْكَمَالَ وَكُنْتَ اَفْضَلَ بَابِ ۞
بود نبی صلی الله علیه و آله شهر علمی که فرو گرفته کمال را و هستی تو افضل درآن
رُدَّتْ عَلَيْكَ الشَّمْسُ وَهِيَ فَضِيلَةٌ ۞ ظَهَرَتْ فَلَمْ تُسْتَرْ بِلَفِّ نِقَابِ ۞
رد شد بر تو افتاب و این فضیلتی باشد که ظاهر شد پس پوشیده نشد به پیچیدن نقاب
لَمْ اَحْكِ اِلَّا مَا رَوَتْهُ النَّوَاصِبُ ۞ عَادَتْكَ وَهِيَ مُبَاحَةُ الْاَسْبَابِ ۞
حکایت نمیکنم مگر انچه روایت کرده اند از ناصبیان

ترجمه بیت را غلط کرده
که رد کرده شده آفتاب
بعد از غروب کردن

ارشاد یشتبه و دفع استبعاد بدانکه بسیاری از نواصب سنیان استبعاد نموده اند از این حکایت و دعوی نموده اند که این حکایت موضوع است و اصلی ندارد بجهت آنکه بعید است برگشتن آفتاب بعد از غروب و بسا باشد که بعضی دعوا کنند که آن محالست و توهم نمایند که هیچ عاقلی این اخبار مستفیضه بلکه متواتره را دفع نمیتوانند نمود بمحض تحکم و استبعاد بلکه ظاهر انست که دفع و استبعاد ایشان از راه عداوت غریزی و تعصب طبیعی ایشانست با امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه عادت و طریقه این طایفه است والا پس معلوم و ظاهر است برای کسی که اندک عقلی دارد که این امر ممکن است از چندین وجه **وجه اول** اینکه گذاشته شود آفتاب در موضعی که در آن بوده ابتداءً و ثابت کند بعضی از زمین را نیز ظاهر شود آفتاب **وجه دویم** آنکه خلق شود مثل آفتاب در صورت و حکم آفتاب لصلاة اشتراک باشد در نماز علی علیه السلام و این از خواص آن باشد چنانکه ذکر نموده ابن طاووس در طرایف **مؤلف گوید** که مانعی نیست که رد حقیقی باشد زیرا که امریست ممکن و بعضی از فضلا گفته اند که آن آفتاب آفتاب عالم مثال باشد و آن عالمیست وسیع الدایره و از آن ناشی میشود خوارق عادات چنانچه حکایت نموده اند از بعضی از اولیا که با اینکه در شهر خود بوده در موسم حج در مسجد الحرام حاضر بوده و ظاهر میشده از دیوارهای خانه یا بیرون می آمده از خانه که تمام درها و سوراخهای آن بسته و

بوده وحاضر

بوده و حاضر میساخته شخصی را میوه یا غیر آنها را از الکهای دور در اندک زمانی پس گفته حکم آن آفتاب مثالی حکم آفتاب مادی حقیقی باشد در حق او علیه السلام **مؤلف گوید** که این احتمال بسیار دور است با آنکه ضرورتی نیست در آن و آسان تر است خرق تمام از آنها عالم مثالی و خدا هدایت کند براه رشاد و عجب است از سنیان که استبعاد رد میکنند از رد شمس برای یوشع بن نون علیه السلام و اعتراف مینمایند باین و قدح میکنند در رد آن برای امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه قصه یوشع در یک روایت واقع شده که روایت نموده حمیدی در جمع بین الصحیحین در حدیث دویست و هفتاد و یکم از مسند ابو هریره گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بجهاد رفت پیغمبری از پیغمبران پس گفت بقوم خود که از پی من نیاید کسی که نکاح کرده زنی را و اراده داشته باشد که عروسی کند و عروسی نکرده باشد و نه کسی که بنا کرده باشد خانها را و بلند نکرده باشد سقفهای آنها را و نه کسی که خریده باشد گوسفندی یا شتران و او انتظار کشد اولاد آنها را پس جنگ کردند از آن ده از وقت نماز عصر تا نزدیک بآن پس گفته به آفتاب که تو مأموری و ما مأمور خداوند احبس کن او را پس حبس کرده شد تا خدا فتح کرد برای او و رد شمس برای علی علیه السلام مستفیض بلکه متواتر است پس کاش میدانستم که چگونه اعتقاد میکنند امر اول و طعن میزنند بر دویم نیست این مگر از عداوت شدیدی که مخفی نیست بر کسی که عقلی داشته باشد یا میشنود و او با خود داشته شعوری دارد **وهم و تنبیه** جمعی از اصحاب ما توهم نموده اند که تاخیر حضرت نماز

عصر را تا غایب شدن افتاب درین واقعه که مذکور شد منافی عصمت است و اخبار
مذکوره را حمل نموده اند بر اینکه افتاب غایب نشده بوده است بلکه وقت فضیلت عصر
بیرون رفته بوده پس بعادت افتاب شد بموضع ان در وقت فضیلت و اول کسی که
مرتکب این تاویل شده شیخ محقق محمد بن ادریس حلی است در کتاب سرایر گفته که
حلال نیست که اعتقاد نماید کسی که افتاب غایب شده و شب داخل شده و بیرون رفت
وقت عصر بالکلیه و نماز نکرد فریضه را برای اینکه این جهل بعصمت اوست علیه السلم
برای اینکه اخلال نموده بواجب مضیق برای وقابل نمیشود باین کسی که عارف بکلمات
او و عصمت او باشد تمام شد کلام ابن ادریس و موافقت نموده با او شیخ شهید ثانی
در کتاب روض الجنان و برین سخن چند بحث وارد اید اول انکه جایز است که
او علیه السلم درین وقت مکلف باشد بتاخیر نمودن نماز تا خارج وقت یا اینکه
این از خواص او باشد چنانچه رد شمس از خواص اوست و مانعی نیست ازین
دویم انکه او علیه السلم متعبد باشد درین وقت بر نماز بطریق ایما و اشاره و این
از خواص او باشد و در روایت منقول از منهاج الکرامة تصریح باین شده و
جایز است که ان بابت ضرورت باشد و عذر انکه سر پیغمبر صلی الله علیه و اله
در کنار او بود سیم انکه جایز است که او علیه السلم دانسته باشد که افتاب
رد میشود و بر میگردد بوقت خود پس مخل بواجب مضیق نباشد اگر کسی گوید که
برگشتن نفعی ندارد بجهت انکه وقت فوت میشود بغایب شدن افتاب جواب گوییم

که فوت وق

که فوت وقت بغروب افتاب مطلقا ممنوع است بلکه تحقیق انست که ادا و با
نحو خصوصیتی است برای او و مانند رد شمس چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه
گفته که درین یعنی عود وقت بعود افتاب تردد داشت حکایت نموده ام از ابا بیاع
ان در شرح عباب و اوایل کتاب صلوة تمام شد کلام ابن حجر مؤلف گوید که من
کلامی از اصحاب درین باب از نفی و اثبات ندیده ام پس تامل باید نمود چهارم انکه اخباری
که قبل ازین گذشت همه مطابق یکدیگر صریح بودند در اینکه افتاب غروب
نموده بحیثیتی که قایل این تاویل علیل نبوده پس طرح همه ان اخبار مجرد استبعاد
دور است از طریقه اهل سداد زیرا که مقابله نص بود یا اجتهاد جوهر بیت
گران بها از قصه رد شمس در زمین بابل مفهوم میشود که نماز بر حضرت حرام
بوده در ان زمین پس عذر حضرت واضح است در تاخیر و لازم نمی اید اخلال
بواجب مضیق بلکه حضرت مکلف بنماز نبوده در ان وقت و الا لازم می اید
که واحد شخصی واجب و حرام باشد پس درین وقت ترک نماز مانند ترک نماز
فاقد الطهورین باشد پس درین حال منافی عصمت نباشد و علت ترک نماز
کراهة نماز نبوده در ان مکان چنانکه ابن ادریس گمان کرده بود وجه اول انکه
مقتضای اخبار حرمت نماز است زیرا که فرمود که حلال نیست برای نبی و وصی نبی
نماز کردن در ان و نفی حلیت صریح در حرمت است و تخصیص ان بر نبی و وصی
موجب زیادتی وضوح این معنی میشود زیرا که کراهت تخصیصی بوصی و نبی ندارد

ورخصت دادن بمردم كه نماز كنند وتقى حليت ازبراى خود نيز نفى ميكنند اين
كانوا بالكليه دويم آنكه آنچه ادعا نموده كه نماز در چنين موضعى مكروه هست
مسلم نيست ودليلى دلالت بران نميكند واز كلام شيخ شهيد در ذكرى ظاهر ميشود
كه توقف دارد دران وآن در محل خود است ودليلى كه براين قول پيغمبر است كه
چون كذشت بحجر گفت كه داخل مشويد براين جماعت معذبين مگر اينكه گريه كننده
باشيد كه مبادا برسد شما آنچه رسيده بايشان واين دليل در نهايت قصور است
زيرا كه دلالت بر كراهت نماز ندارد چنانچه اشاره نموده بان در ذكرى خاتمه
سبط بن جوزى كه از فحول مخالفين است گفته كه در باب رد شمس حكايت عجيب
حكايت نمودند براى من جماعتى از مشايخ عراق كه ايشان حاضر بودند در نزد
ابو المظفر بن اردشير قبادى واعظ كه بعد از عصر ذكر نمود اين حديث را با الفاظ
ان وفضايل اهل بيت را ذكر مينمود پس ابرى آفتاب را پوشيد وتاريك شد
افق تا اينكه مردم گمان كردند كه آفتاب فرو رفته است پس ايستاد بر روى
منبر واشاره كرد بآفتاب واين ابيات را خواند شعر لا تغربى
يا شمس حتى ينتهى ۞ مدحى لال محمد ولنجله ۞ واثنى
اى آفتاب تا تمام شود مدح من براى آل محمد وروشن شو وبركردان
عنانك ان اردت ثنائهم ۞ انسيت ان كان الوقوف لاجله
عنان خود را اكر اراده دارى ثناى ايشان را آيا فراموش كردى اينكه بود ايستادن تو

ان كان للمولى

ان كان للمولى وقوفك فليكن ۞ هذا الوقوف لخيله ولرجله كفتند
اكر بود از براى مولى ايستادن تو پس بايد كه باشد اين ايستادن براى سواران او وپيادگان او
چون تمام شد ابيات دور شد ابر از روى آفتاب فى الفور وظاهر شد آفتاب
وابن حجر نيز در صواعق محرقه اين حكايت را نقل نموده ومن گمان دارم كه اين حكايت را
علامه حلى در كتاب كشف اليقين در فضايل امير المؤمنين عليه السلم ذكر نموده
حديث سى وششم صاحب كتاب فرايد السمطين روايت نموده بسند خود
از على بن موسى الرضا عليه السلم از پدر خود از پدران او عليهم السلم گفتند گفت رسول
خدا صلى الله عليه واله كسى كه دوست داشته باشد كه متمسك شود بدين من
وسوار شود كشتى نجات را بعد از من پس اقتدا نمايد بعلى بن ابى طالب ودشمن دارد
دشمن او را ودوست دارد دوست او را پس بتحقيق كه او وصى من وخليفه من است
در حيات من وبعد از وفات من واو پيشواى هر مسلمانيست وامير هر مؤمنيست
كفتار او گفتار من است وامر او امر من است ونهى او نهى من است وتابع او تابع
من است وناصر او ناصر من است وواگذارنده او واگذارنده من است پس گفت
صلى الله عليه واله وسلم كه كسى كه مفارقت نمايد على را بعد از من نه بيند
مرا ونه بينم من او را در روز قيامت كسى كه مخالفت نمايد على را حرام كرده
خدا بر او بهشت را وبكرداند جاى او را جهنم وكسى كه واگذارد او را واگذارد او را
خدا در روزى كه عرض شود بر او وكسى كه يارى دهد او را يارى دهد او را

خدا روزی که ملاقات کند او را و بفهماند او را حجت او را نزد پرسش پس گفت
علیه السلام که حسن و حسین دو امام امت من اند بعد از پدر ایشان و سید جوانان
اهل بهشت اند و مادر ایشان سیده زنان عالمین است و پدر ایشان سید وصیین است
و از اولاد حسین نه کس امام باشند نهم ایشان قایم اولاد من است طاعت ایشان
طاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است بسوی خدا شکوه میکنیم
از منکرین فضل او و از ضایع کنندگان حرمت او بعد از من و بس است خدا
برای ولایت و نصرت اولاد من و امامان امت من و انتقام کشیدن از منکرین حق
ایشان و زود باشد که بدانند کسانی که ظلم کنند که بکجاست بازگشت ایشان
مؤلف گوید که این خبر چنانچه می بینی دلالت واضح دارد بر صحت اعتقاد فرقه
ناجیه شیعه و بطلان اعتقاد دیگران از جهات و طرق متعدده و سابقا
اخبار بسیار مطابق و موافق این خبر ذکر نمودیم و ما در این کتاب اکثار نمودیم در
ذکر اخبار که متضمن این معنیست برای اینکه این اساس مذهب ماست و
مدار و میزان صحیح و معیار انست و او مطمح کلام و مجال بحث و محل نظر فحول
علما است پس سزاوار تکرار است شعر أَعِدْ ذِكْرَ نَعْمَانٍ لَنَا إِنَّ ذِكْرَهُ ۞
هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ ۞ اعاده کن ذکر نعمان را از برای ما که ذکر او
مشک است هر چند مکرر کنی ، حدیث سی و هفتم ابو بکر احمد بن
حسین بن علی بیهقی حافظ شافعی که یکی از فحول علما و محدثین شافعیه است

و تصنیفات بسیار

و تصنیفات بسیار دارد روایت نموده بسند خود از ابی الطفیل عامر بن واثله
گفت بودم من بر در خانه در روزی که مشورت میکردند برای خلافت بعد از
فوت عمر پس بلند شد صداها در میان ان شش نفر که مشورت میکردند
پس شنیدم علی را که میگفت که بیعت نمودند مردم با ابو بکر و من قسم بخدا
که اولی و احق بودم بان از او پس شنیدم و اطاعت کردم از ترس انکه برگردند
مردم کفار پس شما اراده دارید که بیعت کنید با عثمان پس در این هنگام
نمیشنوم و اطاعت نمیکنم بتحقیق که عمر گردانید مرا پنج نفر و من ششم ایشان
نشناخت عمر فضل مرا در صلاح و ایشان نمیدانند فضل مرا گویا که ما همه در
فضل برابریم قسم بخدا که اگر خواهم سخن گوییم در فضیلت خود قدرت ندارند
عرب ایشان و نه عجم ایشان و نه معاهدین ایشان و نه مشرکین که رد نمایند خصلتی
از فضایل من را پس گفت قسم میدهم شما را ای پنج نفر که ایا از شما کسی برادر رسول
خدا است غیر من گفتند نه گفت ایا از شما کسی عمو دارد مثل عم من حمزة بن عبد المطلب
شیر خدا و شیر رسول خدا گفتند نه گفت از شما کسی ابن عم دارد مثل ابن عم من رسول
خدا صلی الله علیه و اله گفتند نه گفت ایا از شما کسی برادر دارد مثل برادر من که مزین
بدو پر میپرد با ملائکه در بهشت گفتند نه گفت ایا از شما کسی زن دارد مثل
زن من فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سیده زنان این امت
گفتند نه گفت ایا از شما دو سبط دارد مثل حسن و حسین دو سبط این امت

دو پسر رسول خدا غیر من گفتند نه گفت آیا از شما کسی کشته است مشرکین قریش را
پیش از من گفتند نه گفت آیا از شما کسی هست که امر نموده خدا بدوستی او پیش من
گفتند نه گفت آیا از شما کسی هست که غسل داده باشد رسول خدا را صلی الله
علیه و آله غیر من گفتند نه گفت آیا از شما کسی هست که میگذشته باشد
از مسجد با جنابت غیر من گفتند نه گفت آیا از شما کسی هست که برگشته باشد
برای او آفتاب بعد از غروب تا بگذارد نماز عصر را غیر از من گفتند نه گفت آیا
از شما کسی هست که گفته باشد برای او رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که
آورده شد برای او مرغ بریان خوش آمد او را که خداوندا بیاور مرا دوست‌ترین خلق تو
بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ پس آمدم من و نمیدانستم که چه گفته بود پس
داخل شدم و گفت بسوی من ای رب من بسوی من ای رب من غیر از من گفتند نه
گفت آیا از شما کسی هست که کشنده‌تر باشد مشرکین را نزد هر سختی که
نازل شده باشد بر رسول خدا غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما
کسی هست که پاک کرده باشد او را کتاب خدا غیر من تا آنکه سد نمود
نبی صلی الله علیه و آله درهای مهاجرین را و گشود در مرا پس بسوی آن
تا برخاستند دو عم او حمزه و عباس و گفتند ای رسول خدا بستی درهای
ما را و گشودی در علی را پس گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم من نگشودم
در او را و نه بستم درهای شما را بلکه خدا گشود در او را و بست درهای

شما را گفتند

شما را گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که تمام کرده خدا نور او را از آسمان
تا گفت بده صاحب خویشاوندی را حق او گفتند اللهم نه گفت آیا در میان شما
کسی هست که راز گفته باشد رسول را شانزده مرتبه غیر از من وقتی که نازل شد
یا أیها الذین آمنوا إذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة گفتند
خداوندا نه گفت آیا در میان شما کسی هست که پوشیده باشد چشم رسول خدا را غیر
از من گفتند خداوندا نه گفت آیا در میان شما کسی هست که اهتمام نموده باشد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا گذاشته باشد او را در قبر او غیر از من گفتند
خداوندا نه و روایت نموده این حدیث را نیز امام حموینی در کتاب فراید السمطین و
ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب خود و صدر الائمه اخطب خطبا خوارزم
موفق بن احمد مکی خوارزمی در کتاب اربعین نقل کرده از امام طبرانی گفت
حدیث نمود ما را سعید رازی حدیث نمود ما را محمد بن حمید گفت حدیث نمود
ما را زافر بن سلیمان گفت حدیث نمود ما را حرث بن محمد از ابو الطفیل عامر بن واثله
گفت بودم من بر در خانه که در آن شوری میشد و حدیث را تمام نقل نموده و در
روایتی دیگر از ابن مردویه وارد شده که حضرت علیه السلم گفت شما اراده دارید
که بیعت کنید عثمان را پس در این هنگام میشنوم و اطاعت میکنم و در روایتی
دیگر از صدر الائمه موفق بن احمد مکی که روایت نموده از فخر خوارزم علامه
محمود زمخشری بسند او بسوی ابو ذر زیاده بر آنچه مذکور شد مناشده

وارد شده و آن اینست که قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید ای جماعت مهاجرین
و انصار که جبرئیل علیه السلام مر نبی را صلی الله علیه و اله پس گفت ای محمد لا سیف
الا ذو الفقار لا فتی الا علی آیا میدانید که این شد گفتند خداوندا آری گفت
مگر ذوالفقار نیست جوان مگر علی
پس قسم میدهم شما را که آیا جبرئیل نازل شد بر نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای
محمد خدا تبارک و تعالی امر میکند ترا که دوست داری علی را و دوست داری کسی که دوست
دارد او را پس بتحقیق که خدا دوست میدارد علی را و دوست میدارد کسی که دوست
میدارد او را گفتند خداوندا آری گفت قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید اینکه
رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت وقتی که برده شد باسمان هفتم که بلند شده
بسوی رفرفهای نور پس بلند شدم بسوی حجابهای از نور پس وعده نمود نبی را
صلی الله علیه و اله چیزهاییکه نیست معبودی مگر او چیزها پس چون برگشت از
نزد او ندا کرد ندا کننده از عقب حجابها که خوب پدری بود پدر تو ابرهیم و خوب
برادری است برادر تو علی پس وصی کردان او را آیا میدانید ای جماعت مهاجرین
انصار که شد این پس گفت ابو محمد از میان ایشان یعنی عبد الرحمن بن عوف که شنیدم
این را از رسول خدا صلی الله علیه و اله و اگر نه کر باد هر دو گوش من گفت آیا میدانید
که کسی داخل میشد مسجد را جنب غیر از من گفتند خداوندا نه گفت پس قسم
میدهم شما را بخدا که آیا میدانید که درهای مسجد را بست و ترک نمود در مرا
گفتند خداوندا آری گفت آیا میدانید که من وقتی که جنگ میکردم از طرف

راست رسولخدا

راست رسول خدا صلی الله علیه و اله گفت تو نسبت بمن بمنزله هرون نسبت
بموسی مگر اینکه پیغمبری نیست بعد از من گفتند خداوندا آری گفت پس آیا
میدانید که رسول خدا صلی الله علیه و اله وقتی که شروع نمودن حسن و حسین در
مصارعت شروع نمود رسول خدا صلی الله علیه و اله میگفت زود باش ای حسن پس گفت
فاطمه که حسین کوچک و ضعیف تر است از او در بدن پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه و اله آیا راضی نیستی که بگویم من که زود باش ای حسن و بگوید
جبرئیل که زود باش ای حسین آیا سزاوار است برای شما این منزله ما صبر کننده گانیم
تا اینکه قضا کند خدای تعالی درین بیعت امری که خواهد شد و گفت که بتحقیق که
میدانید شما محل مرا نسبت برسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و خویشی
نزدیک مرا او منزله خاص مرا میگذاشت مرا او من طفل بودم در کنار خود و ضم میکرد
مرا بسینه خود و بخوابانید مرا در فراش خود و مس میکرد مرا جسد خویش
و میبویانید مرا بوی خود و میخائید چیزی را و لقمه بر دهن من میگذاشت و نیافت
از من دروغی در گفتار و نه غلط در کردار و بتحقیق که خدا مقارن کرده بود پیغمبر را
از وقتی که از شیر باز گرفته عظیم تر ملکی از ملائکه او میبرد با او راههای مکارم
و محاسن اخلاق در شب و روز و بتحقیق که من متابعت مینمودم او را متابعت بچه
مادرش را بلند مینمود برای من در هر روزی علمی از اخلاق خود و امر مینمود مرا با قتدای
نمودن بخود و بتحقیق که بود که مجاور میشد در هر سالی در حراء و میدیدم من او را

و نمیدید او را غیر من و جمع نمیشد در یک خانه در آن وقت در اسلام غیر
رسول خدا صلی الله علیه و اله و خدیجه و من سیم ایشان بودم میدیدم
نور وحی و رسالت را و میبوییدم بوی نبوت را و بتحقیق که شنیدم ناله شیطان را
وقتی که نازل شد وحی بر او صلی الله علیه و اله پس گفتم ای رسول خدا چیست
این ناله گفت این شیطانست که مایوس شده از عبادت مردم او را بتحقیق
که تو میشنوی آنچه میشنوم من و می بینی آنچه می بینم من مگر اینکه تو نیستی
پیغمبر و لیکن تو وزیری و تو هر آینه بر خیری و بتحقیق که من بودم با او صلی الله
علیه و اله وقتی که آمد او را ملامت از قریش پس گفتند ای محمد بتحقیق که تو دعوا
نموده ای امر عظیمی را که دعوا نکرده از پدران تو و نه کسی از خانه تو و ما
سؤال میکنیم ترا امری که اگر اجابت نمودی ما را بسوی آن و نمودی ما را
آن میدانیم که نبی و رسولی و اگر نکنی میدانیم که تو ساحر و دروغ گوئی
پس گفت برای ایشان رسول صلی الله علیه و اله که و چه چیز سؤال
میکنید گفتند بخوان برای ما این درخت را تا کنده شود با ریشه های آن و
بایستد پیش روی تو پس گفت صلی الله علیه و اله که خدا بر همه چیزی قادر است
پس اگر بکند خدا این را برای شما ایمان می آورید بحق و گواهی میدهید بحق
گفتند آری گفت علیه الصلوة و السلام که می نمایم شما را آنچه می طلبید و
میدانم که شما بر نمیگردید بسوی خیر و بتحقیق که در میان شما کسیست که انداخته
میشود درچاه

میشود در چاه و کسی که جنگ میکند با لشکرها پس گفت ای درخت اگر هستی که
ایمان داری بخدا و روز آخر و میدانی که من رسول خدایم صلی الله علیه و اله پس
کنده شو با ریشه های خود تا بایستی پیش روی من باذن خدا پس قسم بخدائی که فرستادم
او را بحق که هر آینه کنده شد با ریشه های آن و آمد و برای آن صدائی بود سخت و صدا
و بادی داشت چون پرهای پرنده تا ایستاد پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و اله از
بالا و پیچید پاره بالای آن بر رسول صلی الله علیه و اله و بعضی شاخهای آن بر دوش ما
من بود و بودم من از طرف راست رسول صلی الله علیه و اله پس چون نظر کردند
قوم بسوی این گفتند از راه بزرگی و تکبر که پس امر کن او را که بیاید ترا نصف آن
و باقی ماند نصف آن پس امر نمود او را پس آمد او را نصف آن عجیب آمدنی با سخت صدائی
و نزدیک بود که بپیچد بر رسول خدا صلی الله علیه و اله گفتند از روی کفر و تکبر
که پس امر کن این نصف را که برگردد بسوی نصفه آن چنانکه بود پس امر کرد او را
رسول خدا صلی الله علیه و اله پس برگشت پس گفتم من که نیست الهی مگر خدا
من اول ایمان آورنده ام بتو ای رسول خدا و اول کسی که ایمان آورد بآنکه درخت
کرد آنچه کرد بامر خدا برای تصدیق بنبوت تو و اجلال کلمه تو پس گفتند قوم
همه ایشان که بلکه ساحر کذاب عجیب السحر است که سزاوار است بآن و آیا
تصدیق مینماید ترا در امر تو مگر این یعنی من و بتحقیق که من از آن قومم که
نمیگیرد ایشان را در راه خدا ملامت کننده سیما ایشان سیمای صدیقان است

وکلام ایشان کلام ابرار تعمیر کننده شب اند و روشنی کننده روز متمسک اند بحبل
قرآن دوست میدارند سنتهای خدا و سنتهای رسول او را انکار نمیکنند و غلو نمیکنند
و فاسد نمیکردانند دلهای خود را در باطن و جسدهای خود را در عمل و در فراید
السمطین نیز روایت نموده از سلیم بن قیس هلالی که گفت دیدم علی را علیه السلام در
مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم در زمان خلافت عثمن و جماعتی حکایت
میکردند و ذکر مینمودند علم را و فقه را پس ذکر نمودند قریش را و فضل ایشان را و سبقت
و هجرت ایشان را و آنچه گفته بود رسول خدا صلی الله علیه واله از فضل ایشان
مثل قول او که امامان از قریش اند و قول او که مردم با قریش و قریش پیشوایان عرب اند
و قول او که سب مکنید قریش را و قول او که از برای قریشی قوت دو مرد است از غیر
ایشان و قول او که کسی که دشمن دارد قریش را دشمن دارد او را خدا و قول او که کسی که
اراده نماید خواری قریش را خوار نماید او را خدا و ذکر نمودند انصار را و فضل ایشان را و سبقت
ایشان را و نصرت ایشان را و آنچه ثنا کرده خدا بر ایشان در کتاب خود و آنچه گفته
نبی صلی الله علیه واله از فضل ایشان و ذکر نمودند آنچه گفت سعد بن عباده و
غسیل الملائکه و غیرهم و انکردند چیزی از فضل ایشان تا اینکه گفتند هر طایفه
قبیله که فلان از ماست و فلان از ماست و گفتند قریش که از ماست رسول خدا
صلی الله علیه واله و از ماست حمزه و از ماست جعفر و از ماست عبیدة بن
الحرث و زید بن حارثه و ابو بکر و عمر و عثمن و ابو عبیده و سالم و ابن عوف پس دعوا

نکردند از این دو قبیله

نکردند از این دو قبیله کسی را از اهل سبقت مگر نام بردند و در آن حلقه زیاده از دویست
نفر بودند بعضی از ایشان علی بن ابوطالب علیه السلام بود و سعد بن ابی وقاص و عبد
الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم بن عتبه و ابن عمر و
حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و محمد بن ابی بکر و عبدالله جعفر و از انصار
ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان و محمد بن
سلمه و قیس بن سعد بن عباده و جابر بن عبدالله و انس بن مالک و زید بن ارقم
و عبدالله بن ابی اوفی و ابو لیلی و پسر او عبدالرحمن نشسته بود در پهلوی او و پسری
خوش روی ساده روی پس آمد ابو الحسن بصری و با او بود پسر او حسن پسری
ساده روی خوش روی میانه قامت پس نظر میکردم من بسوی او و بسوی
عبدالرحمن بن ابی لیلی و نمیدانستم که کدام یک از اینها جمیل تر اند غیر اینکه
حسن اعظم و اطول هر دو بود پس اکثار نمودند قوم در این امر از صبح تا وقت
زوال و عثمن در خانه اش بود و نمیدانست آنچه ایشان در آن بودند و علی
ابن ابوطالب علیه السلام ساکت بود حرفی نمیزد و نه کسی از اهل بیت او پس رو
کردند قوم بر او و گفتند یا ابا الحسن چه منع میکند ترا که تکلم نمائی پس
گفت نیست احدی از این دو قبیله مگر ذکر نمود فضلی را و گفت حقی را پس
من سؤال میکنم شما را ای جماعت قریش و انصار آنکه بخشید شما را خدا این فضل
آیا بر نفس شما و عشیره های شما و اهل خانهای شما یا بغیر شما گفتند عطا کرد

ما را بان خدا و منت گذاشت بان بر ما بمحمد صلی الله علیه و اله و سلم و بال
او و عترت او نه بر نفسهای ما و عشیرهای ما و نه با اهل خانهای ما گفت راست
گفتید ای جماعت قریش و انصار آیا نمیستید شما که میدانید آنچه رسید بشما
از خیر دنیا و اخرت بما بود اهل بیت بخصوص نه غیر ایشان و بتحقیق که پسر عم رسول
خداست صلی الله علیه و اله و سلم گفت که من و اهل بیت من بودیم نوری که
حرکت میکرد پیش روی خدای تعالی پیش از آنکه خلق نماید خدای عز و جل آدم را
صلوات الله علیه بچهارده هزار سال پس چون خلق نمود آدم را گذاشت آن نور را
در پشت او و فرو فرستاد بسوی زمین پس حمل نمود آن نور را کشتی در پشت
نوح علیه السلم پس انداخت آن را با آتش در پشت ابرهیم علیه السلم پس همیشه خدای
تعالی نقل مینمود ما را از پشتهای کریمه بسوی رحمهای طاهره و از رحمهای طاهره
بسوی پشتهای کریمه از پدران و مادران ملاقات نکرد یکی از ایشان را زنا
هرگز پس گفتند اهل سبقت و تقدم و اهل بدر و اهل احد آری بتحقیق که شنیدیم
از رسول خدا صلی الله علیه و اله این را گفت علیه السلم که قسم میدهم شما را بخدا که
آیا میدانید که خدای عز و جل تفضیل داده در کتاب سابق را بر مسبوق در قضای خود
و بتحقیق که من سبقت نگرفته است مرا بسوی خدای عز و جل و بسوی رسول
خدا صلی الله علیه و اله و سلم هیچ کس از امت گفتند خداوندا اری گفت پس
قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید که وقتی که نازل شد آیه وَالسّابِقونَ الاوّلونَ

من المهاجرین

مِنَ المُهاجِرِينَ وَالأنصارِ وَالسّابِقونَ السّابِقونَ اُولئِكَ المُقَرَّبونَ پرسیده
شد از این بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس گفت فرو فرستاد این را
خدای سبحانه و تعالی ذکر در انبیا و اوصیای ایشان و من افضل انبیا و رسولان
خدایم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیا است گفتند خداوندا اری
گفت پس قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید که وقتی که نازل شد یا اَیُّها
الَّذینَ امَنوا اَطیعوا اللهَ وَاَطیعوا الرَّسولَ وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم و وقتی که نازل شد
اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسولُهُ تا اخر ایه و وقتی که نازل شد وَلَم یَتَّخِذوا مِن دونِ الله
وَلا رَسولِهِ وَلا المُؤمِنینَ وَلیجَةً گفتند مردم که ای رسول خدا اینها مخصوص است
بر بعضی از مومنین یا عام است برای جمیع ایشان پس امر نمود خدای عز و جل
پیغمبر خود که اعلام نماید بایشان والیان امر خود را و تفسیر نماید برای ایشان
و تفسیر نماید برای ایشان ولایت را چنانچه تفسیر نمود برای ایشان نماز
و زکوة ایشان را و حج ایشان را و نصب نماید مرا برای مردم بعد از غدیر خم
و گمان کردم که مردم تکذیب مینمایند پس وعید نمود مرا که باید که برسانم
آن را یا عذاب میکند مرا پس امر نمود پس ندا کرده شد به نماز جامعه پس
خطبه خواند پس گفت ای مردمان آیا میدانید که خدای عز و جل مولای
من است و من مولای مومنینم و من اولی ام بایشان از نفسهای ایشان
گفتند بلی ای رسول خدا پس گفت برخیز ای علی پس برخاستم پس گفت

الله

در باب یوم الغدیر

عذابم

کسی که هستم من مولای او پس علی مولای است خداوندا دوست دار کسی را که
دوست دارد او را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را پس برخاست سلمان
پس گفت ای رسول خدا ولا چه چیز پس گفت رسول خدا که ولائی مثل ولاء من
کسی که هستم من اولا باو از نفس او پس علی اولا است باو از نفس او پس فرود آمد
این آیه الیوم اکملت لکم دینکم پس تکبیر گفت رسول خدا صلی الله علیه واله
سلم و گفت الله اکبر بتمام شدن نبوت من و تمام شدن دین خدا و ولایت
علی بعد از من پس برخاستند ابو بکر و عمر پس گفتند ای رسول خدا این آیات
مخصوص اند در علی بن ابی طالب گفت بلکه در او است و در اوصیای من بعد از
من است تا روز قیامت گفتند ای رسول خدا بیان فرما ایشان را برای ما
گفت برادر من و وزیر من است و وارث من و وصی من و خلیفه من
در امت من است و ولی هر مؤمنی است بعد از من پس پسر من حسن پس
حسین پس نه نفر از اولاد پسر من حسین یکی بعد از یکی قرآن با ایشان است
و ایشان با قرآن اند مفارقت نمیکنند ایشان قرآن را و مفارقت نمیکند او
ایشان را تا وارد شوند بر من نزد حوض پس گفتند خداوندا آری بتحقیق که
شنیدیم این را و گواهیم ما چنانچه گفتی برابر و گفتند بعضی از ایشان که
ما حفظ داریم اعظم آنچه گفتی تو و حفظ نداریم کل آنرا و این جماعتی که حفظ
دارند خوبان ما و افاضل ما اند پس گفت علی علیه السلام که راست گفتید که نیستند همه

مردم مساوی

در اینجا چند سطر سقط شده است

مردم مساوی در حفظ قسم میدهم بخدای عز وجل کسی را که حفظ داشته باشد این را
برخیزد و خبر دهد این را پس برخاست زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار پس گفتند گواهی میدهیم که هر آینه بتحقیق حفظ داریم قول رسول الله
و او ایستاده بود بر منبر و تو در پهلوی او بودی و او میگفت ای مردمان بتحقیق که
خدای عز وجل امر نموده اینکه نصب کنم برای شما امام شما را و قایم در شما بعد از
من و وصی و خلیفه من و آنکسی که فرض نموده خدای عز وجل بر مؤمنین طاعت او را
پس مقرون ساخته طاعت او را بطاعت خود و طاعت من و امر نموده شما را
بولایت او و من مراجعه نمودم بسوی رب از ترس طعن زدن اهل نفاق و
تکذیب ایشان پس وعید نمود مرا که هر آینه میرسانم آنرا یا هر آینه عذاب میکند
مرا ای مردمان بتحقیق که خدا امر نموده شما را در کتاب خود بر نماز و بتحقیق که
بیان نموده آنرا برای شما و زکوة و روزه و حج را و بیان نموده آنها را برای شما و
تفسیر کرده آنها را برای شما و امر کرده شما را و علامه مطرزی در اوایل شرح
مقامات حریری نقل نموده از ابی الطفیل عامر بن واثله گفت شنیدم علی را علیه السلام
در روز شوری که میگفت قسم میدهم شما را ای جماعت که در میان شما
کسی هست که گفته باشد برای او رسول خدا صلی الله علیه واله که تو
نسبت بمن بمنزله هرون نسبت بموسی مگر اینکه نیست نبی بعد از من
گفتند خداوندا نه تا اینکه گفت آیا شنیده اید رسول خدا را صلی الله علیه

واله که میگفت که عرض شد بر من درین شب گذشته امت من پس استغفار
نمودم برای تو و برای شیعه تو گفتند خداوند اری و در صواعق محرقه ابن حجر
گفته که روایت نموده دارقطنی که علی علیه السلم گفت برای شش نفری که کرده
بود عمر امامت را در میان ایشان بمصلحت یکدیگر کلام مرا از انجمله این بود
که قسم میدهم شما را بخدا که در میان شما کسی هست که گفته باشد برای او رسول
خدا صلی الله علیه واله که یا علی تو قسمت کننده اتشی در روز قیامت غیر از من
گفتند خداوند نه و خبری که اول مذکور شد محتاج بر بیان چند امر است
اول انکه قول حضرت که فرمودند که مردم بیعت نمودند با ابوبکر و من
احق و اولی بودم پس شنیدم و اطاعت نمودم از ترس اینکه مبادا مردم کافر
شوند دلالت قطعی دارد بر اینکه او علیه السلم اصرار بر انکار خلافت ابوبکر ننمود
برای شفقت بر امت و خوف بر اینکه مبادا مرتد شوند و از جهت صلاح ایشان
و تقیه بود و ما در ذیل حدیث چهاردهم از سید اجل اعظم علم الهدی ذو المجدین
مرتضی نقل نمودیم کلامی نیکو درین مقام و حاصلش این بود که او علیه السلم ترک انکار
و خلاف بر ایشان نمود برای اینکه ممکن نبود برای او و میترسید از ضرر عظیم بر خود
و شیعه او و یا برای اینکه میترسید که قوم مرتد شوند و از دین برگردند و بر طرف
نمایند شریعت الهیه را پس لاجرم ترک ان اصلح باشد برای دین هرگاه انکار
بلیغ و معارضه منجر شود بر ضرر عظیمی که تلافی نتوان کرد و مشقت شدیدی

که منقطع نشود

که منقطع نشود و در شافی طول داده کلام را در بیان اسباب خوف و علامات ضرر از
جهات مختلفه و جواب و سوالی بسیار نقل نموده چنانکه عادت اوست و ذکر نموده که
سبقت گرفتند بر او علیه السلم و خلط نمودند در ان و فرصت دانستند اشتغال او را
بر تجهیز نبی صلی الله علیه واله و جمع شدند در سقیفه و جاری شد برای ایشان
انچه جاری شد تمام شد برای ایشان انچه تمام شد از بشیر بن سعد تا اخر انچه گفته
دویم انچه علیه السلم گفت که غیر من کسی جنب در مسجد مرور نکرده متظافر است
بان اخبار و ابن حجر و غیر او ذکر نموده اند و اخبار صریحه در این باب خواهد امد
سیم انچه مذکور شد که همه درها را مسدود نمود بغیر در علی علیه السلم اخبار در این
باب متواتر و مستفیض است روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود از زید بن
ارقم گفت بود برای جماعتی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه واله درها که راه
بود در مسجد پس گفت روزی که مسدود کنید این درها را مگر در علی را علیه السلم
پس تکلم نمودند درین باب مردم گفت برخاست نبی صلی الله علیه واله پس حمد
خدا کرد و ثنا گفت بر او پس گفت اما بعد پس بتحقیق که من امر نمودم بسد نمودن
این درها غیر در علی علیه السلم پس گفته است در ان گوینده از شما یعنی کسی از شما
اعتراض کرده قسم بخدا که سد نکردم چیزی را و نگشودم چیزی را یعنی از پیش خود
ولیکن مامور شدم بچیزی پس متابعت نمودم از او و بسند مذکور روایت شده
از سهل بن ابی صالح از پدر او که عمر بن الخطاب گفت هر اینه بتحقیق که داده شد علی

سید ابوب محمد سوم درو
ملحق بباع علم اللغة

ابوطالب سه چیز که اگر داده شده بود ایشان مرا یکی از آنها دوستتر بود بسوی من از شتران
سرخ همسایگی پیغمبر در مسجد و علم در روز خیبر و سیمی را سهیل فراموش کرده بود
و بهمین سند روایت شده از ابن عمر گفت که میگفتیم که بهترین مردم ابوبکر و عمر اند
و هر اینه بتحقیق که داده شده بود ابن ابوطالب علیه السلام سه خصلت که هر اینه اگر بود
برای من یکی از آنها دوستتر بود بسوی من از شتران سرخ تزویج داد او را نبی صلی الله
علیه و آله دختر خود و زایید برای او فرزندان و سد نمود درها را مگر در او را در
مسجد و داد او را علم در روز خیبر و در کتاب فراید السمطین روایت شده از
بریده اسلمی گفت امر نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بسد نمودن درها پس شاق آمد
این بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون رسید این خبر به رسول خدا
صلی الله علیه و آله خواند مردم را به نماز جامعه چون جمع شدند بالا رفت منبر را
پس نشنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمدی و تعظیمی در خطبه مثل آن روز
پس گفت ای مردمان من نبستم درها را و نگشودم آنها را بلکه خدا بست آنها را پس خواند
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
پس گفت مردی که بگذار برای من سوراخی که بوده باشد در مسجد پس ابا کرد و گذاشت
در علی را گشوده پس بود که داخل میشد و بیرون می آمد و او جنب بود و نیز
ازان کتاب مذکور روایت شده از عبدالله بن مسعود گفت که آمد ما را رسول شبی
و ما در مسجد بودیم با جماعتی بعد از آنکه نماز چاشت کرده بودیم پس گفت چیست این

جمعیت گفتند ای رسول خدا نشسته بودیم حدیث میکردیم بعضی از ما اراده نماز
داشتند و بعضی خوابیده بودند پس گفت این مسجد من نمی خواهد کسی در آن بروید
بمنزلهای خود و کسی که اراده نماز دارد پس نماز کند در منزل خود از روی رشد
و کسی که قدرت ندارد بخوابد پس بتحقیق که نماز پنهان مضاعف میشود ثواب آن
بر نماز آشکار گفت پس برخاستیم و متفرق شدیم و در میان ما بود علی بن ابوطالب
پس برخاست با ما پس گرفت دست علی را و گفت اما تو پس بتحقیق که حلال است برای تو
در مسجد من آنچه حلال است بر من و حرام است بر تو آنچه حرام است بر من پس گفت
برای او حمزة بن عبدالمطلب ای رسول خدا من عم توام و من نزدیکترم بسوی تو از علی
گفت راست گفتی ای عم قسم بخدا که نیست این از جانب من جز این نیست که آن از جانب
خدا است و ابوبکر بن مندة حافظ اصفهانی در مسانید روایت نموده از ابراهیم بن
سعید جوهری گفت حدیث کرد مرا امیرالمؤمنین مامون گفت حدیث کرد مرا
امیرالمؤمنین مهدی گفت حدیث کرد مرا امیرالمؤمنین منصور گفت حدیث کرد مرا
پدرم گفت حدیث کرد مرا پدرم عبدالله بن عباس گفت گفت نبی صلی الله علیه و آله
از برای علی که تو وارث منی و گفت که بتحقیق که موسی سؤال نمود خدای تعالی را اینکه
پاکیزه گرداند مسجد برا که ساکن نشود آن مگر موسی و هرون و پسران هرون و من
سؤال نمودم خدا را که طاهر سازد مسجد برای تو و برای ذریه تو بعد از تو پس فرستاد
بسوی ابابکر که سد کن در خود را پس استرجاع نمود ابوبکر و گفت کرد این را بغیر من پس

گفته شد نزد پس گفت سمعاً وطاعةً و سد نمود در خود را پس فرستاد بسوی عمر که
سد کن در خود را پس استرجاع نمود و گفت کرد این را بغیر من پس گفته شد
بابی بکر پس گفت سر اباء ابی بکر از روی بیت نیکو پس سد نمود در خود را پس ذکر نمود مردی
دیگر را که سد نمود نبی در او را و ذکر نمود سخنی را از او پس گفت پس بالا رفت
نبی منبر را پس گفت من سد نکردم درهای شما را و نگشودم در علی را ولیکن
خدا سد کرد درهای شما را و گشود در علی را و روایت نموده این را فقیه
ابن مغازلی بهشت طریق از انجمله روایت نموده از حذیفة بن اسید غفاری
گفت چون نبی صلی الله علیه و اله امد بمدینه نبود برای ایشان خانهائی
که ساکن شوند و شب میکذرانیدند در مسجد پس گفت برای ایشان نبی صلی الله
علیه و اله که شب بروز مبرید در مسجد پس محتلم میشوید پس قوم بنا کردند
خانها دور مسجد و گردانیدند درهای انها را بسوی مسجد و رسول صلی الله
علیه و اله فرستاد معاذ بن جبل را پس طلبید ابابکر را پس گفت بتحقیق
که خدا امر مینماید که بدر روی از مسجد یا بر بندی در خود را که در مسجد است
پس بیرون رفت و گفت سمعاً وطاعةً برای خدا و رسول خدا و علی تردد
داشت و نمیدانست که او از کسانیست که مقیم میماند یا بیرون میرود نبی
صلی الله علیه و اله بنا نموده بود برای او خانه در مسجد درمیان خانهای خود
پس گفت برای او نبی صلی الله علیه و اله که ساکن شو طاهراً مطهراً پس رسید

در نکشودم

مردیرا کہ نام

مردیرا که نام برده ابن مغازلی این قول نبی صلی الله علیه و اله گفت ای رسول خدا
بیرون میکنی ما را و نگاه میداری پسران عبد المطلب را پس گفت نبی الله که اگر بود
امر بسوی من نمیگردانیدم از غیر شما کسی را قسم بخدا که عطا نکرد او را غیر خدا بتحقیق که
تو بر خیری از خدا و رسول او و بشارت باد ترا و بشارت داد او را و او کشته شد در احد
شهید و سخنها و حرفها گفتند جمعی باین سبب نسبت بعلی علیه السلم و یافتند در
نفسهای خود ظهور فضل او را علیه السلم بر غیر او و از اصحاب نبی پس رسید بر نبی
صلی الله علیه و اله پس برخاست و خطبه خواند و گفت که بتحقیق که کسانی
نمی یابند در نفس خود که ساکن سازم علی را در مسجد قسم بخدا که من بیرون نکردم
ایشان را و من ساکن نساختم او را بتحقیق که خدای تعالی وحی نمود بسوی موسی و
برادر او اینکه بنا کنید برای قوم خود در مصر خانها و بگردانید خانهای خود را
قبله و بپای دارید نماز را و امر نمود موسی را اینکه ساکن نشود مسجد او را و
نکاح نکند در ان و داخل نشود از اجنب مگر هرون و ذریه او و علی نسبت بمن
بمنزله هرون است نسبت بموسی و برادر من است در اهل من و جایز نیست
مسجد من برای کسی که نکاح کند در ان زنان را مگر علی و ذریه او پس کسی که
خواهد پس برود انجا و اشاره نمود بدست خود بسوی شام و در صواعق محرقه
نقل شده که روایت نمود بزار از سعد گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و
اله برای علی که حلال نیست برای کسی که جنب شود درین مسجد غیر تو و غیر من و باین

اخبار چنانکه می‌بینی دلالت میکند براینکه جایز بوده برای او علیه السلم که
با جنابت درنگ نماید در مسجد مانند نبی علیه السلم وجایز بوده نکاح او در مسجد
وحدیث حذیفة بن اسید دلالت میکند که همه اولاد او با او شریک اند در این امر
واین مخصوص ایشانست علیهم السلم واصحاب ما این را از خواص نبی صلی الله علیه وآله
ذکر نموده اند وجلال الدین سیوطی شافعی وبدر الدین دمامینی از سنیان در
رساله که در خواص نبی صلی الله علیه وآله نوشته اند این را ذکر نموده اند
چهارم آنکه خبر طایر که مذکور شد مشهور و مستفیض است روایت نموده
آنرا احمد بن حنبل در مسند خود بالا برده از ابی سفینه آزاد کرده رسول
خدا صلی الله علیه وآله که زنی از انصار هدیه آورد بسوی رسول خدا
صلی الله علیه وآله دو مرغ در میان دو نان پس پیش آوردم برنزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله پس رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت خداوندا بیاور
مرا دوستتر خلق بسوی تو و بسوی رسول تو پس آمد علی پس بلند ساخت آواز
خود را پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله کیست این گفتم علی گفت پس
بکشا برای او در را پس گشودم برای او پس خورد با نبی صلی الله علیه وآله تا تمام
شد و روایت نموده رزین عبدری در جمع میان صحاح سته در جزو سیم
در مناقب امیر المؤمنین علیه السلم از صحیح ابی داود و او صاحب سنن است بسندی
متصل از انس بن مالک گفت بود نزد نبی صلی الله علیه وآله مرغی که پخته شده

بود برای او

بود برای او پس گفت خداوندا بیاور مرا به دوستتر خلق تو بسوی تو تا بخورد با من پس
آمد علی علیه السلم پس خورد از او و روایت نموده ابن مغازلی شافعی خطیب بلد
طرقی باین طریق طرقی برای این حدیث از انجمله روایت نموده از زبیر بن عدی از انس
گفت هدیه آورده شد بسوی نبی صلی الله علیه وآله مرغی بریان پس چون گذاشت
پیش روی او گفت خداوندا بیاور مرا دوستتر خلق بسوی تو تا بخورد با من از این
مرغ پس گفتم بانفس خود خداوندا بگردان او را مردی از انصار گفت پس آمد علی
پس کوبید در را پس گفتم رسول خدا در حاجت است پس برگشت پس آمدم بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وآله و او میگفت مرتبه دویم که خداوندا بیاور مرا دوستتر
خلق بسوی تو تا بخورد با من این مرغ پس گفتم در نفس خود خداوندا بگردان او را مردی
از انصار گفت پس آمد علی پس کوبید در را پس گفتم آیا خبر ندادم ترا که رسول خدا
در حاجتست پس برگشت پس رجوع نمودم بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله
و او میگفت مرتبه سیم که خداوندا بیاور مرا دوستتر خلق بسوی تو تا بخورد با من
این مرغ پس آمد علی پس زد در را زدن سخت پس گفت رسول خدا که بکشا
بکشا گفت پس چون دید او را رسول خدا صلی الله علیه وآله خداوندا
بسوی من خداوندا بسوی من گفت پس نشست با رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس خورد با او مرغ را و در بعضی روایات ابن مغازلی وارد شده که نبی گفت
برای علی علیه السلم که چه چیز دیر کرد ترا گفت این سیم بار است که رد کرد مرا انس گفت

ای انس چه چیز حمل کرد ترا بر اینچه کردی گفت امید داشتم که بوده باشد مردی از
انصار و مخفی نماند که این اخبار شهادت قطعی دارد بر اینکه او علیه السلام افضل صحابه
بود زیرا که دوستتر ایشان بود بسوی خدا و رسول و برای اینکه مفضول مرجوح
دوستتر نتواند بود از افضل راجح چه محبت ایشان از جنس محبت حیوانی مزاجی نیست
بلکه محبت خدا و رسول کشیدن و ترقی بنده است از حضیض بعد بسوی اوج
قرب و منزلت و از درک حرمان بسوی سعادت وصول و رسانیدن بمرتبه
زلفی و منتظم شدن در سلک برگزیدگان اولیاء بسبب مبالغه در طاعات و
مواظبت بر عبادات و استقامت قوتین عاقله و عامله و قید نمودن ایشان
بقیود شرع اقدس چنانکه اشاره نمود بآن خدای عز و جل قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله و ظاهر است که بر این تقدیر نیست که مفضول
دوستتر باشد نزد ایشان پس ظاهر شد از این اخبار که این واقع شده از
نبی صلی الله علیه و اله چندین مرتبه و منافاتی میان انها نیست و تنبیه
بر این نموده جمعی از اصحاب ما و غیر ایشان **پنجم** انکه قول او علیه السلام که
در میان شما کسی هست که برای او سهمی باشد خاص و سهمی باشد عام
ظاهرا مراد آن باشد که او علیه السلام سهمی با مجاهدین از غنیمت بر میداشته
و سهمی دیگر از خمس آن بر میداشته و الله اعلم **ششم** انکه در اکثر مواضع
این حدیث که قوم در جواب میگفته اند خداوندا ری یا نه لفظ خداوند بجهت

تاکید و مبالغه در راستی کلام است و در کلام بلغا بسیار استعمال شده
علامه مطرزی در شرح مقامات حریری این را در چندین موضع ذکر نموده و بعض
ازین حدیث را نیز ذکر نموده و از صاحب مقامات در مقامه چهل و ستیم نقل نموده
که قسم میدهم ترا بخدا که ایا دیدهای سازی از خود گفت خداوندا ری پس گفته که متکلم
بر اثبات راستی جواب شفاعت میجویند بذکر خدا تا اینکه ابلغ و اوقع باشد در نفس
سایل و بداند که او یقین دارد در ان و خود را در معرض کسی در آورده که روی بخدا
دارد و چنین کسی دروغ نمیگوید و ایضا در سؤال میگویند که بخدا ایا کرده ای این را
و بخدا که چنین بود پس در جواب ضرورتر است که چنین بگویند برای
تقریر جواب و اثبات حقیقت ان **حدیث سی و هشتم** ابن حجر در صواعق
محرقه گفته که روایت نموده بزاز و طبرانی در اوسط و طبرانی و حاکم و عقیلی
و ابن عیسی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و اله و سلم که من مدینه علم ام و علی در او ست گفته که و در روایت
دیگر وارد شده که کسی که میخواهد علم را پس بیاید در را و در روایت
دیگر از ترمذی روایت شده از علی که من خانه علم ام و علی در او ست و
در روایت دیگر از ترمذی وارد شده که علی در علم من است و در
فراید السمطین روایت شده از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه
و اله گفت من مدینه علم ام و علی در انست پس کسی که خواهد در انرا

پس باید علی را و در آن کتاب روایت نموده از کمیل صباحی که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه واله که من خانه حکمتم و علی در آنست ابن حجر در صواعق گفته است
که ابن جوزی و نووی گفته که این خبر موضوع است [illegible] که این سخن
از ایشان محض عداوت و جهالت یا تجاهل است و متاخرین محدثین سنیان گفته اند
که ابن جوزی مساهله مینموده در دعوای وضع حدیث و بسیار است که حدیث
صحیح و حسن را داخل موضوع کرده و چگونه این حدیث موضوع تواند بود و متکرر است
راویان آن و در کتب معتبره نقل شده و ابن حجر در صواعق از حاکم نقل نموده که این
حدیث صحیح است و از بعضی متاخرین محدثین نقل شده که این حدیث حسن است
بعضی از ناصبیان در بعضی از تالیفات خود اظهار دقت و شعوری نموده و گفته
که علی در حدیث نام نیست و صفت مشبهه است یعنی در مدینه علم علو و
ارتفاع دارد و این در غایت سخافت است و قول نبی صلی الله علیه واله که
کسی که اراده دارد علم را پس بیاید علی را و در روایت ابن عباس که کسی که اراده
دارد در را بیاید علی را مناسب این معنی نیست و ایضا منافی فصاحت و بلاغت
نبوی است که ناشی از منشأ و معدن فصاحت و بلاغت است و بدانکه
در معنی حکمت چند قول است یکی آنکه مراد علم شرایع و احکام است
دویم استقامت حال دنیوی و اخروی است سیم رسیدن نفس است
بکمالی که او را ممکن است در علم و عمل و بعضی گفته که دانستن احوال اعیان

موجودات است

موجودات است موافق واقع بقدر طاقت و قدرت انسانی حدیث سی و نهم
حموی در فراید السمطین روایت نموده از ابی البختری که گفت دیدم ابن عم رسول خدا
صلی الله علیه واله علی را که بالا رفت بر منبر در کوفه و بر او بود مدرعه رسول خدا
صلی الله علیه واله و حمایل نموده بود شمشیر رسول خدا را پس نشست بر منبر و
کشود هر دو بغل خود را و بر سر داشت عمامه رسول خدا را و در انگشت داشت
انگشتر رسول خدا را پس نشست بر منبر و کشود شکم خود را و گفت بپرسید مرا
پیش از آنکه نیابید مرا بتحقیق که میان پهلوهای من علم بسیار است این صندوق
و سبد علم است این لعاب رسول خدا است صلی الله علیه واله این چیزیست
که بمن چنین داده رسول خدا صلی الله علیه واله چنین داد فی غیر وحی که وحی شده
باشد بسوی من پس قسم بخدا که اگر ترکشود برای من وساده حکومت پس بنشینم بر آن
یعنی صاحب اختیار شوم هر آینه فتوی میدهم برای اهل توریة بتوریة ایشان و اهل
انجیل بانجیل ایشان تا وقتی که گویا کند خدا توریة و انجیل را پس بگویند راست گفت
علی او رد شما را آنچه نازل کرده خدا در من و شما میخوانید کتاب را آیا پس نمی فهمید
مولف گوید که این خبر مستفیض است و دلالت میکند بر وسعت علم او
و زیادتی تبحر او در علوم الهیه و عظم توصل او در مقامات علیه و مراتب
بهیه و در صواعق محرقه روایت نموده ابن سعد از علی علیه السلام که گفت قسم بخدا
که نازل نشده آیه مگر و بتحقیق میدانم که در که شده و کجا نازل شده و بر که نازل شده

بتحقیق که رب من بخشید مرا دلی صاحب فهم و زبانی گویا و روایت نموده ابن سعد
و غیر او از ابو الطفیل گفت گفت علی که سؤال نمائید مرا از کتاب خدا پس بتحقیق که
نیست آیه مگر و بتحقیق که دانسته ام که بشب نازل شده یا بروز در زمین هموار یا
سنگستان و مسلم در صحیح خود در تاویل غافر لغنی حم تنزیل الکتاب روایت
نموده از ابن عباس رضی الله عنه گفت بود علی علیه السلام میدانست بان آیه فتنها را
گفت که و چنین میدانم که زیاد نمود در حدیث که میدانست هر جماعتی را که
پیش ازین بوده اند در زمین یا خواهند بود در زمین و روایت شده در جزو نجم
از صحیح مسلم که علی علیه السلام گفت بر روی منبر سؤال نمائید مرا پیش از آنکه
نیابید مرا سؤال نمائید مرا از کتاب خدای تعالی پس نیست آیه مگر میدانم من که
کجا نازل شده در زیر کوهی یا زمین هموار و سؤال نمائید مرا از فتنها پس هیچ
فتنه نیست مگر بتحقیق که میدانم سر کرده از او که کشته میشود در آن و روایت
نموده احمد بن حنبل در مسند خود از سعد گفت که نبوده از اصحاب نبی
صلی الله علیه و آله که بگوید سؤال نمائید از من مگر علی بن ابو طالب علیه السلام
و روایت نموده ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس رضی الله عنه
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آورد مرا جبرئیل علیه السلام فرشی از
بهشت پس نشستم بران پس چون پیش روی پروردگار خود رفتم سخن گفت
مرا و مناجات نمود مرا پس تعلیم نکرد مرا چیزی مگر تعلیم نمودم علی را او در

مدینه علم من است

مدینه علم من است پس طلبید او را پس گفت ای علی صلح با تو صلح با من است و جنگ
با تو جنگ با من است و تو نشانه و علامتی میان من و میان امت من و فخر رازی که از
فحول اشعریه و معتبرین شافعیه است در کتاب اربعین روایت نموده از او علیه السلام
که گفت قسم بخدا که اگر شکسته میشد برای من وساده پس می نشستم بران یعنی در
حکومت مانعی نمیداشتم هر آینه حکم میان اهل توریة بتوریة ایشان و میان اهل
انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان
ایشان مینمود قسم بخدا که نیست آیه که نازل شده باشد در دریائی و نه در بیابانی مگر
من میدانم که در کی نازل شده و در فراید السمطین از ابو صالح حنفی روایت نموده از
علی علیه السلام گفت گفتم ای رسول خدا وصیت کن مرا گفت بگو رب من خدا است پس
مستقیم باش گفت گفتم رب من خدا است و نیست توفیق مرا مگر بخدا بر او توکل
نمودم و بسوی او است بازگشت من گفت هر آینه گوارا باد ترا علم ای ابا الحسن هر آینه
بتحقیق که آشامیدی علم را آشامیدنی و خورده ام از آن خوردنی و در اربعین نیز روایت
شده از سلمان رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اعلم امت من از
بعد من علی بن ابی طالب است علیه السلام وهم و تنبیه طعن نموده برانچه در این حدیث
واقع شده که حکم میکردم میان هر یک ازین طوایف بکتابهای ایشان و گفته این کتابها
منسوخ است چگونه حکم مینمود بانها جواب گفته اند ازین سید مرتضی و فخر رازی
و جمعی از علما جوابهای متعدد از انجمله اینکه مراد بیان کمال علم او است علیه السلام بر تفصیل

احکام منسوخه ان کتابها بطریق علم او بر تفاصیل احکام ناسخه که در قرآن است
واز انجمله اینکه قاضیان یهود ونصاری بعد از بذل جزیه میتوانند حکم نمود
باحکام ان واگر جایز باشد برای مسلمانان هر اینه او انحضرت باشد علیه السلم
واز انجمله انکه مراد انست که او از کتب مذکوره نصوص داله بر نبوت نبی ما
استخراج نموده بود واز انجمله اینکه کنایه از تبحر واحاطه بهمه علوم وبخاطر
میرسد که مراد انست که حکم میتواند کرد میان فرق مختلفه این مذاهب که
تمیز نماید میان محق ومبطل ایشان چنانچه یهود بر هفتاد وسه فرقه شده اند
ویکی ازان ناجی بوده اند واین لطفی دارد ولیکن بعید است وابعد ازین انکه بعضی
گفته اند که یعنی حکم میکردم میان اهل کتب ومیان اهل فرقان باینکه اهل
فرقان برحق اند واهل کتب بر باطل اند موافق کتب ایشان حدیث چهلم
صاحب کتاب فراید السمطین روایت نموده از علقمه از عبد الله گفت بودم من
نزد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم پس پرسیده شد از علی علیه السلم پس گفت
قسمت شده حکمت بده جزو پس داده شد علی نه جزو ومردم یک جزو مؤلف گوید
که اخباری که دلالت میکند بر وسعت علم او وشدت احاطه او بعلوم الهیه و
معارف حقیقیه شرعیه زیاده از حد عد واحصا است وما قدری ازان را ذکر
مینمائیم نقل نموده ابن عساکر از ابن مسعود گفت عالمتر بفرایض واقضای اهل
مدینه علی بود وابن حجر در صواعق محرقه نقل نموده ودر کتاب رد روایت نموده

ازحاکم وصحیح

ازحاکم وصحیح شمرده از علی علیه السلم که گفت فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه واله
بسوی یمن پس گفتم ای رسول خدا فرستادی مرا ومن جوانم که حکم کنم میان ایشان ومن
نمیدانم چیست حکم کردن پس زد دست خود را بر سینه من پس گفت خدایا
هدایت کن دل او را وثابت دار زبان او را پس قسم بانکسی که شکافته است دانه را
که هرگز شک نکردم میان دو کس ودرین کتاب روایت نموده از ابن سعد از
علی علیه السلم که گفته شد برای او که تو از اکثر صحابه رسول خدا صلی الله علیه واله
حدیث بیشتر میدانی گفت من هرگاه سؤال مینمودم او را خبر میداد مرا وهرگاه
ساکت میشدم ابتدا میکرد مرا ودر کتاب فراید السمطین روایت نموده از
زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم گفت تعلیم نمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه واله هزار باب که هر بابی میکشود برای من هزار باب وثبت
نموده ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر قول خدای تعالی وتعیها اذن واعیة گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه واله که سؤال نمودم خدای تعالی را که بگرداند انرا
گوش تو گفت علی علیه السلم پس فراموش نکردم بعد ازان ونبود برای من که فراموش
کنم وابن مغازلی در کتاب خود مثل این را روایت نموده بسند خود بسوی نبی صلی الله
علیه واله ومحمد بن مؤمن شیرازی از جمله انچه استخراج نموده از دوازده تفسیر
در تفسیر ایه واسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون روایت نموده بسند خود
بسوی ابن عباس که گفت یعنی اهل بیت محمد وعلی وحسن وحسین علیهم السلم

ایشان اهل علم و عقل و بیان اند ایشان اهل بیت نبوت و معدن علم و محل آمد شد
ملائکه اند و حافظ محمد بن مؤمن از طریق دیگر از سفیان بصری از سدی از حرث
این حدیث را تمام تر ازین روایت کرده و ثعلبی در تفسیر آیه قُلْ کَفَیٰ بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَ
بَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ از دو طریق روایت نموده که مراد از وَمَنْ عِنْدَهُ
عِلْمُ الْکِتَابِ علی بن ابو طالب است علیه السلام و ثعلبی از طرق متعدده روایت نموده
از نبی صلی الله علیه و اله که گفت اقضای شما علی بن ابو طالب است و معلوم است
که قضا محتاج است باحاطه بر جمیع علوم پس کسی که اقضا باشد اعلم بود و در
صواعق محرقه نقل نموده از ابن سعد از سعید بن المسیب گفت عمر بن الخطاب
پناه میبرد از مشکلی که برسد برای او ابو الحسن یعنی علی علیه السلام و در صواعق نیز
نقل شده که او علیه السلام ذکر شد نزد عایشه پس گفت که او اعلم کسانی بود که باقی
مانده اند بسنت و نیز نقل شده در انکتاب که عبد الله بن عباس بن ابی ربیعه گفت که
بود برای علی دندانی قاطع در علم و بود برای او پیشی در اسلام و دامادی رسول خدا
صلی الله علیه و اله و فقه و فهم در سنت و نجدت در جنگ و بخشش در
مال و درین موضع چند مقام است مقام اول در بیان انکه حضرت
اعلم مردم و استاد عالمیان است بطریق اجمال علوم است که مقصود از
حدیث أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا انست که پیغمبر صلی الله علیه و اله
منبع فیضان علوم اسلامیه و اسرار الهیه و لطایف حقیقیه بوده که

مشتمل است بران قران کریم و سنت مقدسه و او مصدر انها و محیط بان بوده است
و علی علیه السلام مظهر ان اسرار مصون از اغیار بوده که یافته بر تفصیل مجمل انها و احکام کلیه
و حقایق حقیقیه انها بوده است بسبب کمال حدس او و زیادتی ذکاء و قوت استعداد
و کثرت ملازمت چنین استاد کامل و صفاء جوهر نفس او بحسب ذات بمرتبه که اخذ
اسرار از او سهل و اسان میبود برای خلق زیرا که فایده در انست که مردم بان منتفع
شوند از شهر و ممکن شود برای ایشان انتفاع از شهر و سبب رسیدن او باین مرتبه
ان بود که رسول صلی الله علیه و اله او را تربیت نموده بود از اول عمر تا انکه باین
رسید چنانکه حضرت خود ذکر نموده در حدیث مناشده که روایت شده
از فخر خوارزم زمخشری و در خطبه قاصعه که در نهج البلاغة مذکور است
که فرموده که میدانید شما محل مرا نسبت برسول خدا صلی الله علیه و اله به
نخویشی نزدیک و منزلت خاص و میگذاشت مرا در کنار خود و من طفل بودم ضم
میکرد مرا بسینه خود و میخوابانید مرا در فراش خود و مس میکرد مرا ببدن خود و
میبویانید مرا ببوی خود و میخایید چیزی را پس لقمه میداد مرا و نیافت از من
دروغی تا اخر کلام تا اینکه گردید باین نحو تربیت استاد عالمیان فخر رازی
در اربعین گفته که نزاعی نیست در اینکه علی علیه السلام در اصل خلقت در نهایت
فطنت و استعداد بود برای علم و محمد افضل علما بود و علی در غایت حرص بود
در طلب علم و پیغمبر صلی الله علیه و اله در غایت حرص بود در تربیت او و در

ارشاد او و باکتساب فضایل پس علی در صغر سن در کنار او بود و در تربیت کرد امداد او بود
داخل میشد بر او در همه اوقات و معلوم است که چنین شاگردی در خدمت چنین
استادی بنحو مذکور بمرتبه عظمی میرسد تمام شد کلام فخر مقام دویم در بیان
تفصیل مراتب اعلمیت او علیه السلام عالم ربانی در اوایل شرح نهج البلاغه گفته و فخر
رازی در اربعین نیز قبول نموده که ما تفحص نمودیم از احوال علوم بتمامها
پس اعظم واهم آنها علم الهی بود و در خطبهای او علیه السلام آن قدر از اسرار الهی و توحید
و نبوات و قضا و قدر مذکور است که در هیچ یک از کلام علما و اکابر و حکما مذکور نیست
پس یافتیم که علوم جمیع فرق اسلام منتهی باو میشود اما متکلمین پس معتزله از ایشان
منسوبند باو و نیز که اکثر اصول ایشان در توحید و عدل از ظواهر کلام او مأخوذ است
و مشایخ ایشان مانند حسن بصری و واصل بن عطا باو منسوبند و از او تلفیق
علوم نموده اند و اما اشعریه استاد ایشان ابو الحسن اشعری بود و او شاگرد ابی علی
جبائی بود که در چند مسئله با او مخالفت نمود و اما شیعه پس انتساب ایشان
باو ظاهر است و علوم خود را از ائمه خود اخذ نموده و ایشان از پدران خود تا
منتهی شد باو و اما خوارج اگرچه ایشان بحسب ظاهر دور اند از او ولیکن منسوبند
بمشایخ ایشان شاگردان او بودند و اما مفسرین پس رئیس ایشان ابن عباس بود و
او شاگرد او بود و اما فقها پس مذهبهای مشهور ایشان چهار مذهب است
اول مذهب ابو حنیفه و مشهور است که ابو حنیفه قراءت بر حضرت صادق

نمود و او اخذ

نمود و از او اخذ احکام کرده و علم صادق بعلی علیه السلام منتهی میشود دویم مذهب
مالک است و مالک شاگرد ربیعة الرای بوده و او شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد
ابن عباس بوده و ابن عباس شاگرد علی علیه السلام سیم مذهب شافعی و او شاگرد مالک
بود چهارم مذهب احمد بن حنبل و او شاگرد شافعی بوده پس فقه همه بعلی
علیه السلام بر میگردد و مؤید کمال اوست علیه السلام در فقه قول نبی صلی الله علیه و
آله که اقضای شما علی است و اقضا افقه و اعلم باشد و اما فصحا پس معلوم است
که هر کسی که بعد از او منسوب بفصاحت است دهنهای ایشان مملو است
از الفاظ او و تضمین نموده اند کلام و خطب خود را از کلام او و مانند ابن نباته
و غیر او و این امر ظاهر است و اما نحویون پس اول کسی که وضع کرد نحو را
ابو الاسود دئلی بوده بارشاد او علیه السلام و ابتدای آن باین طریق بوده که ابو
الاسود از مردی شنید که میخواند اِنَّ اللهَ بَرِیْءٌ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ وَرَسُوْلِهِ بکسر
رسوله پس گفت نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی از نقصان ایمان بعد از
زیادتی آن و رجوع نمود بسوی امیر المؤمنین علیه السلام در امر پس گفت که قصد
دارم که قرار دهم میزانی برای مردمان که درست شود بآن زبان ایشان پس
گفت باو علیه السلام که بکن قصد خود را و ارشاد نمود او را بر کیفیت قرار دادن آن
و اما علما و صوفیه و ارباب عرفان پس نسبت ایشان بسوی او علیه السلام در تصفیه
باطن و سلوک بخدا ظاهر است و اما علما و شجاعت و ممارسون اسلحه

وحروب ایشان نیز منسوب اند باو علیه السلام پس ثابت شد که او علیه السلام بعد از
رسول استاد خلق و هادی ایشانست و فضایل و مناقب او زیاده از حد و شمار است

مقام هشتم در بیان قدری از قضایای عجیبه باهره و احکام غریبه زاهره و
جوابهای شافیه انحضرت علیه السلام شیخ نور الدین مکی مالکی در فصول مهمه روایت
نموده که نبی صلی الله علیه و اله در مسجد نشسته بود و نزد او جماعتی از صحابه
بودند پس امدند دو مرد که باهم مخاصمه داشتند پس گفت یکی از انها که ای رسول خدا
برای من خری بود و برای این گاوی و گاو او شاخ زد خر مرا پس کشت از این پس رفت یکی
مردی از حضار و گفت ضمانی نیست بر حیوانات پس گفت رسول خدا صلی الله
علیه و اله حکم کن میان ایشان ای علی پس گفت علی که ایا خر و گاو بسته بودند
یا گشوده بودند یا یکی بسته و دیگری گشوده بود پس گفت که خر بسته بود
و گاو گشوده بود و صاحب گاو با ان بود پس گفت علی علیه السلام که بر صاحب گاو است (ان مرد)
ضمان و این در حضور نبی صلی الله علیه و اله بود پس تقریر نمود حکم او را و امضا
کرد و ابن حجر نیز این حدیث را در صواعق محرقه نقل نموده و نیز در فصول مهمه
روایت نموده که مردی اورده شد پیش عمر بن الخطاب و تقصیر او این بود
که جمعی باو گفته بودند که چون صبح کردی گفته بود که صبح کردم در حالی
که دوست داشتم فتنه را و ناخوش داشتم حق را و تصدیق نمودم یهود و نصاری را
و ایمان داشتم بانچه ندیده بودم و انچه خلق نشده بود پس فرستاد او را به پیش